

# کتابنامه محبت

خلل پذیر بود هر بسا که می بینی  
مگر بسای محبت که حالی از خلل است

پنجمین  
۲۰۱۶

سال نهم

شماره سوم



## نقش وطن

چو در خاک وطن دشمن نشینند      مرا آتش بجان من نشینند  
 ز انعم از وطن ما دشمنم را      کجا جان و تنم همین نشینند  
 بدشت دل سپرد باید که چون      بجای سنبل و سون نشینند  
 بود خار وطن همچون گلستان      خوشا روزی که بردان نشینند  
 بر آنت از وطن گرمخ دل را      بغزبت کی بهر گلشن نشینند  
 بر آتش گزشتانت گم‌وای      مباد اشد اوهر من نشینند  
 بود این ما چون کسبانی      ز ما پر دانه بر خرمن نشینند  
 چو بر خیزد غباری از وطن کاش      مرا بر دیده روشن نشینند  
 بیاراید همه نقش وطن را      قلم هر جا بدست من نشینند

قرعه‌داری



در سرکهای این شماره:      از دو کراسی یورگانی و چهار دهانه  
 در سرکهای این شماره:      فضایی پرکشش تاریخی ادبی  
 در سرکهای این شماره:      زره‌پی شکو پستی و چشی به دیار زیارت  
 در سرکهای این شماره:      عید قربان در غربت  
 در سرکهای این شماره:      مولانا و موسیقی

# زمان دادخواهی فرارسیده است

چهار دهه جنگ فرسایشی و تجاوز های گوناگون در سرزمین بلا کشیده افغانستان به یقین طولانی ترین جنگ و خونریزی در کشور واحدی است که بشریت تاکنون به خاطر دارد. بروز بحران و جنگ در سرزمینی مشخص به عوامل گوناگون، داخلی و خارجی ارتباط دارد.

بروز بحرانهای سیاسی و به تعقیب آن جنگ های داخلی و مداخله پنهان و آشکار بیگانگان در افغانستان هم به عوامل داخلی پیوند می خورد و هم به عوامل خارجی؛ اما تداوم این حالت بیشتر به عوامل خارجی وابسته است.

در زمره عوامل خارجی، و به یقین یکی از عوامل اصلی ادامه جنگ، خونریزی، بی امنیتی، و در این اواخر ناکامی جامعه جهانی در تامین امنیت و بازسازی افغانستان، پاکستان است که در پی اشغال افغانستان از جانب اتحادشوروی وقت و اعلان جهاد بر علیه اشغالگران در افغانستان، که از پشتیبانی جهانی برخوردار بود، مناسب ترین فرصت را برای تحقق برنامه های بلند پروازانه خود به دست آورد و به سیاست حمایت از بنیادگرایی، افراطیت، تروریسم و دهشت افگنی به بی ثباتی اوضاع در منطقه، به خصوص در دو کشور همسایه شرقی و شمالی خود، هند و افغانستان ادامه بخشید.

کشور پاکستان از همان آغاز استقلال در ۱۹۴۷ خلاف اصل همزیستی مسالمت آمیز ملتها و حسن همجواری دولتها که در منشور ملل متحد طور آشکار بیان شده است به تعقیب روش های غیر دوستانه در جهت بی ثبات سازی و مداخله در امور کشور های منطقه پرداخته است. بحران مهاجرت افغانها در دهه های هشتاد و نود سده گذشته زمینه مداخله و تجاوز آشکار پاکستان را در امور افغانستان مساعد ساخت. پاکستان خلاف موازین حقوق بشر و کنوانسیون ۱۹۵۱ ملل متحد مربوط به وضعیت پناهندگان، صرف نظر از پذیرش میلیونی پناهجویان افغان و سرازیر شدن کمک های میلیارد دلاری نه تنها به وضع پناهجویان رسیدگی انسانی نکرد، حتی در بعضی حالات با برخورد های ناشایسته و خلاف کرامت انسانی، که متأسفانه تاکنون این وضع در برابر پناهجویان افغان ادامه دارد، به سرکوب چهره های سرشناس افغان پرداخته و تعداد بیشماری از آنها را توسط عمال آی اس آی ترور نمود، هکذا از وجود این پناهجویان درمانده، بخصوص کودکان و نوجوانانی که توان اشتراک در جبهه های جنگ را نداشتند سواستفاده نموده آنها را در مدرسه های آموزش بنیادگرایی و دهشت افگنی و فعالیت های تروریستی استخدام و تحت آموزش گرفت.

ادامه این وضع به محافل توسعه طلب پاکستانی این تفکر و زمینه را ایجاد نمود تا به دنبال عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان و در عین حال با سواستفاده از ناگزیری افغانها، از شبکه های بنیادگر افغانی در جنگ اعلان نشده بر علیه هند بر سر موضوع کشمیر بهره ببرد و در تبنانی با گروههای افراط گر و تروریستهای بین المللی به ایجاد شبکه های تروریستی بپردازد.

پاکستان به این هم بسنده نکرد؛ برغم آنکه حکومت مجاهدین در کابل به قدرت رسیده بود، با هسته گذاری حرکت طالبان در خاک آن کشور، در صدد وابستگی و اطاعت بی چون و چرا و یک دست حکمرانان کابل بود تا به اهداف استراتژیک تسریع تر دست یابد.



پاکستان مدتها قبل از به قدرت رسیدن طالبان، با سواستفاده از رقابتها و جنگهای میان تنظیمی، توانسته بود بیشترین دارایی های مادی و معنوی افغانها، بعلاوه کشتار بیش از هفتاد هزار شهروند کابل، تبدیل نمودن کابل به شهر ارواح و تخریب سایر شهر های بزرگ افغانستان، اضمحلال قوای مسلح مجرب و آموزش دیده پنجمصد هزار نفری افغانی با تمام تجهیزات نظامی عصری، تخریب تمام زیرساختهای اقتصادی و تاسیسات عام المنفعه را از بین ببرد. شواهد انکار ناپذیر وجود دارد که در عقب همه این ناآرامی ها و حرکت های خرابکارانه دست آی اس آی و سایر نهاد های استخباراتی پاکستان نهفته است.

حاکمیت طالبان در همان اولین سحرگاه تصرف شهر کابل از قتل رئیس جمهور نجیب الله، که به حیث پناهنده در مقر نمایندگی سازمان ملل بسر می برد آغاز شد و تا جنگهای خونین انتیکی و تصفیه های قومی و نابودی غنا های مادی و فرهنگی، از منجمله بتهای بودا در بامیان، یکی از شاهکارهای فرهنگی و منحصر به فرد بشریت شکل گرفت. انتقال ریشه درختان میوه افغانستان به پاکستان از عمق پلان شوم این کشور در نابودی فزیک سرزمین آبایی ما افغانستان و حجم جنایاتی که در برابر افغانستان و مردمش صورت گرفته است پرده بر می دارد.

میزان جنایات پاکستان خود دیوان جدا گانه و دادگاه مخصوص رسیدگی به این جنایات را می طلبد.

پاکستان در مناسبات بین المللی با تعقیب سیاست دوگانه نزدیک ترین همکاران بین المللی خود، بشمول ایالات متحد امریکا و بریتانیا را به بازی گرفته است.

بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر و اعلان جنگ در برابر تروریسم بین المللی جنرال پرویز مشرف، که در آن زمان رئیس جمهور پاکستان بود و از حامیان درجه اول طالبان و شبکه القاعده به حساب می آمد ناگزیر در برابر تهدید جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور وقت ایالات متحد امریکا، ظاهرا به گروه کشور های ائتلاف ضد تروریسم پیوست. در حالی که عملا، به صورت پنهانی به رهبران و جنگویان القاعده و طالبان، بشمول اسامه بن لادن و ملا محمد عمر پناه داد. (شواهد انکار ناپذیر دیگر!)

مشرف حین سفر رسمی در دوران ریاست جمهوری اش در لندن، در برابر ادعای حضور ملا عمر در پاکستان و حمایت آن کشور از شبکه القاعده، ... طی جلسه ای با خبرنگاران در هتل دورچستر گفت: "ما اصلا این ادعا را نمی پذیریم. مشرف به این گفته پافشاری کرد که ملا عمر، رهبر مخلوع طالبان در افغانستان هرگز به پاکستان نیامد. چرا او الان باید به پاکستان بیاید؟" \*

این سخنان میان تهی مشرف واکنشی بود در برابر اظهارات گوردون براون که سایت "آوا" به نقل از روزنامه نیویارک تایمز گزارش می دهد: "براون در سخنان روزهای گذشته از نحوه عملکرد پاکستان در بر خورد با القاعده و بازداشت رهبران این شبکه تروریستی انتقاد کرده و اسلام آباد را به تحرک بیشتر در این خصوص دعوت کرده است. براون در این سخنان از سیاست دوگانه ISI (آژانس اطلاعاتی نظامی) پاکستان که از یک سو در حال اخذ کمکهای بین المللی و از سوی دیگر در حال همکاری با طالبان است، انتقاد کرده است."

\* روزنامه آن لاین دنیای اقتصادی، شماره ۱۴۴۷، ۱۰/۱۱/۱۳۸۶

در طول پانزده سال اخیر، از ۲۰۰۱ تا امروز، بعد از پیوستن پاکستان به ائتلاف ضد تروریسم، کشور پاکستان به دژ مستحکم و پناهگاه مصون و مطمئن بنیادگرایان و تروریستان بین المللی و هکذا قاچاقبران مواد مخدر تبدیل شد. به تعداد گروههای بنیادگر و حامی تروریسم و همچنین مدارس آموزش تروریسم افزوده شد. برای نخستین بار در منطقه، تروریستان افراطی شیوه ترور انتحاری را در افغانستان بکار گرفتند.

ایالات متحد آمریکا در پانزده سال گذشته میلیارد ها دالر غرض تقویة ساختار های دفاعی پاکستان به آن کشور کمک نموده است، اما در مقابل خون صد ها عسکر قوای ائتلاف ضد تروریسم که غرض جنگ در برابر تروریسم به افغانستان آمده بودند توسط این تروریستان ریختانده شد. صد ها موتر باربری حامل مواد لوژستیکی قوای ائتلاف، بشمول اموال غیر نظامی تاجران افغان در مسیر راه از بندر کراچی تا تورخم، نقطه مرزی میان افغانستان و پاکستان از جانب همین تروریستان به آتش کشیده و نابود شدند. آیا نیرو های امنیتی پاکستان، که ادعا می شود هفتمین نیروی نظامی دنیا را در اختیار دارد، در جلوگیری از چنین فعالیتهای تروریستی عاجزند و یا خود عاملند؟

پاکستان در برابر تقاضای جامعه جهانی غرض کمک به مذاکرات صلح بین الافغانی ( میان حکومت افغانستان و گروه های مسلح مخالف، بشمول طالبان و شبکه حقانی)- که از نفوذ معین برخوردار است- به شکلی از اشکال طفره رفته است و جامعه جهانی را به بازی گرفته است.

طومار بازیهای فریبکارانه و دوگانه پاکستان در برابر دنیا بیشمار است و یقیناً در روز بازخواست به تفصیل ارایه می شود.

آیا زمان آن فرا نرسیده است که مقامها و نهاد های مسؤول نظامی و ملکی پاکستان از جنایتها، و فریبکاریهایی که منجر به کشتار هزاران انسان بیگناه، تخریب داراییهای عامه، بی امنیتی، فرار و مهاجرتهای کتله ای شده اند در برابر مردم افغانستان و جهانیان پاسخ گویند؟

آیا مردم افغانستان حق ندارند خون بهای ده ها هزار شهروند خود را که در اثر مداخله مستقیم پاکستان کشته شده اند پس بگیرند؟

آیا قوانین بین المللی به دادخواست مردم افغانستان در برابر جنایت های ناشی از مداخله پاکستان طی چهار دهه اخیر رسیدگی کرده نمی تواند؟

برای اینکه بشریت بیشتر از این از فریبکاری و سیاست های دوگانه پاکستان صدمه نبیند باید در گام نخست این کشور به انزوا کشانیده شود. تحریم های گوناگون، بشمول تحریم اقتصادی و تحریم نظامی بر پاکستان وضع شود. پاکستان شامل کشور های حامی تروریسم ساخته شود و در نهایت مقامهای مسؤول و نهاد های حکومتی ملکی و نظامی این کشور جهت پاسخگویی به دادگاه بین المللی جنایات علیه بشریت کشانیده شوند.

و من الله توفیق

# صحت‌یابی از دموکراسی

"دموکراسی به مثابه یک اصل قابل پذیرش - و تاکنون مناسب‌ترین روش ارضاکننده انسانها در تمام بخش‌های زندگی، رفته رفته قابلیت انطباقی خود را به تمام حوزه‌های زندگی بشریت، چون حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی زندگی خصوصی و شخصی انسانها کشف کرد." برداشت درست از دموکراسی و سیر تاریخ آن در جوامع بشری نه تنها سطح دانش افراد را در فهم از دموکراسی بالا می‌برد بلکه اشتراک فعال و آگاهانه مردم را در ایجاد حکومت‌های دموکراتیک و جلوگیری از حرکتهای غیر دموکراتیک که زیر عنوان دموکراسی بر مردم تحمیل می‌گردند، زمینه‌ساز می‌شود. در کشورهایی مانند افغانستان، هر اقدامی که منافی منافع گروه و طبقه خاصی نباشد، دموکراتیک شمرده می‌شود. توماس جفرسون، پدر دموکراسی آمریکا، چهار مؤلفه را برای دموکراسی ضروری می‌داند: آموزش همگانی، مشارکت سیاسی، برابری اقتصادی، و نمایندگی به توسط اشرافیت طبیعی. شرط توفیق دموکراسی این است که حکومت‌ها و رهبران‌شان به ایجاد نهادها، اتخاذ راه و رسمها، و پی‌ریزی سیاست‌هایی دست‌زنند که از حمایت شهروندان برخوردار باشند. در نظام‌های دموکراتیک، ثبات سیاسی را نمی‌توان بر مدار زور برقرار کرد، جایگزین زور "حق حاکمیت" مورد قبول، یا همان چیزی است که صاحب نظران آن را مشروعیت می‌خوانند. در هیچ زمانی از تاریخ مانند امروز این همه انسان از حقوق رسمی شهروندی در نظام‌های حکومتی دموکراتیک برخوردار نبوده‌اند. با این همه، آینده دموکراسی ناروشن است. بمنظور شناخت دقیق و روشن از دموکراسی و درک درست از دموکراسی‌های به تجربه گرفته شده در جوامع بشری، به ارائه نمونه‌هایی از انواع و اقسام دموکراسی و صحبت‌هایی در زمینه می‌پردازیم.

- محبت -

## نظام پارلمانی و نظام ریاست جمهوری

رئیس‌جمهور نمی‌تواند کنگره را منحل نماید. در نظام‌های پارلمانی، برعکس، رئیس‌حکومت (که ممکن است نخست‌وزیر، صدراعظم، رئیس‌دولت، یا - در ایرلند - تیشخ [به معنی نخست‌وزیر] نامیده می‌شود) می‌تواند با رای عدم اعتماد در مجلس قانونگذاری از کار برکنار کرد. به طور عادی، نخست‌وزیر می‌تواند مجلس را نیز منحل کند و خواستار انتخابات جدید شود. نظام ریاست‌جمهوری مبتنی بر تفکیک دقیق‌تر قواست، حال آن‌که نظام پارلمانی، اگرچه میان قوای مجریه و مقننه تمایز می‌نهد، بر اساس همکاری بین آن دو شاخه حکومت استوار است.

نظام پارلمانی و نظام ریاست‌جمهوری دو صورت عمده نظام‌های حکومتی دموکراتیک بشمار می‌روند. در نظام‌های ریاست‌جمهوری، رئیس‌حکومت (موسوم به رئیس‌جمهور) و هیات مقننه (که غالباً "کنگره" نامیده می‌شود) برای دوره تصدی معینی که بر طبق قانون اساسی مقرر شده است انتخاب می‌شوند. جز در اوضاع و احوال استثنایی، کنگره می‌تواند رئیس‌جمهور را به کناره‌گیری وادارد، اگرچه می‌تواند از طریق فرایند کاملاً غیرعادی اعلام جرم او را عزل کند. در اکثر نظام‌های ریاست‌جمهوری،

حکومت، در پارلمان اکثریت دارد در سمت خود باقی بماند.

یکی از معایب نظام ریاست جمهوری این است که سیاستمدار موفق و شایسته ای که مورد اعتماد مردم است غالباً نمی تواند در مسند قدرت باقی بماند. رئیس جمهوری که "به خط آخر رسیده" است، و دیگر نفس راه رفتن ندارد، دارای قدرت محدودی است. احتمال نمی رود که رئیس جمهور پیشین رهبر حزب خود در مجلس قانونگذاری باشد و شاید نتواند از تجربه و دانشی که در زمان تصدی مقام اندوخته است استفاده کند. مسأله دیگر این است که هر رئیس جمهور نالایقی هم بناگزیر باید دوره تصدی اش را به پایان برساند مگر آن که موجباتی برای اعلام جرم وجود داشته باشد؛ چنین رئیس جمهوری غالباً نمی تواند به نحوی کارآمد حکومت کند. به همین سان، رئیس جمهور اگر با مجلسی دشمنکام مواجه باشد، هر قدر هم که شایستگی و محبوبیت داشته باشد، شاید نتواند حکومت کند. رئیس جمهور، بر خلاف نخست وزیر، نمی تواند مجلس قانونگذاری را منحل کند و خواستار انتخاباتی تازه شود.

در نظامهای پارلمانی، اعضای قوه مقننه می توانند نخست وزیر را از طریق رای عدم اعتماد بر کنار کنند. اما عیب این کار آن است که پارلمان ممکن است بیش از حد قدرتمند باشد و بیش از حد اقدام به برکناری نخست وزیر کند. در نظامهای چند حزبی یا در مواردی که انضباط حزبی چندانی در کار نیست، ائتلافهای احزاب ممکن است پیوسته نظم و سامان تازه ای به خود گیرند و در زمان کوتاهی موجب تغییرات متعدد در دستگاه رهبری شوند. در جمهوریهای سوم و چهارم فرانسه و نیز در ایتالیا وضع بر همین منوال بوده است.

یکی از ویژگیهای بنیادی نظام ریاست جمهوری این است که رئیس جمهور را مردم بر می گزینند، خواه به نحو مستقیم و خواه از طریق هیات (کالج) انتخاباتی، که برای همان منظور خاص انتخاب شده است. در نظامهای پارلمانی، مردم فقط نمایندگانشان - یعنی اعضای مجلس شورا- را انتخاب می کنند، و مجلس به نوبه خود رئیس دولت را می گزیند.

در نظامهای پارلمانی میان رئیس کشور، که به نحو نمادین نماینده ملت است، و رئیس قوه مجریه، یا نخست وزیر، که حکومت می کند، تمایزی وجود دارد. رئیس کشور، که ممکن است شاه یا رئیس جمهور باشد، عموماً - اما نه با رأی مردم- انتخاب می شود و هیچ اختیاری برای فرمانروایی ندارد، اگرچه تا حدی اعمال نفوذ می کند، اندرز می دهد، و غالباً به عنوان میانجی با رهبران سیاسی به همکاری می پردازد تا توافقی میان شان برقرار سازد یا، گاهی اوقات، می کوشد تا بر افکار عمومی تاثیر بگذارد. جاپان، اسپانیا، پادشاهی متحد (بریتانیا)، کشورهای اسکاندیناوی، و کشورهای بنلوکس [بلجیم، هلند و لوکزامبورگ] پادشاهیهای پارلمانی هستند. هنگری، ایتالیا، جمهوری چک، جمهوری فدرال آلمان، و جمهوریهای سوم و چهارم فرانسه از زمره جمهوریهای پارلمانی بشمار می روند.

### دوره های تصدی مقام برای رؤسای جمهور و نخست وزیران

در بسیاری از نظامهای ریاست جمهوری، رؤسای جمهور هرگز نمی توانند مجدداً انتخاب شوند، یا نمی توانند بیش از دفعات معینی، یا بدون انقضای زمان پس از پایان دور اول، دوباره انتخاب شوند. در نظامهای پارلمانی، نخست وزیر می تواند تا زمانی که حزب او، یا ائتلاف حامی

برخی از قانونهای اساسی جدید، مانند قانون اساسی آلمان و اسپانیا سازو کار (مکانیسم) هایی برای تامین ثبات حکومت تدبیر کرده اند. مثلاً، در قانونهای انتخاباتی آلمان آستانه ای برای نمایندگی مقرر شده است تا حزبهای کوچک و غالباً تندرو به مجلس راه نیابند. یا ممکن است مجلس مجاز به دادن رأی اعتماد نباشد مگر آن که برای نخست وزیر فعلی جانشینی انتخاب کرده باشد.

### اعضای دیگر قوه مجریه

بسیاری از نظامهای ریاست جمهوری یک معاون رئیس جمهور دارند. گاهی اوقات رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور جداگانه انتخاب می شوند. اگر جداگانه انتخاب شوند، ممکن است از حزبهای مختلف باشند و معاون رئیس جمهور شاید بکوشد که زیر پای رئیس جمهور را خالی کند. اما، قاعدتاً، آنها از فهرست واحدی برگزیده می شوند و رئیس جمهور در گزینش یار خود به عنوان معاون نقش بزرگی ایفا می کند. این رویه ممکن است به انتخاب معاونی منجر شود که بر اساس شرایط لازم صلاحیت انتخاب نشده باشد. مثلاً، ماریا استلا (ایساول) مارتینس دپرون، همسر خوئان دومینگو دپرون، در جولای ۱۹۷۴ به جانشینی شوهرش به مقام ریاست جمهوری آرژانتین رسید. یا این رویه ممکن است به انتخاب معاونی بینجامد که انتخابش عمدتاً به این منظور بوده باشد که به نحوی از انجا در فهرست انتخاباتی - شاید بنا بر ملاحظات جغرافیایی یا از نظر جاذبه سیاسی برای رأی دهندگان- تعادلی برقرار شود. اقدام باریس یلتسین در ۱۹۹۳ برای انتخاب الکساندر روتسکوی به عنوان معاون خود یکی از همین نمونه ها است.

رئیس جمهور نتواند دوره تصدیش را به پایان رساند ممکن است موجب شود که کسی در بالا ترین مقام قرار گیرد که ممکن نبود مستقلاً در انتخابات پیروز شود. چنان که این امر در برازیل هم در سال ۱۹۸۴ در مورد خوزه سارنی و هم در ۱۹۹۰ در مورد ایتمار فرانکو روی داد. در نظامهای پارلمانی، مرگ یا استعفای نخست وزیر لزوماً متضمن وقفه یا حتی انتخابات جدید نیست. حزب یا ائتلاف حاکم بسادگی می تواند نخست وزیر تازه ای برگزیند، همان طور که در سال ۱۹۹۱ در انگلستان جان میجر جای مارگریت تاچر (و در جولای ۲۰۱۶ تریزا می جای دیوید کامرون) را گرفت.

هیات دولت (یا کابینه)، که رئیس جمهور یا نخست وزیر را در حکومت کردن یاری می دهد، در نظام پارلمانی بسیار مستقل تر است تا در نظام ریاست جمهوری. در نظام پارلمانی، نخست وزیر صرفاً یک تن در میان همتایان است. بسیاری از اعضای کابینه در دوره زمامداری بیش از یک نخست وزیر خدمت می کنند، زیرا احتمال می رود که رهبران مهمی در حزب خود یا اعضای با تجربه ای در تهیه قوانین در پارلمان باشند. در نظام ریاست جمهوری، از سوی دیگر، رئیس جمهور برای انتصاب اعضای کابینه معمولاً آزادی بسیار زیادی دارد. معنی این سخن آن است که تعداد انگشت شماری از اعضای کابینه ممکن است در دوره زمامداری رئیس جمهور دیگری خدمت کنند، و شاید از تجربه در حکومت بی بهره باشند.

### برگزیدن رئیس جمهور یا نخست وزیر

در نظامهای ریاست جمهوری، بسیاری از رأی دهندگان توجه شان را بیشتر به شخصیت نامزدهای ریاست جمهوری معطوف می کنند تا

بنابراین، رسیدن خود به خودی معاون رئیس جمهور به مقام ریاست جمهوری در مواقعی که



به حزبه‌ها و برنامه‌های آنها. برای کسی که هرگز مقام انتخابی نداشته یا فقط دارای مقام محلی بوده است امکان دارد که با آرای بسیار زیاد به مقام ریاست جمهوری دست یابد (مانند راس پرو در ایالات متحد در ۱۹۹۲ و استانیسلاف تیمینسکی در پোলند در ۱۹۹۰). چنین نامزدی هرگاه انتخاب شود (چنان که آلبرتو فوخیموری در ۱۹۹۰ در پرو انتخاب شد)، به احتمال زیاد بدون برخورداری از حمایت حزب یا احزابی در مجلس قانونگذاری بر مسند قدرت می‌نشیند و شاید نتواند به نحو کارآمد فرمان براند. در نظامهای پارلمانی، از سوی دیگر، سیاستمداری که بخواهد نخست وزیر شود باید حمایت یک حزب یا ائتلاف احزاب را، که در مسؤلیت حکومت سهیم خواهند شد، کسب کند.

نامزدهای ناموفق ریاست جمهوری شاید عرصه سیاست را ترک گویند و ممکن است حزبهایشان اکثراً بی رهبر بمانند. لیکن، در نظامهای پارلمانی، نامزدهای شکست خورده به صورت رهبران جناح مخالف در می‌آیند.

هر نخست وزیر منتخبی می‌داند که فقط از حمایت کسانی برخوردار است که به نفع حزب حاکم یا ائتلاف احزاب رأی داده‌اند و از پشتیبانی آن اعضای پارلمان برخوردار است که از نامزد او حمایت کرده‌اند. یک رئیس جمهور منتخب، برعکس، نماینده همه مردم است، حتی اگر اکثریت رأی‌های به صندوق ریخته شده را به دست نیاورده باشد. بولیوی از این حیث یک مورد استثنا است. هنگامی که هیچ نامزد ریاست جمهوری اکثریت مطلق رأی مردم را کسب نکند، مجلس قانونگذاری میان دو نفر اول تصمیم می‌گیرد.

فرمانروایی

در نظام پارلمانی، فقط پارلمان مشروعیت دموکراتیک دارد و پشتیبان نخست وزیر است یا با دادن رأی عدم اعتماد حمایتش را از او سلب می‌کند. در نظام ریاست جمهوری، رئیس جمهور و مجلس قانونگذاری هر دو مشروعیت دموکراتیک دارند، و محال است بتوان گفت که کدام یک از آن دو نماینده دقیق‌تر خواست مردمند. اگر دچار تعارض شوند، یگانه راه حل همانا مراجعه به قوه قضاییه - دیوان قانون اساسی یا دیوان عالی- است. در امریکای لاتین، که قوه قضاییه همیشه از حیثیت و آبروی والایی برخوردار نیست چنین تعارضهایی را غالباً نیروهای مسلح حل و فصل کرده‌اند. نیروهای مسلح گاهی اوقات به حمایت از رئیس جمهور بر می‌خیزند و مجلس را تعطیل می‌کنند، گاهی اوقات هم رئیس جمهور را عزل می‌کنند و حکومتی موقت بر سر کار می‌آورند، و گاهی اوقات بر قدرت دیکتاتوری برای مدتی طولانی فرمان می‌رانند.

تفکیک قوا در ایالات متحد به این منظور طرح ریزی شده است که از قدرت رؤسای جمهور کاسته شود. اگر رئیس جمهوری فقط از حمایت اقلیت در کنگره برخوردار باشد، قدرت او را در اجرای خط مشیها می‌توان به شدت محدود ساخت. این ناتوانی در اجرای خط مشیها ممکن است یکی از منابع مهم ناخرسندی در میان رأی دهندگان و یکی از علل بی ثباتی سیاسی باشد.

از سوی دیگر، استقلال بیشتر کنگره به معنی آن است که در این نظام بهتر می‌توان نماینده بسیاری از منافع خاص یا منطقه‌ای بود تا در نظام پارلمانی، زیرا اعضای کنگره برای جلب نظر موافق موکلان می‌توانند بر ضد رئیس جمهور و حزب خود رأی دهند. در نظامهای پارلمانی، تحمیل انضباط حزبی موجب حمایت از

حکومتها می شود و در نتیجه کارکرد "نماینده" به ضعف می گراید و رأی دهندگان احساس می کنند که به فراموشی سپرده شده اند. این مساله شاید در مواردی بزرگ جلوه نماید که هیچ حزبی اکثریت نداشته باشد و دولت به ائتلافی از احزاب تکیه کند.

### شکلهای دیگر نهادهای دموکراتیک

اگرچه نظامهای ریاست جمهوری و پارلمانی شکلهای غالب و عمده حکومت دموکراتیک بشمار می روند، اما از چند شکل دیگر نیز می توان نام برد. در برخی از نظامها، رأی دهندگان بیش از یک شخص را برای تصدی مقام اجرایی بر می گزینند. در کرت، در سالهای بین ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳، یک قبرسی یونانی رئیس جمهور بود و یک قبرسی ترک معاونت رئیس جمهور را بر عهده داشت. در اروگوئه از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۷ هیات سه نفره ای به نام "کولجادو" [=مجمع] حکومت می کرد. قوه های مجریه ای که به وسیله قوه مقننه انتخاب می شوند نیز هستند که دوره تصدی ثابتی دارند و به همین دلیل نمی توان آنها را با رأی عدم اعتماد برکنار کرد؛ رئیس جمهور لبنان و "شورای هفت نفره فدرال سوئیس" از نمونه های آنهاست.

یکی دیگر از شکلهای حکومت را شکل "دو قوه مجریه ای"، "نخست وزیری- ریاست جمهوری"، یا "نیمه ریاست جمهوری" نامیده اند. در این نوع نظام، هم رئیس جمهوری وجود دارد که به توسط مردم انتخاب می شود و هم نخست وزیری که اکثریت موجود در مجلس او را بر می گزینند و حمایت می کنند. رئیس جمهور نقش عمده ای در زمینه امور خارجی و دفاع بر عهده می گیرد، در حالی که نخست وزیر به امور دیگر می پردازد. در این نظام، رئیس جمهور ممکن

است به یک حزب تعلق داشته باشد و نخست وزیر به حزبی دیگر، چنان که در فرانسه بین سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ و بار دیگر از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ چنین اتفاق افتاد؛ در آن موقع رئیس جمهور، فرانسوا میتران به حزب سوسیالیست و نخست وزیران، ژاک ژیراک و ادوآر بالادور، به حزب محافظه کار تعلق داشتند. این ترتیب را همزیستی می نامند. عده ای استدلال می کنند که هرگاه این دو منصب را یک حزب تصاحب کند، آنگاه نظام شبیه به نظام ریاست جمهوری است، در حالی که اگر حزبهای مختلف نماینده و معرف آن دو منصب باشند، نظام بیشتر به نظام پارلمانی شبیه است. در هر یک از دو حالت، نظام به انعطاف پذیری فراوان هر دو رهبر نیاز دارد.

نظام "نیمه ریاست جمهوری" ابتدا در ۱۹۱۸ در آلمان معمول شد، اما بتدریج رو به ضعف نهاد زیرا حزبهای از مسؤلیت خود برای حکومت کردن کناره گرفتند و به رئیس جمهور مجال دادند که از اختیارات مربوط به وضع فوق العاده استفاده کند - وضعی که موجب شد نازیها به قدرت برسند. سایر رژیمهای نیمه ریاست جمهوری- از قبیل رژیمهای موجود در اتریش، فنلند، یونان، ایسلند و ایرلند- با توفیق بیشتری قرین بودند. شاید تصادفی نباشد که تعدادی از این رژیمها در لحظه های بحران ملی بنیاد نهاده شدند و نیز چند تن از نخستین رؤسای جمهور از افراد نظامی بودند (مانند گوستاومانرهایم در فنلند، شارل دوگل در فرانسه، و آنتونیو رامالیو یانیش در پرتغال).

در باره این که کدام نوع حکومت با ثبات تر است بحثهای فراوانی جریان دارد. عده ای استدلال می کنند که نظامهای ریاست جمهوری و پارلمانی به یک اندازه با ثباتند، اما عده ای دیگر می گویند که نظامهای ریاست جمهوری با خطر

## حزب و دیوانسالاری (بوروکراسی)

با این حال، خود نظام داد و ستد سیاسی را باید نوعی اصلاحات سیاسی دانست. این نظام معرف گذار از گذشته ای نخبه گرا و پیشروی دموکراسی در حال تکامل بود. ایالات متحد اولین کشوری بود که ساختار اجتماعی پایگانی را که مبنای استخدام کارمندان بود درهم شکست. همچنین، اولین کشوری بود که احزاب سیاسی را به منظور دسترسی به توده انتخاب کنندگان به وجود آورد. بنابراین، پیدایش نظام داد و ستد سیاسی واکنشی بود در برابر سه سوالی که دموکراسی جدید مطرح می کرد: نظارت مقامات منتخب بر دیوانسالاری اداری تا چه حد باید باشد؟ چه نوع صلاحیت و سابقه شخصی خاصی برای احراز مقامهای دولتی لازم است؟ و نحوه کارمندی در احزاب سیاسی، این موتورهای رقابت دموکراتیک، چگونه باید باشد؟ این سوالات هر یک و به طور جداگانه در چهل سال اول تاسیس جمهوری مطرح شدند. اما جوابهای آنها در مجموع منطقی را فراهم آوردند که بر اساس آن نظام داد و ستد سیاسی به وجود آمد.

اولین سوال، یعنی نظارت مقامات منتخب بر انتصابات، در پایان دودمان فدرالیستها مطرح شد. بر اساس قانون اساسی، رئیس جمهور کلیه مقامات اصلی را با توصیه و موافقت سنا منصوب می کرد. انتصاب مقاماتی نیز که اهمیت کمتری داشتند بر طبق قانون معلوم می شد. معمولاً فرض بر آن بود که هر کس که قدرت انتصاب دارد، قدرت برکناری نیز دارد. دو رئیس جمهور اول، جورج واشینگتن و جان آدامز، مقامات دولتی را دایمی، یا تا زمانی که فرد کار خود را بدرستی انجام دهد، تلقی می کردند. در طی دوازده سال، آنها فقط هجده نفر از مقامات را از کار برکنار کردند، و هیچ یک از آنها به دلایل

بی ثباتی بیشتری همراهند. تحقیق در باره این مساله فعلاً فقط آغاز شده است، اگر چه تازه ترین تحقیق نشان می دهد که نظامهای پارلمانی عملکرد بهتری دارند. جالب توجه خواهد بود که ببینیم که نظامهای ریاست جمهوری یا نیمه ریاست جمهوری در کشورهای جانشین اتحاد شوروی تا چه حد موفقیت آمیزند.



## نظام داد و ستد سیاسی

شیوه اعطای اکثر مشاغل دولتی به حامیان حزب سیاسی برنده است. علاوه بر دولت، تشکیلات تجاری و کلیسا نیز همیشه با این شیوه کار - خرید منصب، تبارگماری (پارتی بازی)، استفاده از حق عزل و نصب به نفع دوستان- ارتباط داشته است. پذیرش این روال و استفاده منظم از آن به سیاست امریکا در اوایل قرن نوزدهم باز می گردد.

اصطلاح *غنائیم سیاسی* را اولین بار سناتور ایالات نیویورک، ویلیام ماری، در ۱۸۳۲ به کار برد. وی از اقدام اندرو جاکسون، رئیس جمهوری وقت، که مارتین ون بیورن را به سفارت انگلیس منصوب کرده بود، دفاع کرد. ماری در دفاعیه خود گفت: "برنده غنائیم جنگی را به خانه می برد". ماری، با استفاده از اصطلاحات جنگی در دفاع از نتیجه انتخابات آرام دموکراتیک، ظهور یک نظام حزبی رقابت آمیز در ایالات متحد را به وضوح پذیرفت. این شیوه، که بر اساس آن برنده مبارزه سیاسی مقامهای دولتی را به هوادارانش می دهد، همان موقع هم در نیویورک و پنسلوانیا رایج بود. کمی بعد این شیوه تا بقیه سالهای قرن نوزدهم در تمام سطوح دولتی معمول شد و، به نوبه خود، تبدیل به موضوع اصلاحات در سیاست امریکا گشت.

سیاسی نبود. از آنجا که در نظام حزبی نخواستۀ کشور این هر دو فدرالیست بودند، بنابراین دایمی بودن مقامات انتصابی موجب نشد که میان رئیس جمهور جدید و مقامات منتخب سلف او تنش ذاتی ایجاد شود.

تعارض از سال ۱۸۰۰ آغاز شد؛ در این سال جمهوری خواهان دموکرات، به رهبری توماس جفرسون، جان آدامز را در یک نبرد شدید حزبی شکست داده بودند. آدامز، پس از این شکست، و در مدت باقیمانده که بر سر قدرت بود، عدۀ زیادی را به مقامات دولتی منصوب کرد. یکی از این گروهها متشکل از افرادی بود که به آنها "قضات نیمه شب" می گفتند. جفرسون به انتصابات آدامز اعتراض کرد، و رئیس دیوان عالی کشور، جان مارشال، از تصمیم جفرسون مبتنی بر برکناری این قضات حمایت کرد و کار آدامز را مغایر با قانون اساسی خواند. پروندۀ ماربری علیه مدیسون (۱۸۰۳) از این نظر معروف است که موجب ایجاد رویه ای شد که بر طبق آن قوۀ قضاییه می تواند در اقدامات قوۀ مجریه تجدید نظر کند. در عین حال، این دعوای حقوقی موجب شد که توجه عموم به تاثیر انتخابات در انتصابات شغلی معطوف شود، اگرچه این دعوا مشکل اساسی رئیس جمهور مبنی بر نظارت بر انتصابات دولت قبلی را به طور کامل حل نکرد.

شدت و حدت این موضوع پس از رقابتهای سال ۱۸۰۰ میان دو حزب اصلی، "فدرالیستها" و "جمهوری خواه - دموکرات"، فروکش کرد. حزب "جمهوری خواه - دموکرات"، و شاخۀ ویرجینیایی آن طی بیست و چهار سال بعد در صحنۀ انتخابات ریاست جمهوری حاکم بود. می بایست بیست و هشت سال دیگر بگذرد تا رئیس جمهوری از این حزب شکست بخورد. در

حقیقت، بسیاری از فدرالیستها فکر می کردند که مشاغل دولتی حق مسلم آنها است، و از این که شغلی به آنها داده نمی شد ابراز نارضایتی می کردند. ولی واقعیت آن است که حزبشان در حال فروپاشی بود. در ۱۸۲۰، فدرالیستها حتی نتوانستند یک نامزد برای ریاست جمهوری معرفی کنند. آن ملاحظات حزبی که باعث شد جفرسون به "قضات نیمه شب" حمله کند دهها سال پس از انتخاب وی وجود نداشت.

### نظارت بر انتصابات

اما اعضای حزب "جمهوری خواه - دموکرات" می خواستند بدانند که مدت زمان مشاغل انتصابی فدرال چه قدر است. در حزب حاکم دسته بندیهای جناحی به وجود آمد که بعداً جانشین رقابتهای میان دو حزب شد، و در نتیجۀ تنشهای جدیدی در زمینۀ نظارت بر انتصابات پیش آمد. بیشتر آنها معتقد بودند که انتصابات نباید دایمی باشد. در ۱۸۲۰، که جیمز مونرو مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شد، کنگره، به دلیل اعتراضات جفرسون و جیمز مدیسون، قانونی گذراند که بر اساس آن حداکثر دورۀ تصدی مقامات اصلی فدرال چهار سال بود و با تحلیف رئیس جمهوری جدید پایان می پذیرفت. اگر چه همه آنها متعلق به یک حزب بودند، ولی در مورد نظارت رئیس جمهور بر مقامات دولتی اختلاف نظر داشتند.

جناح گرایی در حزب "جمهوری خواه - دموکرات" همچنان موجب شد که دومین مسالۀ مربوط به پیدایش نظام داد و ستد سیاسی، یعنی مسالۀ کفایت و صلاحیت شغلی، مطرح شود. در دهۀ ۱۸۲۰، تسلط شاخۀ ویرجینیایی بر حزب حاکم شد. آن روحیۀ مساوات خواهانه ای که ناظر فرانسوی، الکسی دو توکویل، بر جامعۀ امریکا

جانشین "ویگها" شدند و دومین حزب بزرگ را تشکیل دادند.

رقابتهای تشکیلات حزبی نیاز به کارمند پیدا کردند. از آن جا که فقط مردان سفید پوست حق رأی داشتند، بنابراین نیاز به کارمند فوری بود. کار دولت دموکراتیک مبنی بر تبدیل روزافزون مناصب قضایی و اجرایی به مقامهای انتخابی نیز این نیاز را مبرم تر می کرد. پس از ۱۸۳۰ ایالتها و بخشهای مختلف مملکت استخدام قضات، وکلا، کلانترها، حسابرسها، مدیران دفاتر بخشهای ایالتی، و مدیران مدارس را بتدریج بر عهده انتخابات عمومی و ادواری می گذاشتند. برای تعداد زیادی از مقاماتی که در شرایط رقابت آمیز تعیین می شدند، انتخابات پی در پی به این معنا بود که نامزدها و احزابشان به افرادی نیازمندند که در ستاد انتخاباتی آنها به طور مرتب کار کنند. کارکنان مورد اعتماد این ستادها نیز به نوبه خود، علاوه بر احساس رضایت معنوی حاصل از کمک به حزب در رسیدن به هدفهایش، به رضایت مادی نیز نیاز داشتند.

منصبهای دولتی بدیهی ترین پادشاهی بودند که در اختیار رهبران سیاسی امریکا قرار می گرفتند. انتخابات، ظاهراً، حق نظارت بر دفاتر تابعه یک مقام دولتی منتخب را به آن مقام اعطا می کرد. بنابراین، "ویگها"، "دموکراتها"، و "جمهوری خواهان" کارکنان انتصابی گروههای مخالف خود را بی درنگ عزل می کردند و هواداران خود را به مشاغل مختلف (از رفتگری گرفته تا مقامات عالی اجرایی) می گماردند. از این رو، این فرض مقدماتی که مقامات دولتی شرط لازم بقای احزابند، و احزاب نیز لوازم اصلی دموکراسی اند، مهم ترین عامل شتاب دهنده در پیدایش نظام داد و ستد سیاسی بود.

حاکم می دید باعث شد که رهبر نوع جدیدی به قدرت برسد. اندرو جکسون یک قهرمان جنگ و از اهالی غرب امریکا بود؛ مردم عادی امریکا، که از شیوه کار تشکیلات سیاسی موجود ناراضی بودند، به او جلب شدند. یکی از مسائلی که موجب نارضایتی مردم بود این فرضیه بود که برای احراز مقام بالا می بایست اطلاعات، یادگیری، و تجربه لازم را داشت. در ۱۸۲۹ جکسون طی نطقی خطاب به کنگره با این فرضیه مخالفت کرد. جکسون، برخلاف سخن بازیهایش، تغییر زیادی در سیاست کلی نداد. بنابر تخمین عده بسیاری، جکسون پس از آن که انتخاب شد بیش از یک پنجم کارمندان فدرال وقت را تغییر نداد. ولی در هر حال، حمایت وی از این نکته که هر شهروند قابلی می تواند به شغل دولتی دست یابد باعث شد که دومین مؤلفه مهم در منطق پیدایش نظام داد و ستد سیاسی به وجود آید.

### رقابت حزبی

منطق به وجود آمدن نظام داد و ستد سیاسی، در نهایت، به دو مساله بستگی دارد: پیدایش دو باره یک نظام حزبی رقابت آمیز و تشخیص این نکته که دموکراسی به رقابت فعالانه حزبی وابسته است. دهه ۱۸۳۰ شاهد سقوط سیاست تک حزبی بود. انتخابات آزاد موجب شد که در حزب "جمهوری خواه - دموکرات" انشعابی پدید آید؛ مخالفان جکسون "حزب ویگ" را به وجود آوردند و جانشینانش "حزب دموکرات" را. رقابت پر شوری میان دو حزب در سراسر کشور برقرار بود. از ۱۸۳۲ تا ۱۸۵۶ در مورد نظارت حزب بر ریاست جمهوری چهار بار تغییراتی حاصل شد و در مورد نظارت حزب بر "مجلس نمایندگان" پنج مرتبه تغییر و تحولاتی صورت گرفت. در سال ۱۸۵۶ "جمهوری خواهان"

## پیامدهای این نظام برای دموکراسی

منطق وجودی نظام داد و ستد سیاسی، در حقیقت معرف نظریه جدید دموکراسی امریکایی بود. اولویت تصمیمات انتخاباتی ایجاب می کرد که بوروکراتها تابع مقامات منتخب باشند. موثر ترین راه برای تحقق این شرط اخراج مقاماتی بود که از دوره قبل بر سر کار بودند. این اصل مساوات طلبانه، که بر اساس آن مقام دولتی احتیاج به تخصص ندارد، باعث شد که عزل و نصب مقامات آسان شود. علاوه بر این، احزاب سیاسی رقیب، این موتورهای دموکراسی، به چنین مشاغلی احتیاج داشتند. در نهایت، و حداقل از لحاظ نظری، مقامات غیرمنتخب تحت نظارت حزب درآمدند و در نتیجه برای رفاه حال رأی دهندگان خدمت می کردند.

از میان فرضهای مقدماتی این نظریه، فقط فرض اول است که در طول زمان به قوت خود باقی مانده است. در ایالات متحد، و نیز در دموکراسیهای پیشرفته، امروزه فرض بر آن است که رئیس جمهور باید بتواند که سیاستگذاران مرئوس خود را انتخاب کند. تعداد این افراد متفاوت است: در انگلستان به حدود ۱۰۰ نفر، و در ایالات متحد تا حدود ۵۰۰۰ نفر می رسد. فرض دوم، که بر اساس آن هر فرد صالحی می تواند سمت دولتی را احراز کند، دوام نیاورده است. این فرض حتی در دوران شکوفایی نظام داد و ستد سیاسی نیز کاملاً پذیرفته نشده بود. در بسیاری از موارد، کسانی که مشاغل فنی و تخصصی داشتند، به علت نیاز به مهارتشان ابقا می شدند. با ظهور دولت اجرایی، ایالات متحد نیز سیاست سایر کشورهای صنعتی را دنبال کرده و شیوه های استخدام و ترفیع کارکنان دولتی را در اکثر موارد بر پایه مهارت و تخصصشان در پیش گرفته است.

چون حکومت ایالات متحد ساختار فدرال دارد، نظام داد و ستد سیاسی نیز در وهله نخست ابزاری شد برای حفظ و نگهداری سازمانهای سیاسی ایالتی و محلی. اکثر مقامات دولتی، از جمله مقامات انتصابی فدرال که در اختیار رئیس جمهور بود، به رهبران ایالتی و محلی حزب واگذار شدند. این شرط که انتصاب رئیس جمهور را سنا باید تصویب کند موجب شد که سناتورهای امریکایی نقش حساسی در توزیع مشاغل و عزل و نصبهای دولتی داشته باشند. این نقش بر اثر پیدایش روال تشریفات سنا تقویت شد. به موجب این روال، کلیه انتصابات یک ایالت - از بازرس گمرک گرفته تا رئیس اداره پست، قاضی، دادستان و رئیس شهربانی- را سناتورهای ایالتی متعلق به حزب رئیس جمهور مورد تایید قرار می دادند. استفاده گسترده از نظام داد و ستد سیاسی در سطح فدرال به استفاده محلی و ایالتی آن مشروعیت بخشید. این نظام به صورت یکی از بارز ترین وجوه سیاست امریکا درآمد و دو تن از ناظران خارجی بسیار معتبر، جیمز برابیس و مائستی آسترگورسکی، در مورد آنها اظهار نظر هایی کردند. از نظر آنها، نظام داد و ستد سیاسی اساساً نشان می داد که احزاب امریکایی، با وجود آن که از نظر قدرت سازماندهی بی نظیرند، با این حال خود را با مسایل بزرگ تر سیاسی درگیر نمی کنند. آنها، به جای آن که به صورت احزاب "بزرگ" درآیند و در مورد دیدگاههای متمایز دولت با هم رقابت کنند، به احزاب "کوچک" به مفهوم توکویلی آن تبدیل شده اند. استفاده از مشاغل دولتی به عنوان پاداش برای کارکنان حزب در رشد و حمایت از ماشینهای سیاسی نیز مهم بود؛ این ماشینها تشکیلات منضبطی بودند که می توانستند بر بسیاری از مشاغل دولتی در سطح محلی و گاه ایالتی نظارت کنند.



نهایت موجب از بین رفتن نظام داد و ستد سیاسی شد.



## نظامهای حزبی

یک یا چند حزب سیاسی درون یک کشور با دخالت در مبارزات انتخاباتی، تشکیل مجالس قانونگذاری و نظارت بر بخش اجرایی حکومت. نظامهای حزبی تجلی سازمانهای مردمی هستند که می کوشند خواستههای خود را به حاکمان نظامهای دموکراتیک مبنی بر نمایندگی تحمیل کنند. نظامهای حزبی همچنین منعکس کننده ویژگیها و تواناییهای نهادهایی هستند که چنان خواستهایی در آنها طرح می شوند.

احزاب سیاسی در اکثریت عظیمی از کشورهای جهان وجود دارند و تعداد کشورهای غیر حزبی در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بسیار کاهش یافته است. فقط دیکتاتوریهایی نظامی (که در حال حاضر بیشتر از هر جا در آفریقا وجود دارند)، تعداد اندکی حکومت سلطنتی قدیمی و سنتی (مانند عربستان سعودی) هنوز فاقد احزاب سیاسی نوین اند. بعلاوه، بسیاری از کشورهای داخل و خارج از بلوک کمونیستی پیشین، وضعیت تک حزبی خود را به نوعی از وضعیت چند حزبی تبدیل کرده اند که بیشتر از هر جا در نظامهای دموکراتیک تثبیت شده دیده می شود. در کشورهایهایی چون پولند و هنگری، پس از دوران کمونیستی، سلطه کمونیستی جای خود را به وضعیت گنج کننده ای از احزاب رقیب داده است. بدین سان می توان گفت که احزاب سیاسی مهم ترین سازمانهای سیاسی معاصرند، و نظامهای حزبی مبتنی بر رقابت به صورت هنجاری درآمده اند که به گونه ای فزاینده جهانی شده است.

این اصل مقدماتی که از مشاغل دولتی باید برای استخدام افراد برای احزاب سیاسی استفاده کرد با ایرادهای فراوان روبرو شد. این شیوه راه را برای سوءاستفاده باز کرد و موجب اصلاحاتی شد که در نهایت این فرض را ضعیف کرد. تا زمانی که کارکنان حزب، و بیشتر رأی دهندگان حزب، فقط به سبب منافع شخصی و مستقیم خود به آن حزب وابسته بودند، رهبری حزب به خود اجازه می داد که هر کاری را برای تضمین این منافع انجام دهد. بنابراین، تقلب در انتخابات، رشوه خواری مقامات، و نارضایتی در مناقصه های عمومی از جمله کارهایی بود که در صحنه سیاسی پس از جنگهای داخلی امریکا دیده می شد. در زمان ریاست جمهوری یولیسیس س. گرانت، رسواییهای اداری به پیدایش جنبش اصلاحات دامن زد. هدف اصلی این جنبش ایجاد دستگاه اداری فدرال بود. فرد سرخورده ای که به دنبال شغل دولتی بود، رئیس جمهور امریکا، جیمز گارفیلد را ترور کرد. این سوء قصد انگیزه مضاعفی برای تصویب "قانون پندلتون" شد، که یک نظام شایسته سالاری برای اکثر مقامات دولت فدرال به وجود آورد. این قانون بعداً شامل اکثر کارمندان دولت فدرال شد. در طول قرن بیستم، بیشتر دولتهای محلی و ایالتی نیز نوعی نظام شایسته گزینی برای استخدام برگزیدند. به وجود آوردن سمت "مدیر شهر" خود نشانه ای است که تمایل به حرفه ای کردن استخدام دولتی را نشان می دهد. اگر چه احزاب همچنان برخی از مقامات دولتی را، بویژه در چند ایالات شمال شرقی، در اختیار داشتند ولی دیگر نمی توانستند برای پیدا کردن کارکنان حزب و تحکیم شالوده انتخاباتی خود به حقوق بگیران دولت تکیه کنند. بنابراین، اصلاحاتی که به منظور جلوگیری از حق احزاب سیاسی در عزل و نصب کارکنان شده بود در

چندین ویژگی نظامهای حزبی از اهمیت خاصی برخوردارند. از جمله آنها می توان از این موارد نام برد: تعداد احزاب سیاسی در یک کشور، میزان بزرگی احزاب گوناگون بنابر توزیع آنها در میان رأی دهندگان و در مجامع سیاسی مانند مجالس قانونگذاری، تعداد موضوعات یا زمینه های سیاستگذاری که احزاب بر سر آنها با هم رقابت می کنند، اختلافها یا شکافهای اجتماعی و سیاسی تجلی یافته در نظام حزبی، و میزان ثبات الگوهای رأی گیری. موضوعات قابل توجه دیگر عبارتند از سطح کشمکش و همکاری میان احزاب سیاسی، شکل حکومت و خط مشی عمومی، و نتایج و آثار آنها برای ثبات دموکراسی.

### تعداد احزاب

ساده ترین طبقه بندیهای نظامهای حزبی بر تعداد احزاب موفق استوارند. این گونه طبقه بندیها در مطالعه نظامهای حزبی نیز از تاثیر زیادی برخوردارند که علت آن تا حد زیادی پیوندهای قابل توجیه میان تعداد احزاب و بسیاری از دیگر ویژگیهای نظام حزبی است. در ساده ترین طبقه بندی، نظامهای تک حزبی، دوحزبی و چندحزبی از هم متمایز می شوند.

نظامهای تک حزبی آشکار ترین تمایز را دارند. به اعتقاد بسیاری از متخصصان، مقایسه این گونه نظامها با نظامهای دارای دو حزب یا بیشتر درست نیست، زیرا ممکن است نهادهای سیاسی حاکم بر این نظامها با هم تفاوت اساسی داشته باشند. بسیاری از نظامهای تک حزبی دقیقاً به این علت وجود دارند که سازمانهای دیگر بنابر قانون عملاً از ورود به مبارزات انتخاباتی منع شده اند.

می توانیم میان انواع فرعی نظامهای تک حزبی بر حسب میزان امنیت حاصل از نظارت

تک حزبی تمایز قابل شویم. در حالت افراطی، تنها یک حزب از نظر قانونی اجازه فعالیت دارد، و رقبایی که آرزوی فعالیت دارند با شدت کم یا زیاد تحت تعقیبند. چنین شرایطی در نظامهای سیاسی تمامت خواه یا تقریباً تمامت خواه، مانند بسیاری از جوامع کمونیستی یا آلمان نازی، بیشتر از هر جا حاکم بوده است. مثلاً، قانون اساسی شوروی هر حزب مخالف را غیر قانونی دانسته بود تا آن که میخائیل گورباچف این ماده قانون را در ۱۹۹۰ با اکره لغو کرد. در دیگر کشورهای تک حزبی، هرچند ممکن است احزاب مخالف ممنوعیت قانونی نداشته باشند، با این همه از قانونگذاری تبعیض آمیز یا آسیب رسانی غیر رسمی در فشارند. مکزیک تحت سلطه حزب انقلابی حاکم حداقل تا اواسط دهه ۱۹۹۰ نمونه خوبی از سلطه تک حزبی از طریق تبعیض، آزار و تهدید بود.

مرسوم است که میان هر یک از این شکل‌های نظامهای تک حزبی و نظامهایی که در آنها یک حزب در عمل غالب است اما فرصتهایی نسبتاً بدون اعمال محدودیتی در اختیار احزاب رقیب برای ورود به عرصه مبارزه است تمایز قابل شوند. جاپان از ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۳ یکی از این گونه موارد است که طی این مدت کشور به طور مستمر تحت حکومت "حزب لیبرال دموکرات" بود. حزبی مانند "حزب لیبرال دموکرات" که می تواند در انتخابات نسبتاً آزاد کراراً برنده شود، غالباً حزب حاکم نامیده می شود. به همین سان "حزب کارگران سوسیال دموکرات"، با یک انقطاع صرفاً چهار هفته ای، از ۱۹۳۲ تا ۱۹۷۶، یعنی یک دوره چهل و چهار ساله، بر سویدن حکومت کرده است، هرچند گاهی حکومت آن در ائتلاف با احزاب دیگر بوده است.

حکومت، و نهایتاً درهم شکستگی دموکراتیک سارتوری، در تعیین تفاوت‌های میان نظام‌های چند حزبی، در درجه اول بر تعداد احزاب تأکید دارد اما معتقد است که ممکن است فاصله عقیدتی ("قطبی شدن") به طور مستقل بر تعامل میان احزاب اثر گذارد. جایی که تعداد زیادی حزب با اختلاف عقیدتی زیاد وجود دارند با کثرت‌گرایی قطبی شده مواجه می‌شویم، که در ایجاد بی‌ثباتی نقش خاصی دارد. نظام‌های دارای کثرت‌گرایی قطبی شده‌ای که با ثبات باشند نسبتاً اندکند، اما ایتالیا و فنلاند (حداقل در دهه ۱۹۷۰) به این نوع نظام نزدیک بودند.

### توزیع احزاب

همه سنخ‌شناس‌های نظام‌های حزبی که بر تعداد احزاب تأکید دارند درگیر مسأله چگونگی شمارش احزابند. آیا همه احزاب یکسان شمرده می‌شوند، یا آنها را باید برطبق میزان حمایت از آنها در انتخابات، وضعیت نمایندگی در قانونگذاری، مشارکت در چانه زنی برای ائتلاف، یا حفظ ثبات طی زمان، به گونه‌ای متفاوت به حساب آورد؟ تحلیل‌گران نظام‌های حزبی عموماً هم‌عقیده‌اند که هم‌سنگ دانستن همه احزاب شرکت‌کننده در انتخابات عمومی بی‌فایده است. اما آنان بر سر چگونگی ایجاد تمایزهای لازم اختلاف نظر دارند. اساساً دو مکتب فکری وجود دارد، یا باید میان حزب‌های مطرح، که شایسته به حساب آمدند، و حزب‌های غیرمطرح تمایز قایل شویم، یا باید طرحی را برای به حساب آوردن همه احزاب تنظیم کنیم و بر پایه میزان بزرگی یا مشخصه مشابه دیگر صراحتاً وزن آنها را تعیین کنیم.

در بررسی‌های اولیه در باره نظام‌های حزبی غالباً حداقل آستانه عددی کمابیش دلخواهی برای مطرح بودن برگزیده می‌شد، مثلاً ۵ یا ۱۰

در میان نظام‌های حزبی رقابتی‌تر، معمولاً تمایزی بنیادین میان نظام‌های دو حزبی و چند حزبی قایل می‌شوند. بعضی از منتقدان عقل‌عرفی، مانند جوانی سارتوری، نیاز به ایجاد تمایزهای ظریف‌تر در میان نظام‌های چند حزبی را خاطر نشان می‌کنند. سارتوری میان کثرت‌گرایی متعادل، که تعداد احزاب "مطرح" نوعاً بین سه تا پنج است، و کثرت‌گرایی افراطی، که بیش از پنج حزب مطرح وجود دارد، تمایز قایل است. در نظام‌های حزبی با کثرت‌گرایی متعادل، فواصل عقیدتی میان احزاب مطرح نسبتاً کم است، گرایش حزبی به رأی‌دهندگان میانه‌رو است، و رقابت دو قطبی است. این امر که احزاب در کثرت‌گرایی متعادل گرایش به ائتلاف در دو جبهه رقیب دارند بدین معنا است که آنها هنوز باید به نیازهای رأی‌دهندگان میانه‌رو پاسخ دهند. کثرت‌گرایی متعادل از این نظر با نظام‌های دو حزبی تفاوت دارد که دولتها مایلند ائتلافی از دو حزب یا بیشتر باشند. همچنین، با آن که در بعضی از نظام‌های دارای کثرت‌گرایی متعادل (مثلاً آلمان) حضور اقلیت در حکومت زیاد مشاهده نمی‌شود، در بیشتر آنها اقلیت در حکومت شرکت می‌جوید. کثرت‌گرایی متعادل عمدتاً در دموکراسی‌های اروپایی کوچک‌تر، از جمله هم‌جوامع نسبتاً همگن (مانند کشورهای اسکاندیناوی) و هم‌جوامع ناهمگن‌تر، (مانند بلجیم و سوئیس) مشاهده می‌شود.

اما در حالی که کثرت‌گرایی متعادل دارای بسیاری از ویژگی‌های نظام‌های دو حزبی است، کثرت‌گرایی افراطی از این ویژگیها برخوردار است: وجود حزب‌های ضدنظام، فاصله عقیدتی زیاد میان حزب‌های مطرح، حکومت‌های نیمه‌مسئول و مخالفان غیرمسئول، وعده‌های انتخاباتی پرطمطراق، عدم جا به جایی در

درصد رأی های انتخاباتی. حزبهای کوچک اما از نظر تصمیم گیری مهم، مانند "دموکراتهای آزاد آلمان"، اشکالهای بارزی ایجاد می کنند. یک راه حل این است که چنین مواردی نیمه حزب قلمداد شوند. سارتوری به انتقاد از این گونه قواعد شمارش موردی پرداخت و به جای آن معیار مطرح بودن را پیشنهاد کرد: حزبهای مطرح باید از توان ائتلاف یا باج ستانی (یا هر دو) برخوردار باشند.

در دموکراسیهای پارلمانی، احزاب در صورتی از توان ائتلاف برخوردارند که حداقل گاهی در چانه زنی بر سر تشکیل حکومت شرکت کنند (حتی اگر بندرت از بخت کافی برای پیوستن به ائتلافی که برنده می شود برخوردار باشند). ممکن است احزاب به علت بزرگ بودن، به علت برخورداری از موضع سیاسی مطلوب، یا به هر دو علت، از چنین توان ائتلافی برخوردار باشند. در هر صورت، توان ائتلاف به این معنا است که آن احزاب در تشکیل حکومتها نقش دارند.

احزاب در صورتی از توان باج ستانی برخوردارند که بر راهبرد (استراتژی) های مبارزاتی یا چانه زنی سایر حزبهای مطرح اثر گذارند، حتی اگر هرگز در چانه زنی برای ائتلاف شرکت نکنند. توان باج ستانی به سارتوری امکان داد که گروههای "مخالف دایمی" مانند کمونیستهای پیشین ایتالیا را که بزرگ و ذی نفوذ بودند به عنوان گروه مطرح قلمداد کند. با آن که سارتوری به مفهوم "مطرح بودگی" معنای جالب توجهی داده است، اما استفاده عملی از آن هنوز مشکل آفرین است. چگونه ناظران مستقل می توانند بر سر این که آیا حزب خاصی از توان ائتلاف برخوردار است با یکدیگر توافق داشته باشند؟ این امر که یک حزب در چانه زنی ائتلافی بالفعل شرکت نکرده است ثابت نمی کند که از

هیچ توان ائتلافی برخوردار نیست. در نبود داده های فوق العاده خوب در باره سنجش و رایزنی رهبران احزاب، ممکن است حتی دشوار تر بتوانیم تعیین کنیم که آیا یک حزب توان باج ستانی دارد یا نه. چگونه می دانیم که آیا احزاب دیگر سعی دارند بر آن پیشی بگیرند؟ این گونه مسایل عملی سودمندی معیار مطرح بودگی را محدود می کنند.

از این رو یافتن راهی برای تعیین ویژگیهای نظامهای حزبی بدون قضاوتهای ذهنی کاری جالب توجه است. این راه شاخصهای عددی گوناگونی را برای چند پاره شدن (یا فروپاشی) نظام حزبی پدید آورده است. شاخصی که کلاسیک و دارای بیشترین شهرت است شاخص "ری" برای چند پارگی است. این شاخص عبارت است از احتمال تعلق دو عضو تصادفاً انتخاب شده یک جمعیت (مثلاً، جمعیتی از رأی دهندگان یا اعضای یک مجلس قانونگذاری) به یک حزب. شاخص "ری"، همانند همه ارقام احتمالات، از صفر (که هر عضو جمعیت نماینده حزب خاص خود است) تا یک (که همه به حزب واحدی تعلق دارند) تغییر می کند. شاخص "لاکسوتاگیرا" صرفاً شاخص "ری" را به "تعداد موثر احزاب" تبدیل می کند که بنا بر حدس می توان آن را تعبیر و تفسیر کرد.

این مقادیر و معیارهای مربوط به چند پارچگی نظامهای حزبی را می توان در مورد هر جنبه از نظام حزبی که قابل توجه باشد به کار بست. اگر جمعیت فقط مجموعه رأی دهندگان باشد، این مقادیر و معیارهای چندپارچگی به نظام حزبی در میان رأی دهندگان (حزب در میان انتخاب کنندگان) ربط خواهند داشت. اگر، از سوی دیگر، جمعیت صرفاً اعضای مجلس قانونگذاری باشد، به مقدار و معیاری از چندپارچگی نظام حزبی در

مجلس قانونگذاری (حزب در داخل حکومت) دست می‌یابیم.

### عوامل تعیین کننده تعداد احزاب

مهم ترین عوامل تعیین کننده احزاب عبارتند از شکافهای سیاسی میان شهروندان و نهادهای سیاسی، مانند نظام انتخاباتی. هر قدر اختلافهای سیاسی میان رأی دهندگان بیشتر باشد، و هرچه برخورد و تداخل این اختلافها با یکدیگر بیشتر باشد، تعداد احزاب سیاسی رو به فزونی خواهد داشت. بلجیم نمونه خوبی در مورد کشوری است که در آن اختلافهای متضاد زبانی، دینی، و طبقاتی نظام حزبی فوق العاده چند پاره ای را پدید آورده است.

دومین عامل مهم عبارت است از نظام انتخاباتی یا قوانین یا مقرراتی که چگونگی رأی دادن به نامزدهای مشاغل عمومی خاص و چگونگی ارتباط رأی دهندگان با نمایندگان برای بیان خواستهها را تعیین می کنند. تعیین کننده ترین جنبه نظام انتخاباتی اندازه حوزه - یعنی تعداد نامزدهای انتخابات شده به ازای هر حوزه- است. در انتخابات مربوط به حوزه تک عضوی [تک نماینده ای]، مانند انتخابات مربوط به "مجلس عوام" در انگلستان یا کنگره امریکا، دو حزب می توانند غالب شوند، و داشتن نماینده یا حتی حفظ موجودیت برای احزاب کوچک تر بسیار دشوار است. نظامهای مربوط به حوزه تک عضوی تعداد موثر احزاب را در مجلس قانونگذاری، در مقایسه با تعداد احزاب موجود در میان رأی دهندگان، بسیار کاهش می دهد و این امر به علت ناتوانی احزاب کوچک، مانند "لیبرال دموکراتهای انگلستان"، در دستیابی به کرسی نمایندگی اتفاق می افتد.

در شیوه ای عکس این، که کل کشور، مانند اسرائیل و هالند، یک حوزه با بیش از یکصد نماینده را تشکیل می دهد، حتی احزاب بسیار کوچک می توانند به وضع پایداری در نماینده گزینی دست یابند، و احتمال دارد که نظامهای حزبی چند پارگی بیشتری داشته باشند. بیشتر نظامهای انتخاباتی دارای حوزه های چند عضوی [چند نماینده ای] برای تقسیم کرسیهای هر حوزه میان احزاب از روشهای نماینده گزینی تناسبی استفاده می کنند، و بزرگی حوزه در این گونه نظامها در حد وسط (یعنی پنج تا بیست کرسی) است. نوعاً، ممکن است کشور به چندین ده حوزه انتخابیه تقسیم شود، که غالباً حوزه ها با تقسیمات استانی و منطقه ای یکی هستند. بعضی از روشهای تعیین تعداد کرسی اختصاصی، مانند فرمول بالاترین میانگین "سنت لاگه" نسبت به روشهای دیگر، مانند روش "دونت"، برای احزاب کوچک مناسب ترند. در نتیجه روش "سنت لاگه" نیز با چندپارگی بیشتر نظامهای حزبی همراه است.

دیگر جنبه های نظامهای انتخاباتی که به چندپارگی نظام حزبی کمک می کنند عبارتند از ائتلافهای مجدد برای دستیابی به کرسیهای برتر (در سطح ملی) آن گونه که در آلمان رایج است؛ یارانه های دولتی زیاد به احزاب سیاسی؛ و مقرراتی که ثبت کردن یک حزب و معرفی نامزدهای انتخاباتی را آسان و کم هزینه می کنند. از سوی دیگر، حدنصابهای انتخاباتی، که به موجب آنها احزابی که به تعداد آرای کمتر از آنچه از پیش تعیین شده است دست یابند نمی توانند نماینده داشته باشند (مثلاً ۵ درصد کل آرا در آلمان و ۴ درصد در سویدن)، تاثیر معکوس دارند.

### گستره های موضوعی و گروه بندیها

گیریهای سیاست خارجی، و آزادیهای مدنی نام برد.

شکافها یا دسته بندیهای سیاسی نهفته در پس گرایشهای حزبی و گروهی در دموکراسیهای پیشرفته هنوز با تمایزهای اجتماعی انتسابی (یعنی تمایزهایی که به گونه ای منفعلانه و در اوایل زندگی کسب شده اند) مانند قومیت، فرقه دینی، و زبان، و همچنین با ویژگیهای شبه انتسابی مانند طبقه و منطقه، پیوند دارند. سیمور مارتین لیپست و استاین روکان، در مطالعه مهم در باره صف آراییهای حزبی توده ای در کشورهای اروپای غربی، ریشه های این صف آراییها را در جداسازی تاریخی دو انقلاب اجتماعی و اقتصادی مهم جستجو کردند: انقلاب ملی، همراه با جنبش اصلاح دینی و ظهور دولت‌های ملی نوین، و انقلاب "صنعتی" همراه با صنعتی شدن، شهرنشینی، و رشد جنبشهای سیاسی سوسیالیستی طبقه کارگر.

انقلاب ملی کمکشهایی را بین مراکز دولتهای ملی نوحاسته و نواحی دوردستی که متصرف می شدند پدید آورد. همچنین به رویارویی کلیسا و نیروهای روحانیت ستیز، بویژه در جوامع کاتولیک، منجر شد. انقلاب صنعتی شهرهای جدید را از حومه شهر و کارگران را از مدیران جدا کرد، چنان که در کشمکش طبقاتی تجلی یافت. این گروه بندیهای متفاوت اهمیت خود را طی قرون حفظ کردند. در سیاست حزبی سده بیستم در موضوعاتی چون حقوق مربوط به زبان و تمرکز زدایی (مرکز- پیرامون)، آموزش غیردینی در برابر آموزش دینی (کلیسا- دولت)، عوارض و یارانه های کشاورزی (شهری- روستایی)، و ملی کردن، توزیع دوباره، و سیاستهای دولت رفاه (طبقه) متجلی شده اند. نظامهای حزبی مختلف نمایانگر کنش و واکنشهای

نظامهای حزبی برحسب تعدادگستره موضوعی که احزاب بر سر آنها به رقابت می پردازند، و نیز بر حسب تعداد گروه بندیهای سیاسی آشکار در میان رأی دهندگان، با هم تفاوت دارند. با آن که این جنبه های نظامهای حزبی نوعاً پیوند تنگاتنگی با هم دارند، اما از نظر تحلیلی متمایزند. تعداد گستره های موضوعی تابعی است از موضعی که احزاب سیاسی در برنامه های خود و دیگر بیانیه ها و اظهارات عمومی اتخاذ می کنند، در حالی که تعداد گروه بندیهای سیاسی منعکس کننده ویژگیهای اجتماعی- اقتصادی پشتیبانهای احزاب است. بهترین تحلیل گستره های موضوعی از طریق تدقیق در بیانیه ها و اظهارات رسمی احزاب در باره خط مشی آنها، مانند برنامه های انتخاباتی (به اصطلاح انگلیسیها، مانیفیستها یا "بیانیه ها") صورت می گیرد؛ گروه بندیها را از طریق بررسی و ویژگیهای جمعیتی و گرایشهای حزبی و جناحی رأی دهندگان می توان شناخت.

تحقیق در سطح ملی در باره محتوی برنامه های انتخاباتی احزاب نشان می دهد که در بسیاری از کشورها معتبر ترین بیانیه ها و اظهارات سیاسی احزاب بر موضوعاتی متداول، مانند مالکیت اقتصادی، نظم و ضابطه، و وضع مالیات تأکید دارند. بخصوص در کشورهای اروپای شمالی، محتوی برنامه های احزاب به انطباق زیاد با تعاریف سنتی طیف چپ- راست گرایش دارد. اما بویژه در کشورهای با سنت کاتولیکی نیرومند، گستره های موضوعی مهم دیگری وجود دارند. در چند دهه اخیر گستره های موضوعی جدیدی مطرح شده اند که با محور متداول چپ- راست تلاقی دارند. از جمله این گونه گستره های موضوعی می توان از توجه بیشتر به نمایندگی گروهها (بویژه نمایندگی زنان و اقلیتها)، نگرانی از محیط زیست، جهت



مختلف در میان این گروه بندیها. اما در دموکراسیهای صنعتی پیشرفته گروه بندی و شکاف طبقاتی یکنواخت ترین وضع را دارد.

حق رأی قاطبه ملت و اصلاحات نهادینی چون نماینده گزینی تناسبی و حکومت پارلمانی تا دهه ۱۹۲۰ در بیشتر دموکراسیهای صنعتی پیشرفته شده بودند. تا آن زمان احزاب غربی، و بویژه احزاب اروپای غربی، به صورت کارتل‌های پایداری درآمده بودند که در آنها هر سازمان دارای برگزینندگان مشخص و وفادار خاص خود بود. به نظر می‌رسید که نظامهای حزبی و گروه بندیهای اجتماعی نهفته در پی آنها در اروپای غربی از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۶۰ تا حد زیادی ثابت مانده اند. احزاب جدید انگشت شماری وارد صحنه شدند، و به نظر می‌رسید که وابستگیهای رأی دهندگان تا حد زیادی ثابتند.

نظامهای حزبی دهه ۱۹۶۰ هنوز عمدتاً منعکس کننده شکل گروه بندیهای دهه ۱۹۲۰ بودند. این ثبات بازتاب افزایش میزان وفاداری و تسلیم به احزاب سیاسی در میان شهروندانی آماده ورود به عرصه رأی دهی به تعدادی چشمگیر و به طرق قابل پیش بینی بود. اما از اواخر دهه ۱۹۶۰ نظامهای حزبی بسیاری از دموکراسیها تغییرات اساسی پذیرفته اند، و وضع گروه بندیها دیگر ثابت به نظر نمی‌رسد. احزاب جدید به وجود آمده اند و بسیاری از احزاب تثبیت شده- از جمله کمونیستها، سوسیال دموکراتها، و دموکراتهای مسیحی- تفقات سنگینی را متحمل شده اند.

می‌توانیم به کمک چیزهایی چون شاخص "آلفورد" و معیار مربوط به پیوستگی حزب- گروه به ارزیابی دوام نسبی گروه بندیهای سیاسی مختلف پردازیم. شاخص "آلفورد" برای رأی

دهی طبقاتی، درصد حامیان حزب چپ در خانوارهای حزب طبقه کارگر را از درصد حامیان حزب چپ در خانوار های طبقه کارگر (که به عنوان کسانی تعریف می‌شوند که در آن رئیس خانوار یک کارگر یدی است) کم می‌کند. بدین سان، مطالعه بدیع رابرت آلفورد در باره چهار دموکراسی انگلیسی زبان در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نشان داد که گروه بندی طبقاتی در انگلستان و استرالیا نسبت به امریکای شمالی نیرومند است. می‌توان برای دیگر ویژگیهای موجد گروه بندی در جمعیت (مثلاً جنسیت و در بعضی موارد دین) شاخصهای مشابهی یافت. پژوهش در سطح ملی نشان می‌دهد که طبقه پایدار ترین گروه بندی سیاسی مهم در دموکراسی های غربی است، اما در جایی که عواملی چون نژاد، زبان، یا دین گروه بندیهایی را در جمعیت پدید می‌آورند، این عوامل غالباً در نتایج رأی گیری تاثیر بیشتری دارند.

### تغییر نظام حزبی

پژوهشگران مسایل مربوط به سیاست انتخاباتی در این باره که آیا تغییرات اخیر در رفتار رأی گیری نشان دهنده سازماندهی جدید است یا نشان دهنده از میان رفتن سازماندهی با هم اختلاف نظر دارند. در سازماندهی جدید، گروه بندیهای اجتماعی جدید جای کشمکشهای سنتی مبتنی بر طبقه، دین، و دیگر تقسیم بندیهای انقلابی ملی و صنعتی را می‌گیرند.

تفاوتهای نسلی ممکن است تقسیم بندی جدیدی پدید آورد. بسیاری از احزاب جدید، از جمله "سبزهای آلمانی" و "رادیکالهای ایتالیایی"، به شدت به رأی دهندگان جوان تر متوسل می‌شوند. در حالی که بسیاری از احزاب قدیمی، مانند "سوسیال دموکراتهای اسکاندیناوی" و "دموکرات

های مسیحی ایتالیا"، بیشتر از همه از سوی گروه‌های قدیمی‌تر حمایت می‌شوند. یکی از توضیحات احتمالی آن در شرایط اجتماعی بسیار متفاوتی است که نسل‌های مختلف در آنها پرورش یافته‌اند. می‌توان گفت، کسانی که در وفور نعمت چند دهه پس از جنگ جهانی دوم به سن بلوغ رسیده‌اند غالباً از علایق سیاسی متفاوت با علایق سیاسی نسل‌های قبل‌تر، که خود آثار "رکود بزرگ" و جنگ جهانی دوم را تجربه کرده‌اند، برخوردارند.

تحرك سیاسی زنان و مطالبات آنان در زمینه برابری با حقوق ویژه نسبت به مردان اختلافات جدیدی را میان دو جنس در امور مربوط به رفتار رأی‌گیری پدید آورده است. این گونه اختلافها در میان جوان‌ترین نسلها بیشترین اهمیت را دارند به گونه‌ای که زنان به طور نامتناسب به سوی احزاب چپ کشیده می‌شوند و مردان به سوی احزاب راست.

اختلاف دیگری که اهمیت فزاینده دارد بین گروه‌های داخل و خارج از نیروی کار پدید آمده است به طوری که گروه‌های داخلی از احزابی حمایت می‌کنند که طرفدار اصول بازار و حکومت‌های محدود ترند و گروه‌های خارجی طرفدار افزایش خدمات دولت رفاه‌اند. بالاخره، در دورن نیروی کار، کشمکش‌های میان کسانی که در بخش دولتی برخوردار از حمایت زیاد مشغول به کارند و کسانی که در بخش خصوصی کار می‌کنند- و بیشتر در معرض تاثیرپذیری از رقابت بازارند و بنابراین امنیت شغلی کمتری دارند- به گونه فزاینده آشکار شده است. همیشه این کشمکشها نسبت به گذشته اهمیت بیشتری در شکل دادن به رفتار رأی‌دهنده یافته‌اند.

در حالی که با از میان رفتن سازماندهی روبرویم، تاثیر تقسیم بندی‌های گوناگون بر رفتار افراد در رأی‌دهی از میان می‌رود. بررسی‌های صورت گرفته در باره انتخابات نشان می‌دهند که تعداد هر چه بیشتر از رأی‌دهندگان در دموکراسی‌های نوین خود را مستقل می‌دانند، و تعداد بسیار اندکی از رأی‌دهندگان امروزی قویاً با یک حزب سیاسی احساس یگانگی می‌کنند. با تغییر هر چه بیشتر گرایش حزبی رأی‌دهندگان از یک انتخابات تا انتخابات دیگر، میزان بی‌ثباتی انتخاباتی در انتخابات سال‌های اخیر بسیار افزایش یافته است. احزاب بخش اعظم قدرت خود را در شکل دادن به افکار عمومی از دست داده‌اند، و نتایج انتخابات، بسته به عوامل کوتاه مدتی چون شخصیت نامزدها، مدیریت مبارزات انتخاباتی، و مقتضیات اقتصادی بیشتر از پیش دچار نوسانند.

### نیروهای محرک نظام حزبی

نظام‌های حزبی دموکراتیک به صورت ابزارهای نماینده‌گزینی و پاسخگویی عمل می‌کنند. انواع گوناگونی نظام‌های حزبی به روش‌های گوناگونی نمایندگی اولویت می‌دهند. اولاً، نظام‌های حزبی از حیث میزان وضوح در خط مشی‌گزینی پیشنهاد شده به رأی‌دهندگان با هم تفاوت دارند. ثانیاً، نظام‌های حزبی از نظر دستیابی منظم یک حزب به اکثریت با هم فرق می‌کنند. حتی در نظام‌های چند حزبی، مانند جاپان در بخش اعظم دوره پس از اواسط دهه ۱۹۵۰، ممکن است دستیابی یک حزب به اکثریت به صورت جریانی عادی درآید. اما نظام‌های دو حزبی، برخلاف نظام‌های دارای بیش از دو حزب، وضعی کاملاً رقابتی را به نمایش می‌گذارند که در آن می‌توان حکومت‌های اکثریت تک حزبی را انتظار داشت. هنگامی که گزینش روشن است و

یک حزب به اکثریتی دست می یابد، درجه پاسخگو بودن انتخاباتی بالا است. هنگامی که در انتخابات بیشتر از دو حزب به رقابت موثر بر می خیزند، لزوماً وضع این گونه نیست. در چنین شرایطی معمولاً با اوضاع چانه زنی پیچیده تر، کم شدن میزان پاسخگویی، و ائتلافهای مکرر نظامهای چند حزبی روبرو خواهیم بود.

نوشته های موجود چهار مزیت برای نظامهای دو حزبی قایلند: میانه روی و ملایمت در خط مشی، ثبات حکومت، وضوح انتخاب، و پاسخگویی سیاسی. نظامهای دو حزبی میانه روی و ملایمت در خط مشی را تقویت می کنند زیرا هر دو حزب برای برنده شدن در انتخابات باید به رأی دهندگان میانه رو متوسل شوند. از آن جا که در نظامهای پارلمانی واقعاً دو حزبی یک حزب همواره اکثریت قانونگذار را اختیار دارد، حکومتهای اکثریتی تک حزبی در این گونه نظامها به صورت قاعده در می آیند. این گونه حکومتها معمولاً از حکومتهای اقلیت یا حکومتهای حاصل از ائتلاف میان احزاب ثبات بیشتری دارند. رأی دهندگان با انتخابی ساده میان دو عقیده متمایز روبرویند و هرگز عقلاً ممکن نیست از رأی دادن به حزبی که آن را ترجیح می دهند پشیمان شوند. بالاخره، مسؤلیت اتخاذ خط مشی کاملاً بر عهده یک حزب است، و رأی دهندگان کسانی را که پاسخگو می دانند می شناسند.

از دهه ۱۹۶۰ این گونه مفاهیم با اعتراض فزاینده روبرو شده اند. آرنست لایپهارت نشان داده است که برای دستیابی به این مزایا نظامهای دو حزبی نه لازمند نه کافی. به بسیاری از آنها می توان حتی در نظامهای چند حزبی دست یافت، هر چند ممکن است احتمال دستیابی به آنها در نظامهای چند حزبی کمتر باشد. تعدادی از

دولتهای اروپایی کوچک تر با نظامهای چند حزبی (از جمله هالند و سوئیس) به حد نصابی غبطه آور در زمینه ثبات حکومت و میانه روی در خط مشی دست یافته اند. علاوه بر این، میانه روی در خط مشی و وضوح انتخاب با هم متناقضند و نظامهای دو حزبی حداکثر واجد یکی از این شرایطند. هرگاه هر دو حزب به خط مشیهای نزدیک شوند که رأی دهندگان میانه رو آنها را ترجیح می دهند، عملاً هیچ گزینه ای در برابر رأی دهندگان قرار نمی دهند.

با این همه، در مواردی آشکار، سیاست چند حزبی مسایل دشواری را در زمینه ثبات سیاسی پدید آورده است. این گونه مسایل بیشتر از هر جا در کثرتگرایی قطبی شده خود را نشان می دهند. از نظر سارتوری، آشکار ترین حالات این گونه نظامهای حزبی عبارتند از جمهوری وایمار آلمان (۱۹۱۹-۱۹۳۳)، ایتالیا، جمهوری چهارم فرانسه (۱۹۴۶-۱۹۵۸) چیلی (۱۹۳۲-۱۹۷۳) در سالهای پیش از آگوسته پینوشه، و فنلند. حتی نگاه سطحی به این موارد به ما می گوید که نظامهای دارای کثرتگرایی قطبی شده آماده فروپاشی دموکراتیک به نظر می رسند. با این همه، ثبات متعادل ایتالیا و، بویژه، فنلند در سالهای اخیر نشان می دهد که این گونه پیامدهای وحشتناک حتمی نیستند. بررسیهای کمی روشمند تر مؤید این نکته اند که احزاب افراطی قوی، وضعیت بحرانی کثرتگرایی قطبی شده، با حکومتهای ناپایدار و ناآرامی شدید سیاسی همراهند. اما تعداد احزاب فی نفسه به چنین نتایج نامطلوبی منجر نمی شود.



- برگرفته از دایرة المعارف دموکراسی،  
- تلخیص و تفسیر از ه. تاج

این سلسله ادامه دارد

## زړه یی مه بوله تور کانی د صحرا ده په لیدو د زخمی زړه چه زهیر نه شی

انگریزانو د جگری په نیت زمونږ هیواد ته هندی لښکری او په اروپا کی د خپلو دښمنانو په ضد افغانان د جگری میدان ته دننه کول.

مونږ ته د سولی د راتلو په لاره کی تر ټولو ستر خنډ د اوسنی نړی د زبرواکانو؛ امریکا متحده ایالاتو، چین او روسی هر اړخیزه سیالی ده، د دی سیالی مضمون د پیسو گټل او شکل یی زمونږ پر هیواد برسیره په نورو هیوادونو کی هم د سیاسی، نظامی، سوداگری او کلتوری روا و ناروا هلوځلو مقابله ده. نوموړی دری گونی هیوادونه د وسلو د خرڅلاو له مخی د نړی د هیوادونو په سر کی ولاړی. د وسلو خرڅلاو، جگړو او جگړه ایزو حالاتو ته اړتیا لری. همدا اوس چینایان د چین د بحیری گاونډیانو ته، چه په بحیره کی برخه لرل خپل روا حق بولی، په نوموړی بحیره باندی خپله واکداری د سرته رسیدلی عمل په توگه ورپیژنی. روسان د برمه شوی کریمی په سیمه کی ستری پوځی مانوری سرته رسوی ترڅو چه له نورو علاوه اوکرایین او بالتیک هیوادو ته تر گواښ لاندی ونیسی. ناتو د امریکا په مشری په ختیزه اروپا کی د توغندیو ضد پټلی او د روسی سرحدی پولو ته نژدی څلور پوځی فرقی ځای پر ځای کوی.

په داسی کرکیچنو حالاتو کی د ستراتیژیکو مسایلو غربی پوهان د نوموړو دری گونو زبرواکانو ترمنځ د مخامخ جگری نه ردوی. (۱)

زمونږ د هیواد په جگړه کی د دا نورو نیدخلو بهرنیو جگړه مارو د غاړو زنجیرونه د نوموړو زبرواکو په لاسونو کی ځای لری. دوی په گډه سره د افغان خاوره د جگری په میدان او خلک د جگری د سون د موادو په توگه کاروی. داسی ښکاری چه

زمونږ په هیواد کی دا روانی سرخوره جگری له ژوند څخه د ژوند مینه او مزه اخیستی ده. هو! با وجدانه انسان زمه په غاړه لری چه د جگری په مقابل کی د سوله پالو قوتونو یوه نه ماتیدونکی لښکر د جوړولو هڅی په کار واچوی ترڅو د جنگ پرستو متی ونیول شی؛ او د ناهیلی اولس په زړه کی د سولی هیله راژوندی کړی.

همدا اوس زمونږ په وطن کی د جگری او سولی پلویان په دوه مهمو، کورنیو و بهرنیو، ډلو ویشل شوی دی.

که دا روان بد مرغه حالت په هکله خلک د سوله پالو ناغیری او بی پروایی څخه گيله من دی، جگړه پال، اولس ته د رسیدلو او لا هم رسیدونکو مادی و معنوی بی شمیره زیانونو مسولین بولی. کورنی جگړه پال په اصل کی پردی جگړه پخپل وطن کی پرمخ وړی. دوی د بهرنیو جنگ پرستانو په مستقیمه لارښوونه، لمسونه او چاغونه په جگړه لگیا دی. ډیره موده کیږی چه همدا کاته په مونږ روانه ده. هخامنشیانو، یونانیانو تر میلاد د مخه او عربانو، ترکانو، مغلو، انگریزانو، روسانو او لویدیز واکدارانو تر میلاد وروسته په دروغجنو نومونو او احکامو زمونږ خلک یو له بل سره جنگولی دی. عربانو به د جگری په لمړی کرښه کی افغانان ځای پر ځایول. له همدی امله به د افغانانو مرگ ژوبله د عربانو په پرتله اويا چنده لوړه کیدله. وژل شوی عربان به زیارتونو او افغانان به تورو خاورو ته سپارل کیدل. چنگیزیانو به د کلا بندی د ماتولو له پاره په لمړی صف کی افغانان درول، او په دی توگه به هم د کلا دننه او هم د کلا د باندی افغانان وژل کیدل. په هندوستان باندی د واکداریو په مهال به

واحد فکری ایدیال په شاوخوا د راتولیدو پریکړه کولای شی.

دماغی څیړنو ثابتې کړې ده چې انسان د پریکړو و تصامیمو د نیولو په مهالونو خپل سود و زیان سنجوی. د ډیر سود د گټلو و کم زیان د رسیدلو حالت سره د مخامخ کیدو په صورت کې له ډیر سود څخه تیریری، او له کم زیان څخه د بچ کیدو پریکړه کوی. همدا علت ده چې ټول خلک د لاتری د تکت د اخیستلو شوقیان نه دی. دوی د لاتری د گټلو د ډیر سود پر ځای د تکت د کمی بیې د بایللو زیان په پام کې نیسی. زموږ په شان د جگړو په لمبو کې راگیر شوو خلکو له پاره سوله ییز ژوند ته د رسیدو پریکړه د بنکولې دنیا او په زړه پوری عقبا د گټلو سود لری چې د زیان گاللو امکان یی له هیڅه سره برابر ده.

انشتاین به ویل چې د پوهې په مقایسه د سنجش و تصور کولو گټه ډیره ده. زموږ کورنی سوله پالی ډلی کولای شی چې خپل سلیقوی پخلاکیدونکی تضادونه د یوی لویې خیمې شا ته وساتي او په خیمه کې دننه د سنجش و تصور په مرسته نظریاتی معیارونه ومني او د یوه واحد فکری ایدیال د پیداکولو عملیه پیل او منظم تشکیلات جوړ کړی. له همدې لاری به د دوی خپلمنځی سړی شاته جگړی د ختمیدو هیله پیاوړی او د ماهیت و پدیدې تر منځ نابرابری مخ په کمیدو شی.

سوله پالو ځواکونو ته یوه نیکمرغه راتولونکی زمانه سترگی په لاره ده. دوی د زوره ورو جگړو پالو قوتونو په مقابله کې له خبرو پرته بله وسله په لاس نلری. د دوی خبری باید د عدم تشدد بنکلا او شیرینی ولری. شعارونه یی لنډ، محدود او په آسانه سره د خلکو په زړونو کې ځای او ژبه کې رواج پیدا کړی؛ له وحدت څخه قوت جوړیری؛ سوله حتمی او ژوند مقدس ده؛ جگړه هم دنیا او هم آخرت خرابوی. دغو شعارونو ته ورته شعارونه باید د اولس د باورونو یوه برخه جوړه کړی.

زمونږ وطن باندی د دی روان جگړه ایز غوبل بهرنی او کورنی جوړونکی د افغان اولس او پاته نړی د اولسونو ارادی او باورونه په پام کې نه نیسی. دوی په دی حقیقت سترگی پټوی چې تاریخ د حوادثو بهیر ته په کتلو سره د انسان په وجود کې له پنځه گونو حواسو څخه جدا یو بل احساس هم جوړوی. همدا احساس ده چې د خلکو په فکرونو و باورونو کې د بدلون وظیفه په غاړه لری. د دی بدلون له مخی، زموږ په وطن کې همدا اوس، د جگړی د دوام له پاره هره پلمه له منځه تللی ده. نور نو افغانانو ته جگړه د ثواب پرځای د دنیا و آخرت په خساره او عذاب بدله شوی ده. له دی سره څرمه په ټولنه کې د پوهنی او روزنی نسبی عمومیت د عامه رسنیو له لارو د فکرونو تبادلې، له نړیوال فکری و کلتوری بهیرونو سره پیژندگلوی پراختیا، له ستم لاندی ملتونو سره طبیعی انسانی خواخوږی عملی بڼه پیدا کول، د عامی بربادی او تباهی د احساسولو په مهال یو بل سره د نژدی والی، مرستو او لاس نیولو طبیعی غریزه فعاله کیدل، د دموکراسی دواړو جوړونکو برخو (آزادی او برابری) سره مینه لرل؛ دا ټول سبب شوی دی چې د **self power** (زمه غاړه) په نامه (۲) یو داسی عظیم سوله ییز قوت رامنځته شی چې د هغه په برکت ټولنه د وسلو پر ځای د انسانی ارزش و کرامت له رویه خپلی هستی او اداری ته دوام ورکړی.

که څه هم د نظر له رویه دغه راز سوله ییز قوت په یوه واحده ډله کې راتوله ده، ولی د عمل له رویه په ډلگیو ویشل شوی چې په ځینو مهالونو کې یو له بل سره بیخایه ټکرونه کوی. د ډلگیو ترمنځ ناندیریو، ژبنی تشدد و غچ اغیستلو یو سره شاته جگړه جاری ساتل شوی، تشکیلاتی ستونزی لری؛ د یوه واحد فکری ایدیال د نه لرلو له فقر او ماهیت و پدیدې د نه ورته والی له مشکل سره مخامخ دی. له دی ټولو سره سره د دوی په لیکو کې نه پخلاکیدونکی تضادونه نشته او د قاعدی له مخی یوه

د نظریاتی معیارونو په سر کی هومانیزم (انسان او انسانی ارزش له نورو ارزشونو څخه پورته گڼل) ځای لری، چه د هغه له رویه د انسانی گټو د تامین او انسانی ارزشونو ته د درناوی لپاره د آزادی، ساینس، صنعت، اقتصاد او اخلاقیاتو او چاپیریال ته د پاملرنی مخ پرمختگ څخه ملاتړ په کار ده.

د نوموړو معیارونو په جمله کی یو بل ډیر مهم معیار د غیچ او انتقام اخیستلو وسوسه هغه مهال ته ځنډول غواری چه هیواد له نسبی سولی او منل شوی عدالت څخه برخه من وی. یواځی په همدغه راز مهال کی کیدلای شی چه خلک له حقایقو سره آشنایی پیدا کری، مظلومانو ته تاوان ادا شی، د مجرمینو او ظالمانو په هکله د ملی او نړیوالو قوانینو پر بنیاد د عدلی احکام وکارول شی او د جنایاتونو له تکرار څخه د مخنیوی تدابیر عملی شی. (۳)

د یاد شویو معیارونو په کتار کی، چه دلته یی د ټولو یادونه دا لیکنی کшалوی، یو هم د سوله پالو ډلو ترمنځ د ناندیریو بندول دی. دا کار په روانی لحاظ د سالمو فکرونو له خلقت سره مرسته کوی. د ناندیریو پر ځای یو له بله سره د سولی او مسالمت په فضا کی، د نظریاتو د تبادلې سم و ناسم توروته او توپیرونه په نښه کیری او د پخلاینی علمی بحثونو له لاری د موجود کرکیچ و تشنج کچه راتیټیری.

زمونږ د اولس دا هیله چه سوله د جگری ځای ناستی شی، د هیواد په سرو تودو کی د بنکیل شویو هیوادونو د سولی ځواکونو له همغږی څخه پرته تر سره کیدلای نشی. دغو ځواکونو ته دا پیغام ورسول په کار ده: چه مونږ افغانان همدا اوس یواځی سوله ییز ژوند او پخپل هیواد کی د خپل اختیار تر لاسه کول غواړو. له دوی څخه دی دا غوښتنه وشی چه پخپلو حکومتی و دولتی واکدارانو زور واچوی چه له مونږ سره «د وروری کوو حساب ترمنځ» اصل په پام کی ونیسی او په کورنیو چارو کی مو لاسوهنه بنده کری.

د ژوند په اوږدو کی د انسان دماغی وده د ده د هلوځلو او تجربو پایله ده. د سولی په لاری کی مندی ستړی پر ځان منل د سوله ییزو فکرونو د ودی او انکشاف وسیله گرځی. دغه راز فکرونو ته که له یوی خوا، په دا روان حالت کی، تر بل هر څه ډیره اړتیا موجوده ده؛ له دا بلی خوا د ذهنیت او واقعیت په میدانونو کی ثبوت ته رسیدلی مفیدیت په برکت خپلو ځاوندانو ته دری ډوله نیکمرغی ور په برخه کوی:

لمړی ډول یی د بڼو هیلو د سرته رسولو له ارادی او پریکړی سره تړون لری چه د هغو له امله په وجود کی د dopamine په نامه کیمیای مواد مخ په زیاتیدو شی، او په دی توگه مطلب ته د رسیدلو خوږی ولولې په تخنولو او خوشالولو پیل کوی.

دوهم ډول یی د ستونزو کمولو و خطراتو څخه د ژغورنی له کار سره اړینه نیکمرغی ده چه د هغی له امله په وینه کی cortisol و adrenaline په نومونو پیژندل شوو کیمیای مالیکولونو اندازه کمیری او په دی توگه د گڼیو و اندیبنو له منگولو څخه آزادی را په برخه کیدلای شی.

دا دریم ډول یی د ژوندانه د زمه واریو سرته رسولو خواره احساس نیکمرغی ده. د همدی احساس په برکت په وجود کی دننه د مورفین جوړیدنه هم پیل کوی چه انسان د مننی او شکران ادا کولو ته هڅوی. نوموړی احساس پخ وینه کی د serotonin او oxytocine کیمیای مواد هم زیاتوی چه د لمړی له امله آرامش و کراری او د دوهم له امله له خلکو سره د مینی و خواخوږی اراده پیاوړی کیری. (۴) له ورايه د لیدلو وړ ده چه د سوله ییزو کارونو په سرته رسولو کی هم د ځان او هم د جهان گټو ځای نیولی.

ستاسو د نیکمرغیو په هیله

مؤخذونه:

- ۱- le ondedeplomatique, sep. 2016 page1
- ۲- Emmanuel Todd Apnes Lempine, Edition Gallimand 2002, 2004 France.
- ۳- محبت، می ۲۰۱۶، ۲۱ مخ.
- ۴- 1/ 2012 www.cenveau.ch

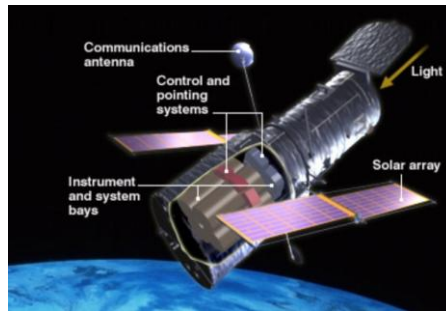
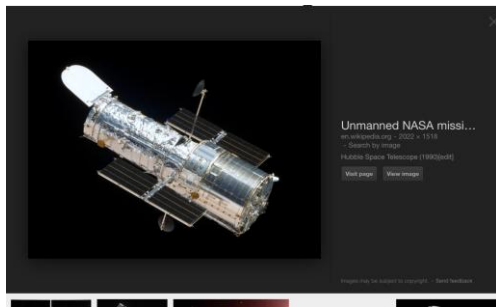


# تلسکوپ فضائی هابل Hubble Space Telescope and ایستگاه فضائی بین المللی International Space Station

سیری در گوشه و کنار آسمانها و نگاهی به سنگتیبای عالم خلقت

نشوی واقف یک نکته ز اسرار وجود  
تانه سرگشته شوی دایره امکان را  
در سر زلف ندانم که چه سودا داری  
که بهم برزده ای گیسوی مشک افشان را  
حافظ

تلسکوپ فضائی هابل یک تلسکوپ فضائی است که در 1990 در مدار زمین قرار گرفت و از آن موقع تا به حال در حال عمل کرد می باشد.



این تلسکوپ با یک آینه 2.4 متر، چهار دستگاه اصلی هابل می تواند در طیف ماوراء بنفش و قابل دید و همچنین طیف ماوراء قرمز را مشاهده کند

تاریخ پرتاب: April 24 1990.

ارتفاع مدار: 559 km

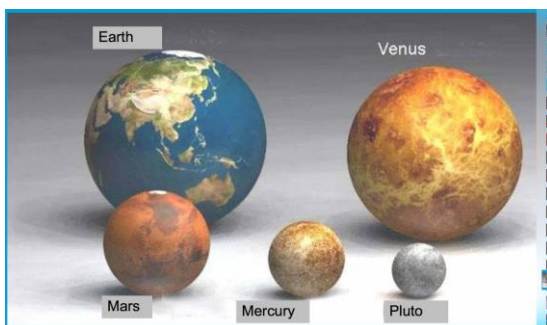
سرعت در مدار: 7.5 km/s

هزینه: 2.5 بیلیون USD

پاره ای از تصاویر گرفته شده به وسیله هابل

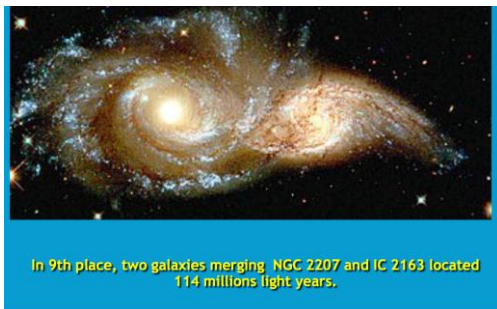
شکل 1 - شامل سیارات : ونوس، زمین، مارس، مرکوری و پلوتو.

1



وزن تلسکوپ حدود 110000 کیلوگرم- در یک شکل استوانه ای در طول 13.2 متر و قطر 4,2 متر است.

شکل 4 - دوکهکشان NGC 2207- IC2163 واقع در 114 میلیون سال نوری در حال تداخل به



4

یکدیگر می باشند.

ایستگاه فضائی بین المللی - International space station

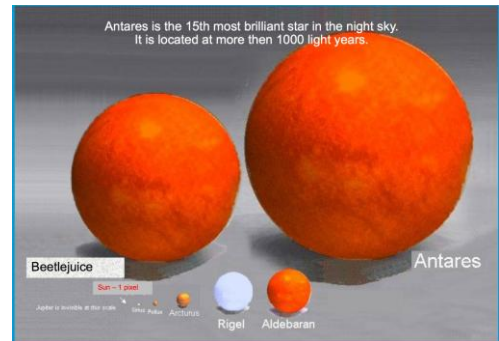
زمان پرتاب	20 نوامبر 1998
جرم	450,000 kg
طول	72.8 متر
پهنا	105 متر
ارتفاع	20 متر
پریود مداری	92.69 دقیقه
متوسط سرعت	7.66 کیلومتر در ثانیه 600,
	27km/h
تعداد مدارهای دورزده	92579
ارتفاع مداری	431 کیلومتر

حالا آن بزرگترین جسم مصنوعی در مدار زمین است، اغلب می توان آن را با چشم غیر مسلح از زمین دید. اجزاء I.S.S به وسیله Space Shuttle آمریکا و همینطور به واسطه راکت های Soyuz و پروتون روسی پرتاب شده است.

در 1984 آژانس فضائی اروپا هم برای شرکت در این برنامه دعوت شد.

این ایستگاه فضائی چون یک، microgravity لابراتوار تحقیقاتی فضائی است و در آن سرنشینان تجربیاتی در زیست شناسی، انسانی و فیزیک و همینطور کیهان شناسی،

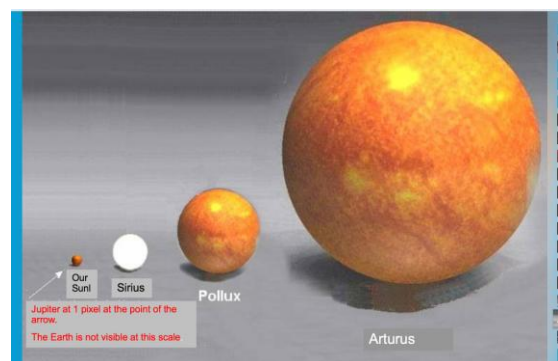
شکل 2- نشان دهنده درخشان ترین ستارگان در آسمان میباشد:



2

در این شکل خورشید در اشل بسیار کوچک "1- pixel" است. سیروس Sirius در دوری 8.6 سال نوری از زمین، ستاره پولاکس Pollux در دوری 35 سال نوری از ما، ستاره آرکتوراس Arcturus درخشان ترین ستاره شمالی است و در فاصله 34.1 ly از ما می باشد. ستاره ریگل Rigel در فاصله 1400 سال نوری از ما، ستاره الدباران Aldebaran در فاصله 60 سال نوری از ما، ستاره آنتارس Antares در فاصله 522 سال نوری از ما می باشد.

شکل 3- در این شکل ژوپیتر در اشل یک پیکسل در انتهای فلش است. زمین در این اشل قابل دید نیست.

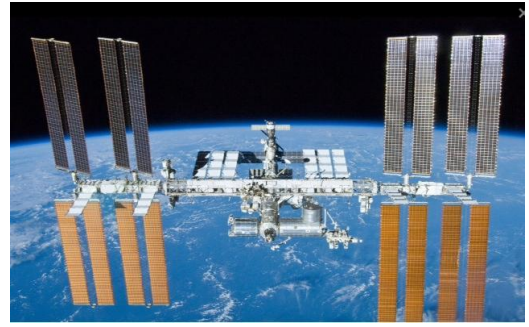
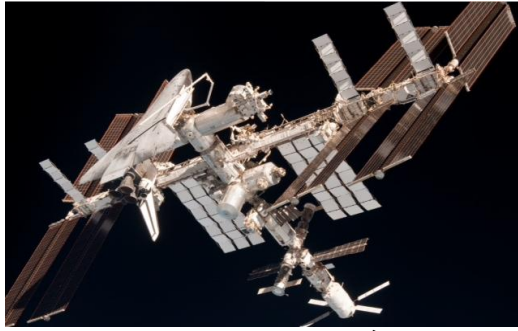


3

خورشید ما به وسیله فلش نشان داده شده و بعد از آن به ترتیب:

ستاره سیروس ستاره پولاکس و ستاره آرکتوراس Arcturus در فاصله 34 سال نوری از ما است.

آن ( its core )  
به واسطه واکنش  
های هسته ای  
nuclear  
به reactions  
لایه سطحی اش



فوتوسفر ( photosphere )  
10 میلیون سال طول می کشد! درجه  
حرارت مرکزی آن 15.6 میلیون کلوین است.

عمر آن در محاسبه تقریبی حدود 4.5 بیلیون سال  
است. قطر خورشید برابر 1392530 km کیلومتر  
است ...

جرم خورشید برابر  $1.989 \times 10^{30}$  کیلوگرم است که برابر با دو بیلیون بیلیون  
30 کیلوگرم است که برابر با دو بیلیون بیلیون  
بیلیون تن است. فاصله آن تا زمین برابر  
149,597,870 کیلومتر است که آن را یک واحد  
کیهانی (AU) astronomical unit گویند.  
نور این فاصله را با سرعت 300000 کیلومتر در  
ثانیه در 499 ثانیه (8.3 دقیقه) طی می کند. از  
اینرو ما که در زمین هستیم خورشید را همیشه در 8  
دقیقه قبلش می بینیم.

" یک سال نوری :ly : light year اندازه  
فاصله ای می باشد که نور با سرعت 300000  
کیلومتر در ثانیه در مدت یکسال طی می کند که برابر  
با 9.46 میلیون کیلومتر است،  
همچنین light seconds مسافتی می باشد که  
نور در مدت معینی می پیماید.

یک واحد سماوی astronomical unit  
(AU) برابر 150 میلیون کیلومتر است. (برابر  
فاصله زمین تا خورشید).

(هرگز بدون تلسکوپ نبایستی به خورشید نگاه  
کرد. یک چشم می تواند در یک آن یا بسوزد و یا  
کور شود.)

سیارات --Planets

هواشناسی meteorology و سایر رشته های  
علمی به عمل می آورند. این ایستگاه فضائی  
همچنین برای آزمایش سیستم های مختلف سفینه  
های فضائی و وسائل لازم برای مأموریت های کره  
ماه و مارس ساخته شده است.

ایستگاه فضائی در واقع چون یک لابراتوار  
تحقیقاتی فضائی در علوم مختلف است. از آنجائی که  
بالای جو عاری از هرگونه اختلالات فضائی است،  
بررسیهای آن بسیار دقیق می باشد.

ایستگاه فضایی بین المللی یک ماهواره مصنوعی  
قابل زندگی است که با سرعت 17000 مایل در  
ساعت دور زمین در حرکت است. طوری که  
فضانوردان در داخل آن 16 مرتبه طلوع و غروب  
آفتاب را در یک شبانه روز طی می کنند.

=====

منظومه شمسی Solar System اسم جمعی  
برای خورشید و تمام اجسامی که در گردش مداری  
آن قرار دارند و عبارت اند از 9 سیاره Planets و  
اقمار گوناگون و سیارات کوچک Minor  
planets، گاز و تعداد بیشماری تکه های کوچک  
عمومی ... تمام چیزهایی اند که در مدار خورشید،  
به واسطه میدان جاذبه ای آن نگهداشته شده اند.  
99.86% جرم منظومه شمسی در خورشید متراکم  
می باشد. دوسوم بقیه جرم باقی مانده هم در سیاره  
ژوپیتر قرار دارد.

خورشید Sun : خورشید جسم مرکزی سیستم  
خورشیدی می باشد و نزدیکترین ستاره به زمین  
است. درجه حرارت سطحی آن در حدود 5770  
درجه کلوین است. انتقال انرژی تولید شده در مرکز

مدار سیارات تقریبا در شکل بیضوی elliptical می باشند. به ترتیب فاصله از خورشید، نه سیاره عبارت اند از:

**عطارد Mercury:** نزدیکترین سیاره به خورشید است، در هر 87.97 روز در فاصله متوسط 0.39 AU (برابر 57.909 میلیون کیلومتر) از خورشید آن را دور می زند. قطرش 4,880 km است.

**ونوس Venus:** (الهه عشق و زیبایی) دومین سیاره از خورشید است. ونوس بیشترین مدار دایروی شکل را نسبت به سایرین دارد.

ونوس خورشید را هر 225 روز در فاصله 108 میلیون کیلومتری دور می زند. و می تواند از فاصله 40 میلیون کیلومتری زمین بگذرد، که نزدیکتر از هر سیاره دیگر است. اندازه آن 650 کیلومتر کمتر از قطر زمین است.

**زمین Earth:** زمین در میان چهار سیاره خاکی بزرگترین آن می باشد.

قطر زمین 12756 km است و خورشید را به طور متوسط در فاصله 149,597.870 km (برابر 1 واحد نجومی astronomical unit) دور می زند؛ و هر 23 ساعت 56 دقیقه و 4 ثانیه یک مرتبه دور محور خود می چرخد. 365.24 روز خورشیدی (یکسال) طول می کشد که زمین یک مرتبه خورشید را دور بزند، از (quinox to equinox).

اتمسفر زمین حاوی 77 درصد ازت، 21 درصد اکسیژن، 1 درصد بخار آب، 0.9 آرگن، و بقیه آن انیدرید کربنیک است.

جرم زمین برابر است با :

5.974 x million million million  
کیلوگرم million million

"مختصری درباره ماه زمین: رویهمرفته بیش از 65 قمر شناخته شده در سیستم خورشیدی، که به دور سیارات منظومه شمسی در گردش اند...

ماه یگانه گردشگر satellite به دور سیاره خودمان است و نزدیکتر از دیگر اجسام سماوی به سیاره خودمان می باشد. ماه یکجا با زمین حدود 4,600 میلیون سال قبل تشکیل شده اند. همیشه یکطرف ماه متوجه زمین است.

قطر آن 3,476 km است. فاصله متوسط آن از زمین 384,400 km (1.3 light seconds) است. 27.322 روز طول می کشد تا یک مدار خود را کامل کند. جرم آن برابر 0.0123 مرتبه زمین است."

**مریخ (بهرام) Mars:** (خدای جنگ و آتش) چهارمین سیاره از خورشید است و به رنگ قرمز به چشم غیر مسلح نمایان است. مریخ روشن تر از سیارات دیگر به استثناء ونوس و ژوپیتر است.

قطر استوائی آن 6794 کیلومتر و قطرقطبی اش 6750 کیلومتر است که تقریبا نصف قطر زمین است. روز آن درست نیم ساعت طولانی تر از ما می باشد. ولی سالش تقریبا دوبرابر سال زمینی 687 روز است.

فاصله متوسط مریخ از خورشید 227.941 میلیون کیلومتر برابر، 1.524 AU است، زمانی که مارس در نزدیکترین فاصله به خورشید قرار دارد و فاصله میان زمین و مریخ 57 میلیون کیلومتر می باشد. و بهترین موقعیت برای ستاره شناسان در شناسایی این سیاره قرمز است.

مریخ دارای دو گردشگر مداری کوچک است.

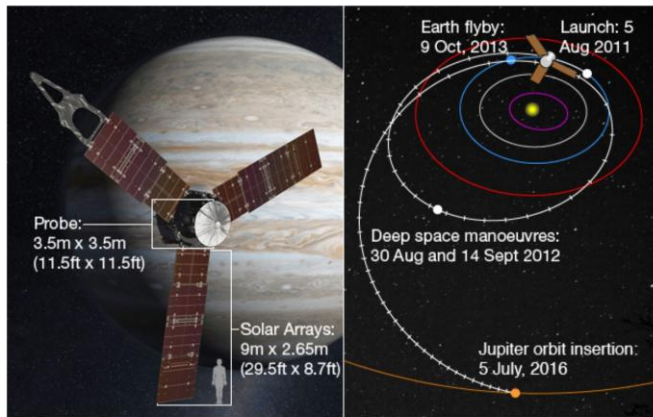
آیا در سیاره مریخ حیات وجود دارد؟

**Is There Life on Mars?**

جستجو کننده فضایی space probe برخاسته که این مشکل را حل کند. روبات اتمسفر



سازمان فضایی امریکا کاوشگر جدیدی در مداری به دور مشتری قرار داد. کاوشگر جونو که زمین را ۵ سال قبل ترک کرده بود حالا بایستی یک موتور راکتی را به کاراندازد تا نزدیک شدن آن را به سیاره کند نماید. تا زمینه جذب آن توسط جاذبه آن گرفته شود.



Source: NASA/JPL-Caltech

BBC

این کاوشگر ۱,۱ میلیارد دلاری حالا در مدار ۵۳ روزه قرار دارد (جولای ۲۰۱۶) و تا آخر ماه اگست بایستی به مشتری نزدیکتر شود. بدین ترتیب، سفینه حالا می تواند اطلاعاتی در باره جاذبه، میدان مغناطیسی و همینطور اولین نگاه به عمق اتمسفر داشته باشد. بعد از دومین مدار ۵۳ روزه تیم با بکاراندازی مجدد موتور در اواسط ماه اکتوبر آنرا در مدار ۱۴ روزه قرار می دهند.

زمانی که این کار انجام شد سفینه جونو هر چهارشنبه به مشتری نزدیک و نزدیکتر به پرواز ادامه می دهد و شروع به نقشه برداری آن می کند که در واقع هدف اولیه ما است.

جونو در این در فاصله ۳۰۰۰ مایلی مشتری قرار می گیرد، که نزدیکترین موقعیت به آن را دارد و در سختترین شرایط می باشد، که شامل رادیاسیون و قویترین میدان مغناطیسی می باشد.

طول مسافرت جونو تا مشتری به ۱,۸ بلیون مایل می رسد. در مدت کاوش ۲۰ ماهه آن ترکیبات

سیاره قرمز را برای جستجوی متان آزمایش خواهد کرد. حضور گازها نشاندهنده ارگان های حیاتی می باشد.

مهندسين فضايي آخرين تداركات را براي پرتاب روبات فضايي درست شده جهت جستجو علايم حيات روی ماریس را انجام می دهند. ( برگرفته از گاردین ۱۴مارس ۲۰۱۶)

در هشتم اوریل ۲۰۱۶ جستجوکننده فضایی **space craft** با یک دماغه غول آسا به آسمان پرتاب شد. این جستجو کننده موظف است تا وجود متان را در ماریس استشمام کند و معلوم سازد هرگاه گاز تولید شده به وسیله فعل و انفعالات زیست شناسی حیوانی و گیاهی به وجود آمده است! متان به طور عادی به واسطه رادیاسیون ماورای بنفش در چند صدسال بعد از به وجود آمدنش از بین می رود. از اینرو وجودش در ماریس نشان دهنده حیات جدید می باشد.

این جستجوکننده نه فقط وجود متان را انالیز می کند بلکه همچنین وجود احتمالی سایر گازها را در ماریس مورد بررسی قرار می دهد.

**مشتری Jupiter:** بزرگترین سیاره در منظومه شمسی، و پنجمین از خورشید است. هر 11.86 سال خورشید را در فاصله متوسط 5.2 واحد نجومی ( AU ) یک مرتبه دور می زند. قطرش حدود 11 مرتبه قطر زمین است. جرم آن 0.1 درصد خورشید است (حدود 318 مرتبه جرم زمین). ژوپیتر حد اقل دارای 16 قمر و یک سیستم حلقه ای رنگ پریده دارد، بیشتر مرکب از هیدروژن و هلیوم است.

=====

ماموریت کاوشگر جونو **Mission Juno** در پرده برداری از اسرار سیاره مشتری **Jupiter**

Satellite Mission Juno

ماموریت جونو در آشکارسازی اسرار مشتری

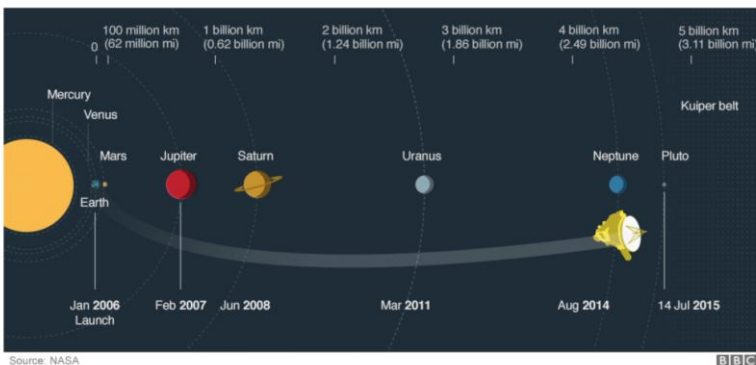
**پلوتو Pluto** : نهمین سیاره در نظام شمسی است. بیشترین فاصله را از خورشید دارد. پلوتو به وسیله ستاره شناس آمریکایی کلاید تامبا در 1930 کشف شد.

متوسط فاصله آن از خورشید **39.44 AU** (5900 میلیون کیلومتر است)، حجمش **0.01** زمین است. قطرش **2302** کیلومتر است.

یک دور گردش محوری اش **6.387** روز است. دوره مداری اش **248** سال است. جرمش **0.3** درصد زمین است.

(آخرین اخبار از پلوتو- در ماه **July 2015**): نه سال بعد از ترک زمین سفینه فضایی **New Horizons** ناسا **Nasa** روز سه شنبه **14 ژوئیه** اولین کاوشگری می باشد که به پلوتو رسیده است. سیاره اسرار آمیزی که دنیایی از یخ است و در حاشیه کناره ای منظومه شمسی قرار دارد.

این سفینه پس از آن که بیش از **3** بلیون مایل با سرعت **28000** مایل در ساعت در فضا مسافرت کرده حالا به حدود **7800** مایلی پلوتو رسیده است. ولی از آنجایی که فاصله تا زمین زیاد است، حدود چهار ساعت طول می کشد تا سیگنال های رادیویی از زمین به **New Horizons** برسد.



مسیر حرکت کاوشگر **New Horizons** از زمین تا نزدیک سیاره پلوتو. در شکل مسافت طی شده و زمانهای مربوطه به آنها بخوبی نشان داده شده است.

سیاره و لکه قرمز بزرگ مشتری را مورد بررسی قرار می دهد.

با سرعتی که حالا جونو در حرکت است، برابر **۱۶۵۰۰۰** بولتون **Bolton** مایل در ساعت است. سرپرست تیم در مصاحبه با **Guardian** در ماه **July** می گوید که بدین نحو جونو سریعترین ماشین مسابقه ای در عالم است!

**Saturn**: ششمین سیاره خارج از خورشید است. قطر آن در استوا **9.4** مرتبه قطر زمین است جرم آن **95** مرتبه زمین می باشد. ساترن دارای یک سیستم حلقه ای بسیار برجسته است و حداقل دارای بیست ماه است. ساترن خورشید را یک مرتبه در هر **29.46** سال، در فاصله بین **9** و **10** واحد سماوی **AU** دور می زند. ساترن دارای **3** قمر می باشد.

**Uranus**: هفتمین سیاره خارج از خورشید است. (بوسیله ویلیام هرشل در **1781** کشف شده است)

قطر آن در منطقه استوائی **1,200** کیلومتر است. خورشید را در هر **84** سال در فاصله بین **18.3** و **20.1** واحد سماوی (**AU**) دور می زند. هر **17.24** ساعت یکمرتبه دور خودش می گردد. اورانوس حداقل **11** ماه دارد.

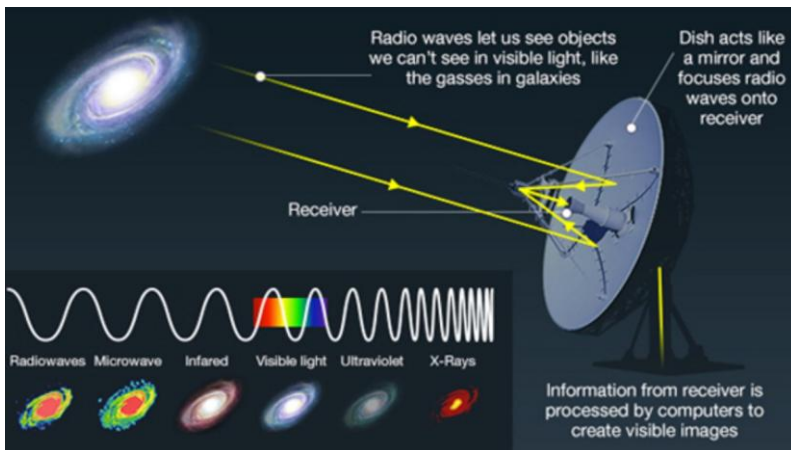
**Neptune** (الهه اوقیانوس): یکی از سیارات غول پیکر و هشتمین سیاره خارج از خورشید است. نپتون در سال **1846** کشف شد. در هر **164.79** سال در فاصله **30,06 AU** برابر با **4496.637** میلیون کیلومتر خورشید را یک مرتبه دور می زند.

نپتون دارای جرمی برابر **17.2** جرم زمین است. قطر نپتون برابر **48,600** کیلومتر است. دارای هشت ماه شناخته شده است. خیلی شبیه به اورانوس می باشد.

بطور کلی اسم تلسکوپ یک سری از دستگاهها را می پوشاند که بیشترین آنها رادیاسیون الکترو مغناطیس را شامل می شود، ولی تفاوت بسیاری وجود دارد که چگونه ستاره شناسان بایستی عمل نمایند تا نور را جمع آوری کنند تا رادیاسیون های (الکترومغناطیس) را در باندهای فرکانس های مختلف جمع آوری نماید.

سطح پلوتو پوشیده با ازت، انیدرید کربنیک، متان و آب یخ زده است، ولی مواد بیشتری می تواند آنجا باشد. اتمسفر بالایی آن پر از هیدروژن است. ولی از آنجائی که جاذبه پلوتو فقط 6 درصد زمین است گازها می توانند به آسانی به فضا بروند. در شکل فاصله های طی شده و زمانهای مربوطه آنها بخوبی نشان داده شده است.

(بیشترین اطلاعات این قسمت از روزنامه گاردین است.)



تلسکوپ: یک دستگاه چشمی است که نور را از اجسام دور و رنگ پریده جمع می کند و تصاویر آنها را بزرگتر و روشن تر می کند. تلسکوپها دارای یک عدسی یا یک آئینه دارند که نور را جمع کرده و آنرا روی صفحه تصویر کانونی متمرکز می کند. تصویر نهائی ممکن است بوسیله یک وسیله چشمی یا آنکه به وسیله عکسبرداری مشاهده گردد.

تلسکوپها را ممکن است بواسطه طول موج های نوری که می گیرند طبقه بندی کرد:

- تلسکوپهای اشعه X (X-ray telescopes) که برای گرفتن امواج کوتاه تر از نور ماوراء بنفش ultraviolet بکار می روند.

- تلسکوپهای ماوراء بنفش (ultraviolet telescopes) که برای بکاربری امواج کوتاه تر از نور قابل دید اند.

- تلسکوپهای چشمی (optical telescope) که برای نور قابل دید (visible light) بکار می روند.

- تلسکوپهای مادون قرمز (infrared telescopes) که در طول موجهای بلندتر از نور دیدنی کار می کنند.

- تلسکوپهای (sub millimetre telescope) سه نوع مهم تلسکوپ چشمی optical telescope داریم :

در تلسکوپ انعکاسی مشاهده از یک عدسی می باشد. و در تلسکوپ انعکاسی آن از یک آئینه است. اگر تلسکوپ هم از عدسی استفاده کند و هم از آئینه آن را سیستم catadioptric گویند. هرچه دهانه تلسکوپ بزرگتر باشد آن بیشتر نور جذب می کند و آن را ممکن می سازد که ستارگان رنگ پریده تر را مشاهده کرده و آنها را دقیق تر بررسی کند.

بطور کلی تلسکوپ وسیله ای است که در مشاهده اجسام دور به واسطه جمع کردن رادیاسیون الکترومغناطیس (electromagnetic radiation) (مانند نور دیدنی) کمک می کند. در قرن بیستم انواع جدیدی از تلسکوپها اختراع شدند. کلمه تلسکوپ حالا به انواع مختلفی از تلسکوپهای اختراع شده که شامل رادیوتلسکوپ در 1930 و تلسکوپهای infrared در 1960 کلمه تلسکوپ حالا به یک سری از دستگاههای اطلاق می شود که رده های مختلف طیف الکترومغناطیس را بررسی می کنند.

این تلسکوپ کروی با دهانه ۵۰۰ متر برابر مساحت سی زمین فوتبال است. ساخت این تلسکوپ از مارس ۲۰۱۱ شروع و به مدت ۵ سال بطول انجامیده است. این تلسکوپ قدرت جستجو برای چیزهای عجیب تر برای آغاز عالم را دارد.

ساخت این رادیو تلسکوپ ۷۰۰ میلیون (حدود ۱۰۵ میلیون دلار) تا کامل شدنش خرج برداشته است.

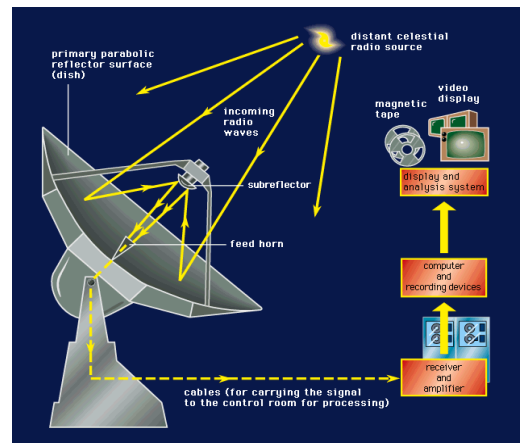
یکی از وظایف مهم این تلسکوپ جستجو برای حیات هوشیارانه در عمق فضای لاینتاهی می باشد. این رادیو تلسکوپ قادر است که سیگنالهای تا یک هزار سال نوری دور را خوب بگیرد. قرار است که نصب کامل آن در سپتامبر ۲۰۱۶ تمام شود.

تلسکوپهای رادیویی همان فعالیتی را انجام می دهند که تلسکوپهای چشمی. ولی چون 50cm موج رادیویی یک میلیون مرتبه طویل تر از یک نور روشنایی است و انرژی بسیار کمتری را به وسیله هرفوتون می برد، از اینرو رادیو تلسکوپ احتیاج به سطح بزرگتری برای جمع کردن و تمرکز انرژی کافی برای دادن سیگنال ها قوی دارد. همانطوری که در شکل دیده می شود، رادیوتلسکوپها منعکس کننده می باشند، با سطح منحنی شده بسیار بزرگ (بنام دیسک) از فلز یا طورسیمی **wire mesh** که امواج رادیویی را به یک محل متمرکزی کند و در آنجا یک رادیوئی **detector** سیگنال ها را می گیرد. یک تکنیک جالب در ارتباط تلسکوپهای رادیویی در پشت سرهم کردن آنها، سیگنالهای آنها را باهم جمع می کند. در نتیجه این عمل اجازه می دهد که چندین رادیوتلسکوپ با اندازه متوسط در چند محل جداگانه مانند یک رادیوتلسکوپ بسیار بزرگ عمل نمایند. به شکل توجه شود.

در واقع یک تلسکوپ رادیویی **radio telescope** فرمی از یک آنتن رادیویی «**radio antenna**» هد ف گیرنده است که در کیهانشناسی رادیویی بکار می رود. همین نوع آنتنها همچنین برای ردیابی و جمع آوری دانستنیها از سفینه های

- تلسکوپهای انکساری *refracting telescope*

که با استفاده از عدسی ها تشکیل تصویر می دهند.



- تلسکوپهای انعکاسی *reflecting telescopes* که با استفاده از یک آرایش آینه ای تشکیل تصویر را می دهند.

- تلسکوپهای مرکب *catadioptric telescope* که در آنها ترکیبی از آینه ها با عدسی ها تشکیل تصویر را می دهند.



(رادیو تلسکوپها با آنتنهای هدایت شونده، دارای صفحات بشقابی شکل بزرگ مقعری می باشند که معمولاً از شبکه سیمی قابل هدایت کننده ساخته شده اند که دهانه آنها کوچکتر از طول موجهای دریافتی می باشد.

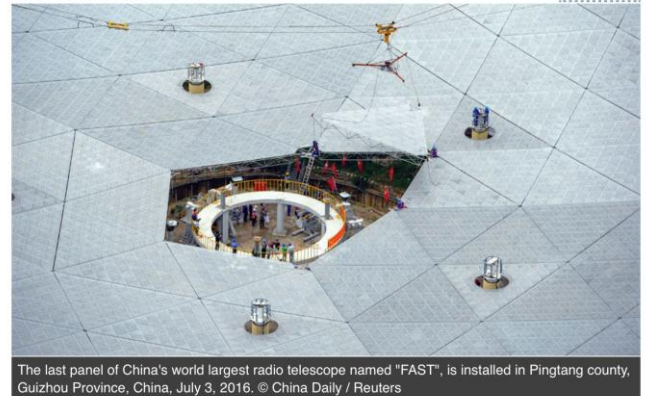
مهندسين چینی ساخت بزرگترین رادیو تلسکوپ جهان را به پایان رساندند. این رادیو تلسکوپ غول پیکر به زودی آماده برای جستجوی آسمانها می شود. این رادیو تلسکوپ که **FAST** نام دارد در منطقه پینگتانگ چین نصب شده است.



China to 'eavesdrop' on alien life with giant, multimillion dollar radio telescope (VIDEO)

Published time: 3 Jul, 2016 10:17

Get short URL



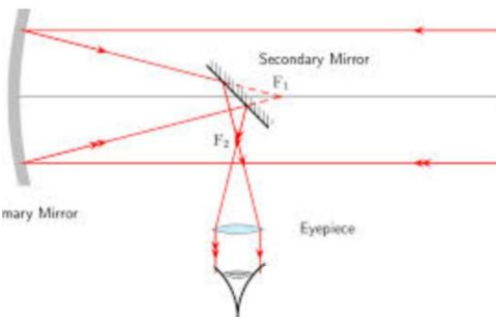
The last panel of China's world largest radio telescope named "FAST", is installed in Pingtang county, Guizhou Province, China, July 3, 2016. © China Daily / Reuters

کار عدسیهای محدب خم کردن نور به طرف داخل است (مانند آنچه در دیالگرام می بینید) . بدین ترتیب آنها تصویر را کوچکتر نمایش می دهند.

بزرگترین تلسکوپ انکساری در دانشگاه شیکاگو است. این تلسکوپ دارای عدسی به قطر 1.02 متر برابر 40 اینچ است.

تلسکوپیهای انعکاسی Reflecting Telescope در تلسکوپیهای انعکاسی از عدسیها اصلا استفاده نمی شود و

به جای آنها از آینه ها برای تمرکز نور با یکدیگر استفاده می



شود. آینه هایی که در این حالت به کار می روند - آینه های مقعر concave هستند. آینه ها در اینجا هدف خم کردن نور را باهم دارند، باستثناء اینکه آنها این عمل را به واسطه انعکاس نور به جای خم کردن آن به وسیله عدسی ها انجام می دهند.

تلسکوپ گایا:

در فضای سرد و تاریک یک تلسکوپ فضایی

فضایی و کاوشگرهای سماوی می باشد. در نحوه عمل سماوی آنها با تلسکوپیهای چشمی فرق دارند. در این حالت آنها در باند فرکانسهای رادیویی طیف الکترومغناطیس عمل می کنند که در آنجا آنها می توانند مفروضاتی را در روی منابع رادیویی ردیابی کرده و جمع آوری نمایند.

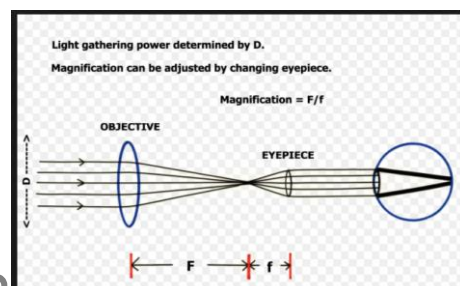
رادیوتلسکوپیها معمولا آنتنهای دیسکی پارابولیک "سهمی شکل" بزرگ هستند که یا به طور فردی و یا به طور صفی بکار می روند.

همانطوری که ذکر شد رادیو تلسکوپ یک وسیله فضایی شامل یک گیرنده رادیویی و یک سیستم آنتنی است که بکار می رود تا فرکانسهای رادیویی منتشرشده از منابع ماوراء عالم خاکی ما را ردیابی نماید. از آنجایی که امواج رادیویی خیلی طولانی تر از امواج روشنایی هستند، تلسکوپیهای رادیویی بایستی خیلی بزرگ باشند تا بتوانند نتایج تلسکوپیهای چشمی را داشته باشند.

(به چند تصویر داده شده از طرز کار تلسکوپ های رادیویی در بالاتر توجه فرمائید.)

تلسکوپیهای انکساری refracting telescope

با بکاربری از دو عدسی کار می کند که نور را متمرکز کرده و آن را مانند شینی نزدیکتر به شما می کند تا آنچه که واقعا می باشد. هر دو عدسی در شکل عدسیهای محدب (convex) اند.



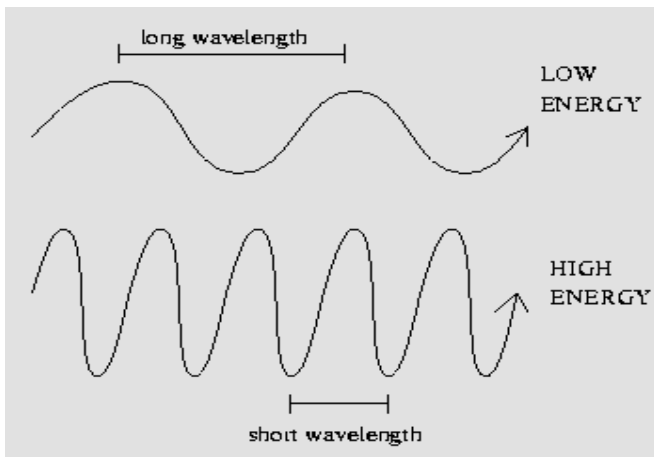
این تلسکوپ که تا چندی قبل مرده، و غیرفعال محسوب می شد، در این اواخر مجددا شروع به فعالیت نموده و به تجسس برای موجودات فضایی پرداخته است. در واقع لابراتوار فضایی کپلر به ماموریت جاه طلبانه خود در جستجوی حیات موجودات فضایی در کهکشان خودمان است.

ناگفته نماند که این تلسکوپ تاکنون دومرتبه به خواب رفته بود ولی با کوشش خستگی ناپذیر دانشمندان Nasa در ۷ آوریل سال جاری تیم کپلر یک مرتبه متوجه شدند که دوباره بکار افتاده است. کپلر در ۷۵ میلیون مایلی از زمین قرار گرفته و تا سال ۲۰۱۲ حدود ۵۰۰۰ از سیارات خارجی exoplanets را نشانه روی کرده بود. از این تعداد، حدود ۱۰۰۰ تای آنها تایید شده است و پاره ای از آنها هم نوید دهنده حیات هوشیارانه است.

#### اسپکتروسکپی Spectroscopy

اسپکتروسکپی در ارتباط به پخش نور یک جسم به رنگهای ترکیباتش می باشد. با تجزیه و تحلیل و آنالیز نور یک جسم، ستاره شناسان می توانند مشخصات آن جسم ( همچون درجه حرارت، جرم، میزان روشنایی و ترکیبات ) آن را حدس بزنند.

قبلا ببینیم خود نور چیست و چگونه عمل می کند؟ نور چون موج عمل می کند. همچنین دارای مشخصات ذره ای particle-like می باشد. در اینجا ما آن را از جنبه موجی wave مورد بحث قرار می دهیم.

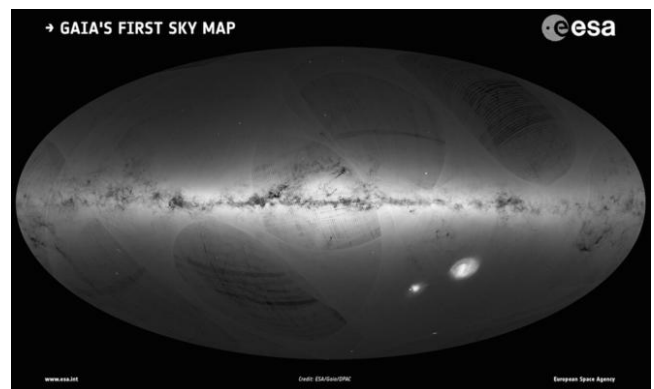


جدید به نام گایا Gaia در حال گردش است. این تلسکوپ بوسیله آژانس فضایی اروپا از کینیای فرانسه به وسیله یک کشتی فضایی "سویوز" روسی در سال 2013 به فضا پرتاب شد.

این تلسکوپ بیشتر برای کشفیات در راه شیری milky way galaxy، که در ضمن شامل زمین و دیگرسیارات هم می شود، به کار می رود.

کهکشان ما حداقل دارای 100 میلیارد ستاره است، و حداقل 200 میلیارد کهکشان در عالم قابل دید است.

گایا به وسیله دو تلسکوپ با بزرگترین دوربین دیجیتال فعالیت انجام میدهد. دستگاه های آن می تواند تا ضخامت یک موی انسان را در فاصله 1000 کیلومتری اندازه گیری نماید و همچنین اجسامی را که تا 400000 مرتبه رنگ پریده تر از دید چشم بدون وسیله را به خوبی ببیند. از آنجایی که فاصله ما تا مرکز کهکشان برابر 30000 سال نوری است این دقت با فاصله در تغییر است. در مجموع گایا می تواند نزدیکترین ستارگان را با دقت زیادی به ما نشان دهد.



- نخستین تصویر گایا از زمین

تلسکوپ کپلر روبات فضایی Space Robot  
Kepler telescope.

بسیار قدیمی تابش شده بواسطه تشکیل عالم کمی بعد از **Bang Big** را دارند.

فقط در اثر مطالعه اجسام آسمانی در بسیاری از طول موجهای مختلف، ستاره شناسان قادرند یک شمای منطقی جامع از این که عالم چگونه کار می کند بدست آورند.

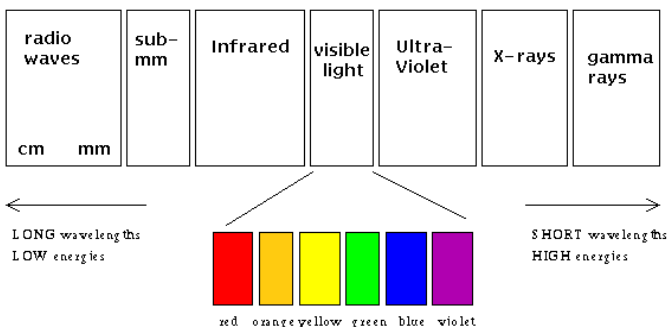
-----  
 طیف امواج الکترومغناطیس  
 (electromagnetic spectrum)

طیف سنج - Spectroscope یک وسیله چشمی است که تولید طیف برای یک دستگاه دیدنی و یا عکاسی می نماید.

طیف سنجی Spectroscopy تکنیک گرفتن و مطالعه طیف اجسام آسمانی، که از آن ترکیبات و حرکتشان را می توان معلوم نمود. وسیله ای که برای اینکار از آن استفاده می شود طیف سنج است.

انواع طیف سنجی: X-ray spectroscopy که بیشتر تمرکز در اشیاء گرم و بسیار با انرژی دارد.

Ultraviolet spectroscopy تلسکوپ هابل



با حساسیت بسیار عالی در این قسمت .

Optical spectroscopy کلید یک دسته بسیار زیاد از مطالعات سماوی به وسیله آن صورت گرفته می تواند.

Infrared spectroscopy -زمینه پیشرفتهای در مطالعات مناطق بسیار تیره و تاریک و نامفهوم،

سرعت نور و طول موج های نور نمایش دهنده رنگهای مختلف هستند. انرژی یک موج نور بطور معکوس متناسب با طول موجش می باشد.

بهتر گفته شود، امواج کم energy دارای طول موج بلند هستند و امواج نورانی با energy بالا دارای طول موج های کوتاه می باشند.

-----  
 طیف الکترومغناطیس

The Electromagnetic Spectrum

فیزیکدانان امواج نور را برحسب energy شان یا (طول موج شان) تقسیم بندی می کنند. امکان دارد که تمام طیف الکترومغناطیس را با توجه به افزایش Energy شان بصورت زیر نشان دهیم.

قابل یادآوری است که سیگنال های TV and Microwave هم امواج نور هستند. در واقع آنها در طول موجهایی (energies) قرار دارند که چشم شما قادر به جواب به آنها نیست. درانتهای دیگر اشک امواج با energy بالا ( UV, X-ray و Ray photon- gamma قرار دارند که هر کدام از آنها مقدار بسیار زیادی energy در مقایسه با نور روشنایی و امواج رادیو دارند. از اینرو بایستی از عینک، بخصوص sunblock استفاده شود.

وقتی ما با یک نور دیگر به عالم نگاه می کنیم، مثلا در طول موجهای غیرقابل دید در حقیقت ما در جستجوی انواع دیگر شرایط فیزیکی هستیم و می توانیم انواع اجسام جدید دیگری را ببینیم؛ مثلا

X-ray و high energy gamma ray تلسکوپ ها تمایل و توجه به چیزهایی با بیشترین energy در فضای عالم دارند. نظیر کهکشانهای فعال و بقایای از ستارگان عظیم در حال مردن و تجمع ماده در اطراف سیاهچاله ها. تلسکوپ ها نور قابل دید ستارگان نورانی را مورد کاوش قرار می دهند. تلسکوپهای با طول موج بلند کاوشگر خوبی برای تحقیق ساختارهای تاریک، سرد، نادیدنی در عالم هستند. همچنین در بررسی رادیاسیون اولیه و

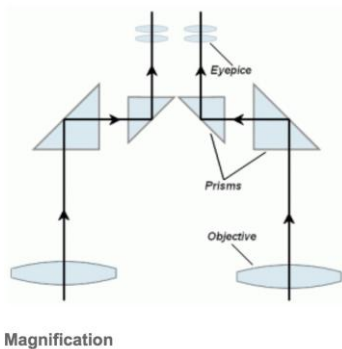
به خاطر این امر ستاره شناسان بایستی در ساختمان عالم هرچه عمیق تر برای جستجوی اجسام رنگ پریده کوشش کنند. وقتی این امر انجام شد، آن وقت واضح می شود که ظهور کهکشانیها با **redshift** تغییر می کند.

-----  
**Binocular** دوربین دوچشمی

دوربین دوچشمی به طور ساده مانند دو تلسکوپ پهلوی هم می ماند. هرکدام از آنها برای یک چشم می باشد. ولی اینجا معمایی اند.

وقتی اشعه های نورانی از یک شیئی دور از عدسیهای محدب می گذرد آنها یکدیگر را قطع می کنند. از اینرو است که اشیاء دور گاهی به طور واژگون نشان داده می شوند. اگر شما آنها را از یک عدسی بزرگ شونده نگاه کنید، عدسی دومی هم مشکل راحل نمی کند. از اینرو دوربین ها یک جفت منشور در داخل خود دارند که تصویر را 180 درجه می چرخاند. یکی از منشورها تصویر را 90 درجه می چرخاند و منشور دومی آن را 90 درجه دیگر می چرخاند (درعین حال که اشعه نورانی را به کنار منشور تکیه می دهند) از اینرو دو منشور به طور کامل تصویر واژگون شده را درست متقابل نشان می دهند.

( ضمنامنشورها بیان کننده آن می باشند که چرا دوربینها سنگین و چرا آنها گاهی کاملا در وسط ضخیم می باشند .



-----  
 در تهیه این گفتار از کتاب **Oxford Dictionary Of Astronomy** و کتاب **Cosmic Voyage** وسایت های مربوطه در اینترنت و همچنین از مقالات و اخبار مربوطه از BBC و روزنامه گاردین بهره وری شده است.

- لندن 2016

مانند مراکز کهکشانی و مناطق تولید ستارگان جدید را ممکن می سازد.

**Infrared astronomy (IR)** ستاره شناسی

در اشعه مادون قرمز.

رادیاسیون طول موج بلند به واسطه اجسام داغ با طول موجهایی بین انتهای قرمز طیف در حدود 730 نونامتر تا حدود 1 میلی متر است.

ستاره شناسی ماوراء قرمز به واسطه اختلالات جوی زمین به خصوص بخار آب و انیدرید کربنیک در فضا مختل می شود. از اینرو بیشتر تحقیقات فضایی در این قسمت طیف در بالای جو زمین انجام می گردد.

منابع ماوراء قرمز بسیار زیاد است و شامل مناطق تشکیل و تولید ستارگان و کهکشانیهای فعال می باشد. بسیاری از کهکشانیهای فعال توده های بسیار زیاد از انرژی شان را در باند ماوراء قرمز تشعشع می کنند و روشنایی مادون قرمز **infrared** کهکشان های مارپیچ عامل کلیدی درمتد رابطه ای **Tully Fisher** در اندازه گیری فواصل کهکشانی **Extragalactic** می باشد.

امواج مادون قرمز می توانند به آسانی در غبار بین ستارگان نفوذ کنند، از اینرو کیهانشناسی مادون قرمز یک رل مهم در مطالعه مناطق تیره و تاریک، نظیر دیسکهای کهکشانی و نبولاهای تاریک بازی می کند.

اسپکتروسکوپی در طول امواج مادون قرمز یک چشمه مهم در باره اطلاعات مهم از مولکولهای بین ستارگان را به ما می دهد. هرچه ما بیشتر در عمق عالم نگاه کنیم، بیشتر آن را متأثر از **redshift** می بینیم، از اینرو قدمهای آینده در کشف اعماق عالم شروع کردن در طول موجهای مادون قرمز است.

دیر یا زود، علیرغم تمام فشارها و تنوریها، تنها راه که به واسطه آن درک واقعی تشکیل کهکشانی می باشد اینست که آن را در حال تحول مشاهده کرد.



# بزکشی در کستره تاریخ



بزکشی یکی از بازی های سنتی و ورزشی افغانستان است. واقعیت های

کلمه "اسپ" واژه ای است اوستایی؛ حیوانی است

از زمره پستانداران و تیره سم داران که دارای گونه ها و نژادهای مختلف می باشد. (۱)

اسپ حیوانی است که در اصل به دشتهای ایرواشیا وابسته بوده و ظاهراً اولین بار توسط دسته های هندو/اروپایی در هزاره چهارم قبل از میلاد شناخته شد. کسانی که اسپ را مواظبت و نگهداری می کنند به نام پرورشگر یا مهتر اسپ یاد می شوند. نمایش اسپ دوانی Horse Race که از کهن زمانه ها مرکز شهر "اسپریس" بوده، با این نام رابطه می گیرد. در این محل اسپان را به نمایش می گذاشتند. احتمالاً "اسپریس"، مرکز سواره نظام و یا میدان و شهر مسابقات اسپ دوانی و نمایش سوارکاری بوده باشد و یا شاید از همین میدان اسپان سواره نظام به جنگ گسیل می گردید.

اسپ در ابتدا به صورت وحشی شکار می گردید، ولی بعدها که اهلی شد و رام گردید در شمار زنده جانهای مفید دیگر برای بشر شیر، گوشت و پوست عرضه کرد. از شیر اسپ حتی شراب هم تهیه می شد. شرابی که از شیر اسپ تیار می شود به نام "قمیز" شهرت دارد که هنوز هم در ماورالنهر قمیز نشه دیگر دارد.

امیر تیمور گورگان (کلمه ترکی/ مغولی به معنی داماد باشد- اما به شکل کورگان هم کاربرد دارد) در

تاریخی نمایان می سازد که اسپ دوانی، بازی با اسپ، و یا اسپ سواری در کوهپایه های هندوکش و لبه های آمودریا از قدیم الایام مروج بوده است. به همین سان می بینیم که اهلی ساختن و تربیه اسپ با آریاییها و مردمان دیرینه این کهن دیار گره خورده است. در کناره های جیحون و سیحون و از آن دورتر، در امتداد واحه های تیانشان و کوهپایه های کاشیان، و استیپ های سغدیانه و مرغزارهای خوارزم آریاییها به خاطر رزمجوییها و یورشها و مهاجرت های مقیم و غیرمقیم از اسپ استفاده می کردند. همین گونه بازی با اسپ به شکل ورزشهای بومی و محلی در کوهپایه های بابا و هندوکش مروج بوده است. چنانچه نیزه اندازی با اسپ در ساحه جنوب هندوکش رونق فراوان دارد، و بازی اصیل پولو Polo در مناطق نورستان، چترال و گلگیت از هزاره های دور بدینسو عملی می گردیده و تاکنون این بازی در هر سال به شکل جشنواره در منطقه گلگیت میان مردم گولاش مرعی الاجرا می باشد. انگلیسها چند سده پیش این بازی را به بریتانیا انتقال دادند که تا امروز از بازیهای شاهانه انگریزان بشمار می رود.

پیش از آنکه در باره بازی مروج سنتی و ملی "بزکشی" صحبت کنیم، باید از اسپ و قدامت آن در ادوار گذرگاه تاریخ چیزی گفته آید.

همچنانکه

بنابر روایت  
تاریخ "مادر  
زبانهای هندو  
اروپایی" از  
آسیای میانه  
قامت کشیده،  
یا به زبان  
دیگر مادر  
زبانهای هندو  
اروپایی را  
سوارکاران



جنگها و رزم  
آوری هایش  
کباب کره اسپ  
را بسیار خوش  
داشت و هم شیر  
مادیان نوش  
جان می کرد.  
بعدها اسپ در  
امور زراعت  
کار گرفته شد.  
اسپ را در  
ارابه ها و

آسیای میانه گفتگو کردند که امروز ما آن را "مادر  
زبانها" یاد می داریم. در حقیقت بانی زبان مادر  
هندو/ آریایی آسیای میانه بوده است... بناءً جا دارد  
بگوییم که آسیای میانه، مخصوصاً نواحی  
ترکمنستان، اولین جایگاه زبان و هم نخستین کسانی  
اند که در تربیت و اهلی کردن اسپ قدامت دارند.  
پژوهشگران تاریخ اهلی ساختن اسپ را در حدود  
شش هزار سال قبل تخمین زده اند. کشفیات به دست  
آمده در نواحی "شوش" خوزستان قدمت اسپ  
سواری را به پنج هزار سال پیش نمایان می سازد.  
لوحه سنگهایی که از "هتیت ها" به دست آمده نشان  
می دهند که این اقوام ماجراجو در حدود ۱۴۰۰ سال  
قبل از میلاد از اسپ برای مقاصد جنگی استفاده می  
کردند. بدین سان آشوریهها نیز در هشتصد قبل از  
میلاد از عراده های دو چرخه ای که توسط اسپ در  
حرکت بود، به شکار شیر می رفتند. رومن ها و  
یونانی ها در جنگهایشان از اسپ که به منزله آب  
حیات برای رزمجویی ها بوده استفاد می کردند.

در تاریخ، اسپها نیز مانند آدمها از شهرت خاصی  
برخوردار بوده اند؛ مانند رخس رستم، بوسیفاله  
اسکندر، شبدر خسرو پرویز، اشقر امیر صاحبقران،  
و غیره. در این اواخر، اسپ (لیلا) سردار یار محمد  
خان حاکم کشمیر، برادر سردار دوست محمد خان،  
شهرت کمایی کرده بود که رنجیت سنگه با وجودی  
که اسپ بنام "گهربار" داشت، چشم به لیلا سردار

گردونه های جنگی می بستند. در روند تاریخ اسپ  
وسيلة باربری و حمل و نقل بوده است. اگرچه در  
عصر تکنالوژی امروز، خط آهن و اتوموبیل  
جایگزین اسپ گردیده است، اما هنوز هم در مناطق  
مختلف جهان به حیث یک وسیله حمل و نقل و  
باربری استفاده می شود. در دنیای غرب از اسپ  
برای تفنن و به صورت بازیهای ورزشی، رسم و  
گذشتها، نمایشگاههای حیوانی، سرکس ها، بازیهای  
کابویی، و کارنیوالها استفاده می شود. اسپها  
حیوانات گوشت خوار نیستند و دارای حس بویایی و  
شنوایی اند و نیز با چشمان بسته دید وسیع دارند و  
می توانند به سهولت تحت تربیه گرفته شده تحت  
فرمان آدمی قرار بگیرند.

ناگفته نماند که در جهان امروز در حدود یک صد  
و پنجاه نوع اسپ موجود است که از دید تنومندی،  
بزرگی و کوچکی، تیز گامی و چابکی فرق می کند.  
کوچکترین نوع "اسپ فالابلا" (Falabella) است  
که فقط سی انچ بلندی دارد. فالابلا در اصل مال  
کشور ارجنتاین است که بدواً به صورت یک حیوان  
خانگی در منازل نگهداری می شود. به همین  
صورت کلانترین نسل اسپ، شایر (Shire) نام دارد  
که در بریتانیا تحت تربیه گرفته می شود. دانشمندان  
هنوز هم به صورت واقعی گفته نمی توانند که برای  
اولین بار کدام طایفه اسپ را اهلی کرده اند.

یارمحمد خان دوخته بود. اسپ "شبرنگ" نام اسپ مشهور سیاوش بود.

نایئون بناپارت در حین تاخت و تازهایش دو صد اسپ ستالین نوع عربی را به فرانسه برد. در روسیه اسپ مشهوری که بنام **Akhal Tekes** می باشد، که در دنیا بنام (اسپ طلایی آسیا) شهرت حاصل کرده است. شواهد باستان شناختی نشان می دهد که در گذشته ها اسپان به صورت زنده با نجبا و اشراف و یا شهزاده ها در هنگام مرگ به گور گذاشته می شدند. گورهایی که در روسیه کشف گردیده دلیل این مدعا خواهد بود.

از فجر تاریخ، اسپ حیوانی بوده مقدس که شایستگی قربانی شدن را برای خدایان داشته. در نزد عارفان نیز اسپ نشانه خرد بود است. حکام و زمامداران در هنگامی که به دربار شاه یا امیر می رفتند تحفه بردن اسپ مود روز بود. مولانای بلخ چنین می فرماید:

با اسپ بدان شاه کسی چون نرسیدست  
ما اسپ بدادیم و بدان شاه رسیدیم

اسپهای کوچک دیگری که در جهان دیده شده اند، اسپان وحشی تیره مغولی هستند که معروف به "پرزه والسکی" می باشد. این گونه اسپان کوتاه قد و چابک بوده و از توش و توان زیادی برخوردار اند. با به میدان آمدن اسپ به میدان کارزار و جنگ (۱۷۰۰ ق.م) باب تاره ای برای بشر گشوده شد. هر قوم و عشیره برای بهره گیری از قدرت نظامی به تربیه اسپ می کوشیدند. امکانات محدود مواد غذایی برای انسانهاو اسپهای مناطق ایوروشیا باعث آن گردید تا آریاییها به جنوب و غرب مهاجرت کنند و بدون شک همین اسپ بود که بار سنگین و سهمگین مهاجرت را متحمل می شد. به همین واسطه گفته اند که زورآوران و متهاجمان جهان در جنگها به توجه و نگهداری اسپان بیشتر ارج می گذاشتند.

امیر تیمور گورکان در هنگام یورشها و تهاجماتش به سوی خراسان و پارس و عراق که

تعداد لشکریانش به هزاران می رسید، برای هر عسکر یک اسپ یدکی داده می شد تا در وقت سفربری های تهاجمی اگر اسپش خسته شود از اسپ یدکی کار بگیرد.

در آسیای میانه گله های اسپ آنقدر زیاد بوده که جا داشته شهرکی را در آن سوی گوزگانان بنام "هزار اسپ" یاد کنند به همین گونه نامهای شاهان اسطوره یی باختر زمین و ماورای باختر با واژه اسپ گره خورده است، مانند گشتاسپه، اوراسپه و لهراسپه...قریه "اسپه خواه" در ولایت تخار کنونی نیز با کلمه اسپ بی رابطه نمی باشد. نظر به شهادت تاریخ، آنچه که سواره نظام را از شکست نجات می داد فراوانی اسپان چابک و تیز گامی بود که پشت در پشت برای لشکریان آماده می گردید. بعضاً چنین واقع شده که برای هر سپاهی از سه تا هجده اسپ منظور می گردید. سکاها، هان های سفید، قفقازی ها و سرمتها، هیتیتها و مغولها سوارکاران چابک و رزمندگان تاخت و تازنده یی بوده اند که تاریخ از آنها یاد کرده است. بنابر روایت هرودت، یونانیان سکاها را "سلحشوران کماندار" و یا سلحشوران سوارکار لقب داده بودند که مهارت تاختن بر بالای اسپ ایشان را در تاریخ جلوه دیگر داده است.

از کارهای مهم سرکاییان و سرمتیان آن است که ایشان اسپان شان را اخته می کردند تا به آسانی قابل مهار باشند. تورانیان نیز اسپان بادپا داشتند. همین اسپان اصیل نژاد تورانی را چینانیان "فرغانی" می خواندند. آنها در سال ۱۱۶ ق.م گله کوچکی از این اسپان را با خود به چین بردند که بعد ها به نژاد "آسمانی" مشهور گشت و در اثر پرورش و ازدیاد همین نسل بود که "هان" امپراتور چین بر طوایف شمالی چیره شده و قادر گردید که حدود غربی چین را توسعه دهد. هجوم سوارکاران هون (هان) های سفید به سرکردگی آتیلا که باعث سقوط امپراتوری روم گردید نشانه شطارت و چابکی اسپهای آسیای میانه بوده است (۲) در خراسان کهن، گوزگانان (جوزجان امروزی) محل پرورش، تربیه و نگهداری

اسپ بوده که اسپهای اصیل این منطقه شهرت جهانی داشته است.

چراگاههای اسپان و همچنین فسیله ها (رمة ها و گله های اسپ) در گوزگانان باعث آن می شود که کسب و کار اسپ، وسایل و لوازم اسپها مانند زین، قربوس (کوهه زین یا برآمدگی جلو و عقب زین)، خورجین، پلاس، قیضه، قمچین، رکاب، پاردم\* و غجری\*\* رونق فراوان گیرد. با موجودیت گله و رمة اسپ، داشتن چراگاهها و تجهیزاتی که با اسپ و سوارکاری رابطه می گیرد. جا دارد که این منطقه زیبا و سرسبز در سوارکاری و اسپ داری سرآمد روزگار گردد.

\* پاردم = به ضم دال، مراد از تسمه ای است که در عقب زین اسپ می دوختند و زیر دم اسپ می افتد.

\*\* غجری = نمدی است که زیر زین اسپ می گذارند. (فرهنگ عامیانه افغانی نویسنده. صفحه ۴۰۷)

باید متذکر شد که "گوزبان" به معنی تسمه عقبی اسپ است که با اسپ و سوارکاری رابطه نزدیک و تنگاتنگی دارد و احتمال قوی موجود است که اسپ های زیاد و فسیله ها باعث کثرت استعمال گوزبان گردیده و این منطقه به آن نام مسما گردیده باشد که در مورد گفتگوی عوام و خواص قرار گرفته تدریجاً گوزبان به گوزگانان تبدیل شده باشد. (۳)

مؤلف کتاب حدود عالم در ایامی که خود زنده بوده، شاه گوزگانان را بنام احمد فریغون یاد می کند. فریغونیان سده ها در گوزگانان حکومت کردند و شاهان علم پرور بودند و کتاب حدود عالم ایشان را مالک هزاران اسپ می دادند. همین طور زمانی که سلطان محمود غزنوی بر غور حمله کرد، شیروان شاه "پادشاه غور" با اهدای گله های اسپ از سلطان غزنه امان خواست. ناگفته نماند که از گوزگانان اسپهای تیزگام به بیرون مرزها صادر می شدند. "از گوزگانان اسپهای نیکوی بسیار با نمد خورجین و تنگ اسپ و پوست های دباغی شده و غیره به تمام خراسان و ماورالنهر برده می شده" (۴)

در آن سوی گوزگانان قصبه ای بنام "هزار اسپ" وجود داشت که زمانی که سلطان سنجر سلجوقی در سال ۵۴۲ هجری به خوارزم لشکر کشید، ابتدا قصبه هزار اسپ را برای مدت دو ماه تحت محاصره قرار داد. (قصبه هزار اسپ در میان مرو و گوزگانان واقع می باشد).

قصبه هزار اسپ برای سالیان درازی میان شاه خوارزم و سلطان سنجر دست بدست می شد. سلطان سنجر یک بار عزم کرد که "هزار اسپ" را به کلی متصرف شود. او در این کار لشکر بسیاری بسوی هزار اسپ فرستاد. انور ابیوردی، شاعر دربار سلجوقی که هم رکاب سلطان بود، این بیت را بر تیری نوشت و بر هزار اسپ انداخت:

ای شاه همه ملک زمین حسب تراست  
وز دولت و اقبال جهان کسب تراست  
امروز به یک حمله هزار اسپ بگیر  
فردا خوارزم و صد هزار اسپ تراست

در این هنگام رشید وطواط، شاعر شهیر و کوتاه قد هم که در قصبه "هزار اسپ" بود و با اتسز خوارزم شاه هم کاسه بود شعری در جواب انوری نوشت و با تیر بسوی عساکر سلطان سنجر پرتاب نمود:

گر خصم تو ای شه شود رستم گرد  
یک خر ز هزار اسپ نتواند برد

سلطان سنجر که بعد از تصرف هزار اسپ خواست رشید وطواط را هفت پاره کند او را به بند کشید. اما به اثر میانجی دبیر و رئیس دیوان رسایل که سلطان را در وقت مناسبی گفته بود: "رشید وطواط مرغکی ضعیف و لاغر اندام و طاقت آن را ندارد که او را هفت پاره کنند. اگر شاه فرمان دهند او را دو پاره کنند. سلطان بخندید و جان رشید وطواط را ببخشید." (۵)

طبق راپور ها و احصاییه های ملل متحد در سال ۱۹۶۹، کشورهای که در تربیه و نگهداری اسپ پیشرفتهای زیادی کرده اند چنین است:



- ۱- برازیل ۹۲۱۰۰۰۰ راس اسپ
- ۲- کشور شوراها ۸۰۰۰۰۰ رر
- ۳- چین ۷۶۰۰۰۰۰ رر
- ۴- طبق آمار ملل متحد تعداد مجموعی اسپ در جهان به ۸۶ میلیون و ۹۵۱ هزار راس می رسد. (۶)

قصبه هزار اسپ، رمه و فسیله اسپ، چراگاه های اسپ و سوارکاری در این منطقه نشان می دهد که گوزگانان در نگهداری اسپ و اسپ سواری و گله داری صاحب شهرت بوده و جا دارد که در شطارتهای بزکشی معاصر هم این مردمان کماکان سرآمد بازی بزکشی بمانند.

چون سخن از اسپ است، جا دارد که از اسپهای معروف تاریخ، که در گذشته شهرت بسزایی داشته نام ببریم:

زمانی که اسکندر مقدونی بسوی پارس، خراسان و ماورالنهر لشکر کشی می کرد با خود اسپ را نگهداشت که دلیرمردان آن زمانه از سوار شدن آن جان در امان نداشتند. اسکندر این حیوان وحشی را رام کرد و اسپ مورد نظر شهزاده سلحشور قرار گرفت. نام اسپ اسکندر، بوسیفالا "Bucephala" بود. زمانی که این اسپ اسکندر در نواحی اتک، تسکیلا و سنگالا جان داد، شهر را بنام او مسمما کرد. این شهر در نواحی گلگیت و کشمیر و نورستان موقعیت دارد و بنام اسکندریه بوسیفالا "Bucephala Alexandria" یاد می شود. یادآور باید شد که اسکندر در همین مناطق، و به غیر از شهر بوسیفالا، دو شهر دیگر بنا کرد که شرح آن در این مبحث نمی گنجد.

"رخش"، اسپ رستم دستان است که با کارنامه های وی گره خورده و در همه داستانهایش نقش رخس برارنده است. می توان گفت که رستم با رخس و رخس با رستم لازم و ملزوم یکدیگرند. رستم است که فارس (به کسر ر، به معنی اسپ سوار) اسپش است و کسی را غیر او یارای آن نیست رخس را رام

نماید. رستم و اسپش دو اصیل زاده این سرزمین اند. رستمی که از زال، پدر زابلی و رودابه مادر کابلی زاده شده و به همینگونه با دختر شاه سمنگان (تهمینه) طرح زناشوهری ریخته، پس فرزند اصیل این سرزمین است؛ چنانچه اسپش نیز زاده نیمروزان می باشد. بناءً گفته می توانیم که زابلستان، کابلستان، نیمروزان، سمنگان و سیستان همه در همین خاک موقعیت دارند و رستم و رخس هم در همین آب و خاک پرورش یافته اند.

اسپ خسرو پرویز کسری ساسانی که از اسپهای مشهور جهان است "شبدیز" نام دارد و از جمله اسپهای داستانی و جالب جهان است. گفته اند: خسرو پرویز "شبدیز" و "شیرین" را نهایت دوست داشت و می پسندید. این شاه عاشق پیشه همان طوری که عاشق شیرین بود، به شبدیز هم عشق می ورزید. گفته اند: خسرو پرویز بی باربد و شبدیز و شیرین مباد! شبدیز از دو کلمه شب و دیز گرفته شده که به معنی سیاه رنگ می باشد. اسپ خسرو پرویز نیز سیاه مشکی بوده است. به قول فرهنگها کلمه شبدیز همان طوری که نام اسپ خسرو پرویز است، لحنی از سی لحن باربد می باشد.

پیشتر خاطر نشان کردیم که خسرو پرویز شبدیز و شیرین را دوست داشت. تا آن جا که کسی را یارای آن نبود تا خبر مرگ شبدیز را به کسری برساند. داستان هم این است که خسرو پرویز به آتش قسم خورده بود که هر کس خبر مرگ شبدیز را بیاورد کشته خواهد شد. همان بود که باربد با رمزها و رازهای زبان موسیقی خسرو پرویز را از مرگ شبدیز آگاه می سازد. (کتاب متون نظم غنایی، دکتر عبدالغنی برین مهر، چاپ دوم، پشاور، ۱۳۸۱ مقدمه س)

"اشقر" نام اسپ است که از امیر حمزه صاحب قران می باشد. امیرحمزه اشقر را بسیار دوست داشت. اشقر واژه ترکی و به معنی سرخ و سفید بوده می باشد. و احتمالاً اشقر امیر حمزه صاحب

- ۴- تاریخ بعد از اسلام نوشته پوهاند عبدالحی حبیبی ص ۴۳۲
- ۵- کتاب عتبه الکتبه به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال سال ۱۳۲۹ ص جیم
- ۶- کتاب جغرافیه معارف افغانستان سال ۱۳۸۱ ص ۱۶۵
- ۷- در باره اشقر بنگریده کتاب شرح حال و تحلیل اشعار صوفی عشقوری - نوشته نیلاب رحیمی چاپ پشاور سال ۱۳۸۰ ص ۲۳
- ۸- کتاب شب رفت و سحر نشد - نصیر مهرین- چاپ کابل ۱۳۸۳ ص ۷۴ "اسپ لیلی"

## بازی بزکشی در کشور ما

### Buzkashi

بزکشی کلمه ترکیبی "بز" و "کشی" می باشد و در زبان مردم همان ورزش بزکشی است که در صفحات شمال کشور ما این بازی به شهرت رسیده است. "بز" به ضم میم حیوانی است علفخوار و نشخوار کننده که دارای شاخ، ریش دراز و دم کوتاه می باشد. از گوشت، پوست، شیر و موی آن استفاده می کنند. گوشت این حیوان چربی کمتر داشته، سرد گونه است. در جهان عرب گوشت بز از لحاظ صحتی یک پروتین خوب بشمار می رود. "کشی" از لغت کشیدن که به معنی دراز کردن، کش دادن، کش کردن و تحمل کردن باشد. در اصطلاح عامه "بزکشی" یعنی کش کردن بز به هر جانب و یا کسی که بز را به هر طرف کش می کند. کش امر به کشیدن است مانند بارکش، خارکش، اره کش، آب کش و بزکش.

بزکشی یکی از بازی های اسطوره ای و تاریخی کشور کهن دیار افغانستان است. این بازی داستان دراز دارد که با ارزیابی ها می آغازد و به پهنا وسیع محیطی در خراسان پیرار، ترکستان پار و افغانستان امروز گسترش یافته است. در اصل باید نام این بازی ملی "گوساله کشی" باشد، زیرا در بازیهای بزکشی گوساله مرده را به کار می بردند. سخن واثق آنکه، در گذشته ها طوری که از نام آن پیدا است "بز" را به کار می بردند، لذا بازی بزکشی با نام بز آغاز شد. چون پوست و گوشت بز نرم است و در اثر شطارتهای بزکشاها مقاومت نشان داده نمی

قران نیز به رنگ سرخ و سفید بوده است. شاعر وارسته، صوفی عشقوری، نسبت به ارادتی که به امیر حمزه صاحب قران داشت، تخلص خود را بنام اسپ صاحبقران، یعنی "اشقوری" گذاشت. در کتاب سخنوران معاصر نیز تخلص این شاعر عاشق پیشه به "عشقوری" تبدیل گشته است، یعنی الف به عین تبدیل گشت. ارادت و اخلاص شاعر شیرین کلام از این بیت فهمیده می شود:

گر رسم با حمزه صاحبقران  
سر فدای پای اشقر می کنم (۷)

به همین گونه اسپ مشهور دیگری داریم بنام "لیلی" که صاحب آن سردار یار محمد خان، برادر امیر دوست می خان می باشد.

سردار یار محمد خان که در این وقت حاکم پشاور بود (۱۸۹۲)، این اسپ زیبا و خوش رفتار را بسیار دوست داشتی و او را لیلی صدا زد. چون موجودیت لیلی برای این حاکم پشاور خوشبختی ببار آورده بود، رنجیت سنگ و فتح علی شاه قاجار داشتن لیلی را به دل می پروراندند. رنجیت سنگ هم اسپ داشت بنام "گوهر بار" که اسپ خوش نام و پر آوازه بود. ولی چون آدمی خواستنیهای بسیار دارد، می خواست لیلی را نیز در کنار داشته باشد. سردار یار محمد خان بهانه های زیادی در باره لیلی کرد تا نگذارد اسپش، که به وی وفادار بود نزد دیگران باشد. اما رنجیت سنگ راضی نگردید و بالاخره توانست این اسپ نامی را به دست آورد. تاریخ نشان می دهد که همین رنجیت سنگ الماس "کوه نور" را نیز به هزار حیل و نیرنگ از نزد شاه شجاع به دست آورد و برای خوش خدمتی به انگلیسها، این الماس نایاب را گلوبند ملکه انگلستان ساخت. (۸)

- ۱- فرهنگ معین جلد اول صفحه ۲۲۶
- ۲- فصلنامه ره آورد نوشته حبیب برجیان شماره ۵۲ سال ۱۳۸۷
- ۳- فرهنگ جهانگیری جلد اول صفحه ۲۰۸۲ - فرهنگ عمید جلد اول صفحه ۱۹۹

توانست از آن رو به جای بز، گوساله که پوست آن سخت و ناشکن است مورد استفاده قرار گرفت. باید یادآور شد که گوساله را بعد از کشتن برای ۲۴ ساعت در آب سرد می گذارند تا گوشت و پوست آن بیشتر سخت شود. وزن تقریبی بز یا گوساله ای که برای بزکشی به کار می رود در حدود ۳۵ کیلو می باشد. بسیاری از مورخین باورمند آنند که بزکشی معمولاً توسط افغانانی بازی می گردد که ریشه های ترکی- مغولی دارند. این بازی که امروز به صورت یکی از ورزشهای ملی



از دیر زمانه ها بدین سو، بزکشی به صورت غیرمنظم و بدون قاعده و نبود قوانین ورزشی انجام می پذیرفت؛ که در آن تیم ها مشخص نبوده، لباسی که فراخور بزکش باشد پوشیده نمی شد و یک بی نظمی و ناستواری در امور این ورزش حکمفرما بود. ولی در این اواخر هر ولایت سهم خود را داشته امور این بازی با نظم و نسق بهتری به پیش می رود. تیم های بزکشی ولایات روسای مستقل خود را دارند و پهلوانان، یا به قول معروف "چاپ اندازان" را اعاشه و سرپرستی

می کنند. این پهلوانان که معروف به بزکش اند بنام "چاپ انداز" یاد می شوند. چاپ اندازان اسپهانشان را بصورت فنی تربیه کرده در مراقبت و نگهداری آنها مخارج هنگفتی را هزینه می نمایند. گفتنی است که مردم عادی نمی توانند از عهده این کار برآیند. معمولاً بای ها، خان ها، ملک ها، خوجه بین ها و در این اواخر سرداران (محمد زایبها) به این بازی سهم می گرفتند و اسپ و بزکش برای خود تهیه می دیدند.

اسپ بزکش باید صحتمند و قوی باشد و گاه و جو و رشقه و شبردش منظم برسد. "جو" که غذای اصلی اسپ بشمار می آید به طور منظم به اسپ خورانده می شود. اسپها روزانه برای چند ساعت باید برای گردش به بیرون کشیده شوند. در افغانستان اسپهای قطغن زمین، تخارستان، جوزجان،

ما محسوب شده در سراسر صفحات شمال مملکت با مراسم خاص صورت می گیرد. داستانهای اسپ، اسپ سواری و اسپ دوانی در کناره های سه دریای معروف، یعنی آمو رود، هیرمند رود و سند رود به اشکال مختلف مروج بوده تاریخ دراز دامنی دارد. در کرانه های شمالی، جنوب و جنوب شرقی هندوکش اسپ سواری و تازندگی کار و حرفه آن روزگار بوده است. ارزیابی ها در راه گشایی ها و مهاجرتهایشان از اسپهای تخاری و اشتران دوکوهانه باختری استفاده کرده اند.

طوری که گفته آمد بزکشی به صفحات شمال کشور ما وابسته می گردد و مناطقی که در این راستا سهم برارنده دارند عبارت اند از: بلخ، سمنگان، تخار، کندور، بدخشان، بغلان، سرپل، فاریاب، جوزجان و بامیان.

کندوز و میمنه شهرت دارند. اسپهای بزکشی از دو تا پنج سال تحت تربیت گرفته می شوند. چون بزکشی یک بازی خطرناک است باید چاپ اندازه‌ها به سن و سال پختگی رسیده و به کارهای فنی بزکشی آگاهی کامل داشته باشند و به اسپها رسیدگی کرده بتوانند.

بزکشی یک بازی سمبولیک اجتماعی و فرهنگی است تا یک بازی ورزشی. این بازی در ظاهر آسان به نظر می رسد، در حالی که چنین نیست. در این بازی اسپهای قوی و چابک و چاپ اندازه‌ها نیرومند بکار است تا اسپهای سرکش را رام کنند و بز را به دایره حلال برسانند. ناگفته نماند که چاپ اندازه‌ها صاحب اختیار اسپهای بزکشی نمی باشند، بلکه خان و ملک و بای است که دارندگان اصلی اسپهای بزکشی اند. چاپ اندازه و اسپ بزکش با بای، ملک و خان گره عجیبی خورده است. بای یا ملک باید از چاپ اندازه مواظبت کند و هزینه خانواده اش را تامین بدارد و بر علاوه معاش، بخشش و تحفه را از وی دریغ ننماید چاپ اندازه‌ها معمولاً در خانه و قلعه بای یا خان زندگی می کنند که در حقیقت خان با چاپ اندازه همخانی دارد. بعضی چاپ اندازه‌ها در منزل خود زندگی می کنند و در مواقع معین به حضور خان می رسند. چاپ اندازه باید از نعمت صحت برخوردار باشد. خوب بخورد و خوب بپوشد. آنها (چاپ اندازه‌ها) باید در هنگام بزکشی با لباس منظمی، که عبارت از کلاه گرد بزکشی "تیپک"، گویچه، شلوار پخته بی و موزه چرمی می باشد برایش آماده گردد. همچنان کمربند چند رنگ که نماد کمربند رنگارنگ پهلوانان اوستایی را تداعی می کند به کمر ببندند. برای نگهداشت، تربیت و خوراک اسپها نفرهای خاص اند که آنها را مهتر یا سیس می نامند.

نویسنده این سطور از چاپ اندازه‌ها ماهر و مشهور وطن که در نیم سده اخیر از خود شطارتهایی را نمایش داده و در عرصه بزکشی عرض اندام کرده بودند و بنام پهلوان یاد می شدند،

خاطراتی دارد. اینک تا جایی که حافظه یاری نماید به ذکر نام بعضی از آنها می پردازم:

قوش پهلوان، مقصوم پهلوان، قاسم پهلوان، خان پهلوان، تاش پهلوان، نذیر قل بای پهلوان، مخی پهلوان، اوراز محمد پهلوان، حسین پهلوان، خلیل پهلوان، احمد بای پهلوان، عادل پهلوان، توخته پهلوان، حکیم پهلوان، کوچوم پهلوان، ایگن بیردی پهلوان، خدای قل پهلوان، جوگی پهلوان، سبحان قل پهلوان، رمضان پهلوان، عطا قل پهلوان.

چاپ اندازه‌ها دیگری را جناب زین العابدین عثمانی ذکر کرده اند: پهلوان غفار چهار دره بی، پهلوان شکور، پهلوان نادر، پهلوان فقیر جوزجانی، پهلوان اکرم، پهلوان گنجه، پهلوان رشید، پهلوان حیات الله، پهلوان ملنگ، پهلوان کمال، پهلوان نورالدین، پهلوان دلاور، پهلوان سیف الله، پهلوان فیض چوپان، پهلوان رؤف، پهلوان سیف الدین، پهلوان خیری، پهلوان بوستان، پهلوان غیور. (۱)

چاپ اندازه باید دارای اخلاق حمیده و صاحب تدبیر باشد. صبور و با حوصله باشد. با بای و خواجه اش وفادار بماند (بای Boss را در مزارشریف خوجه بین می گویند).

در بازی بزکشی، اسپ و چاپ اندازه لازم و ملزوم یکدیگرند. چاپ اندازه آراسته با تیپک یعنی کلاه گرد خاصه چاپ اندازه‌ها، قمچین، موزه، شلوار، گویچه، پیتاوه (پای پیچ) و خرچین (خورجین) می باشد. اسپ بزکشی ملبس به قریوس، غجری، پاردم، چرگی، جل، عرق گیر، باز طرُق (پوش نمدی که بالای اسپ می اندازند) و تکل (چرمی که زیر زین اسپ جا داده می شود)، قیضه، قمچین، زین و یراق است. قمچین چاپ اندازه از چهار تار چرم گاو میش ساخته شده که مانند چوتی موی بافته شده و اسپ را افگار و زخمی نمی سازد و صرف اسپ را هشدار می دهد تا متوجه کارش باشد. اصل کلمه قمچین در زبان دری "قمچی" است که به معنی تازیانه بوده، اساساً یک واژه ترکی می باشد.

در افغانستان امروز دو نوع بزکشی معمول است:

۱- بزکشی به شکل توده بر آی.

۲- بزکشی به شکل قاره جای (قوره جای).

شطارت شان بسوی دایره حلال خسته می گردند چاپ انداز دیگری دزدانه بز را از نزد هر دو می گیرد که این عمل را "چکه تاز" می نامند. چاپ انداز چکه تاز منتظر است تا در موقع مناسب بز را از تقدیم بچاپد. در زمانه های پیش "قوره" را "شمال" نیز می گفتند که امروزها بدان بیرق می گذارند. در بزکشی قوره جای و یا توده بر آی، گوساله سربریده ای را که مرکز ثقل بزکشی است در یک دایره گذاشته و دو تیم، زمانی هم چهار تیم به برداشتن آن مجادله می کنند تا آن را به دور بیرق (بشکل امروزی آن) دور داده به دایره حلال پرتاب کنند.

برندگان تیم بزکشی از جوایزی که خاصه این مراسم است برخوردار می شوند. این جوایز زمانی نقدی و زمانی هم غیرنقدی می باشد. در سابق چاپ اندازها سکه های طلا را به عنوان جایزه دریافت می کردند. ولی امروز شکل جوایز تغییر کرده، یعنی که یک چاپ انداز می تواند بر علاوه پول نقد به تحفه های دیگری از قبیل جیلک، چین، پوستین، قاقمه، کلاه، لنگی، لباس و یا یک قبضه تفنگ و تفنگچه مفتخر شود.

از نامهای چاپ اندازان ذکر به عمل آمد، حالا به معرفی یک سلسله القابی که چاپ اندازان بالای اسپان شان می گذارند می پردازیم. ناگفته نماند که این القاب معمولاً با رنگها، شکل و شمایل اسپانی را که چاپ انداز بکار می برد، همسویی دارد:

۱- بور (مگسی)

۲- جرنند (سرخ کمرنگ)

۳- قشقه (پیشانی سفید)

۴- توروک (سرخ تیره و جگری رنگ)

۵- سرخون (سمنند) و معنی سفید را دارد

۶- سمنند (زرد کاهی را هم نامند)

۷- مشکی (رنگ سیاه تیره)

۸- ابرس (سفید و آبی رنگ)

۹- قره (سیاه رنگ)

۱۰- ترغ (خاکستری)

۱۱- اله (به رنگهای مختلف)

شکل توده بر آی عبارت از تجمع تیم های بزکشی نامنظم است که دارای لباس مخصوص نبوده، دو و یا چند تیم به شکل عادی بازی را می آغازند. در بزکشی نوع توده بر آی تعداد بزکش و یا چاپ انداز معین نیست و به اصطلاح مردم گلگلمیری می باشد. در این نوع بزکشی چاپ اندازان ماهر و با نام و نشان سهم نمی گیرند و یونیفورم در آن دیده نمی شود.

در بزکشی قاره جای تیم ها منظم بوده و چاپ اندازهای براننده ای که یونیفورم به تن دارند در مسابقه اشتراک می کنند. این نوع بزکشی به صورت منظم در جشن ها، اوقات موسمی، نوروز، مراسم تاریخی و سالگرد پادشاهان صورت می پذیرد. موسم بزکشی به طور کلی زمستان و یا اوایل بهار است. اما در فصلهای سال، بخصوص در مراسم خاص، این بازی برگزار می گردد. در بازی قاره جای "قوره" یا "دایره حلال" چنان است که "دو بور" یعنی سهم گیری اسپان زیاد در بازی مجاز نمی باشد، بلکه تیمها، دو بدو، بصورت منظم و مناسب، و در حالی که آداب و رسم شاندار بزکشی را مراعات می کنند در بازی سهم گرفته، بز را از قوریه بر می دارند و پس از دور زدن در محل معین آن را واپس به قوریه که همان دایره حلال باشد می آورند. چاپ انداز در این بازی شطارت نشان داده وقتی بز را بر می دارد، چاپ انداز تیم مقابل می خواهد بز را از نزد وی بگیرد؛ همان است که هر دو با تردستی زیاد بز را به سوی خویش کشانده به جانب قوره در حرکت می افتند، که این رسم را "تقدیم کردن" می گویند. در حالت تقدیم هیچ چاپ اندازی حق ندارد با قمچین به سر، دست و یا دیگر اعضای حریف بزند و یا بز را به زین خود ببندد، زیرا این امر تخطی از قانون بزکشی محسوب می شود. دیگر اینکه در هنگام تقدیم، یعنی وقتی که هر دو چاپ انداز در

این مسابقات در بین سیزده تیم در استدیوم ورزشی کابل با مقررات خاص صورت می گرفت. مصارف قسمت اول این مسابقات از طرف ریاست هوایی ملکی و ریاست توریسم و جهانگردی (گرخندوی) و قسمت دوم مصارف این مسابقات، مصادف به ماه عقرب، از بودجه دولت تامین می شد و عایدات این مسابقات هم که در حدود یک صد هزار افغانی (از درک فروش تکت) به عایدات دولت تحویل داده می شد.

برخی را باور بر این است که کلمه بزکشی در اصل از شکار بزهای کوهی که ذریعه کوهنوردان یا شکارچیان از سده های گذشته بدینسو صورت می گرفت اخذ شده باشد. نظر به داستانهایی که روایت شده اند، این بازی برای اولین بار در سواحل دریای آمو صورت گرفته بود... در افغانستان امروزی دو نوع اسپ مشهور است، یک نوع قطغنی، که جنساً کوچکتر و نیرومندتر است، و دیگری که در فاریاب و بلخ پرورده می شود. البته برای مسابقات اسپهای مخصوص را انتخاب می کنند. اسپهای بزکشی نظر به تربیه شان از خواص ویژه یی برخوردار هستند. به طور مثال، وقتی سوارکار از اسپ به زمین می افتد، اسپ انتظار می کشد تا سوارکار دو باره سوار اسپ گردد. اسپها حیوانات هوشیاری هستند، برخی از این گونه اسپها نظر به پرورش و تمرینهای مخصوصی که می آموزند، به مجرد گرفتن گوساله توسط سوارکار فوراً به تاختن می پردازند.

۱- هفته نامه امید منتشره ویرجینیا شماره ۷۵۰ صفحه ۱۱، سنبله ۱۳۸۵.

۲- هفته نامه امید شماره ۶۱۹ سال ۲۰۰۴ صفحه ۶.

۳- ماهنامه کاروان شماره ۱۰۵ منتشره کالیفورنیا سال ۱۳۸۳.

- برگرفته از کتاب "کامل نامه"، اثری از کامل انصاری



در تاریخ معاصر افغانستان تیم های مشهور بزکشی مربوط به ولایات کندوز، بغلان، شبرغان، میمنه و مزارشریف می باشند و در این رابطه از چاپ اندازان فچاق تن و تقیم باز اسطوره یی ولایات شمال، از قبیل حکیم پهلوان، مقصوم پهلوان، مخی پهلوان، کوچوم پهلوان و اوراز محمد پهلوان یاد شده است. یکی از چاپ اندازان مشهور به آشورمت (آشور محمد)، که اسپ تیزهوش و برارنده ای داشته و مردم در هنگام مرگ اسپش مراسم بزرگی برای آن حیوان گرفته بودند، یاد می شود که در اسپ سواری و بزکشی آیتی محسوب می شده است. از روسای تیم بزکشی وطن تنها نامهای حاجی محمد مقیم بای از مزارشریف، غلام نبی خان قره شیخی از فاریاب، حاجی نادر از بغلان، حاجی حضرت قل از بدخشان، حاجی گلستان از کندوز، عبدالصمد کوهی از فاریاب، غلام حیدر از کندوز، عبدالقیوم بای از سمنگان، ایکم بردی بای معاون تیم های هشتگانه ولایات، محمد نوروز منگل از تخار، سید محمد اسحق از جوزجان.

بزکشی هر سال در شهر مزارشریف با مراسم برگزاری جنده (در اصل جهنده است) شاه ولایتاماب می آغازد. در روز دوم حمل اهالی مزارشریف دسته دسته به سوی دشت شادیان که با گلهای سرخ لاله مزین می باشد می روند و مراسم بزکشی را با علاقه خاص مشاهده می کنند. بزکشی در مزارشریف مانند میله گل سرخ چهل روز را در بر می گیرد.

طوری که در بالا از یونیفورم چاپ اندازان یاد کردیم، تیمهای هر ولایت یونیفورم خاص خود را داشتند. به طور مثال تیم مزارشریف، با سمبول گل لاله و تیم بزکشی کندوز با سمبول گل پنبه مزین بودند.

مسابقات بزکشی در دو فصل سال، از دوم تا دهم حمل در ولایت کندوز برپا می شود. در ماه عقرب

# بحثی بر مکتبهای ادبی

## کلاسیسم

### اصول و قواعد مکتب کلاسیک

و بویژه آلمان و انگلیس دامن می زدند، زیرا می خواستند به هر ترتیبی است خود را از قید نفوذ ادبیات موجود جا افتاده ای نجات دهند. و الا اصول و قواعد نه در آن دوران خاص صددرصد پذیرفته شده بود و نه در دورانهای بعد، ارزش و اهمیت شان را از دست دادند. لافونتن، مولیر، کورنی، و دیگران در همان سالها و در اوج پیروزی کلاسیسیسم، چه با طنز و چه با خشم، به جنگ این قواعد می رفتند... در عوض نویسندگان متعددی، از گوته گرفته تا موسه و بودلر، و حتی نمایشنامه نویسان و منتقدان غیرفرانسوی (مانند استریندبرگ، بکت، و تی.اس. الیوت) این اصول و قواعد را به گرمی ستوده اند. اینک به قسمتی از این اصول و قواعد اشاره می کنیم:

#### جستجوی تعادل و کمال

فرق اساسی که کلاسیسیسم با جریانهای پیش و بعد از خود دارد، جستجوی تعادل درونی و عمیق است بین جوهر ذهنی یا عاطفی اثر ادبی و قالبی که اثر در آن ارائه می شود. در میان نیروهای پرحرج و مرج عشق و عاطفه و ذهنی که ناظر بر آنها است و اگر هم نتواند بر آنها پیروز شود، در مسیر معینی هدایت شان می کند. گاهی خواسته اند که این تعادل را به معنی "سلامت" تعبیر کنند؛ گوته در سخن معروف و ناموفقی "کلاسیسیسم" را "سالم" و "رومانتیسیم" را "بیمار" خوانده است. البته او بدش نمی آمد که پس از آن همه طوفانهایی که بهترین الهام هایش را مدیون شان است، فکر کند که به چنین صفای اولمپی دست یافته است. اما باید گفت که این حرف او از نوعی خودستایی و نیز احتیاط کاری بورژوازی خالی نبود.

اما حقیقت پیچیده تر است. روانشناسی جدید به ما آموخته است که سرکوب کردن جنون هایمان و بی نظمیها و عصیانهای مخفی مان، در عین حال می تواند هستی مان را زهرآلود کند. حتی در عصر طلایی

وقتی سخن از وجود اصول و قواعد دقیق برای مکتب کلاسیک به میان می آید توجه به یک نکته ضرورت دارد: ادبیات کلاسیک قرن هفدهم، ادبیات مردمی و مورد توجه همه طبقات نیست. این ادبیات، ادبیات گروه اجتماعی نسبتاً محدودی است در دربار و شهر، و مخاطبانش معمولاً مستمعین خبره ای هستند. آوردن بعضی موضوع های مهم در تناثر کلاسیک ممنوع است از قبیل بحث تند سیاسی، مخالفت با مذهب و آوردن سخنان الحادی و غیره. اما نباید تصور کرد که همه نویسندگان دوران به این دستورات گردن نهاده اند. نویسندگان دوران کلاسیک مانند کورنی و پاسکال تا سن سیمون هر کدام عصیانگری به سبک خود بودند و پایه گذار سبک خاص خود؛ اما این عصیان آنها بر ضد نظام موجود نبود. نویسنده هرگز نمی خواست مثل رومانیکها خود را از دیگران جدا کند و ساز دیگری بزند. همان طوری که ژید بارها گفته است، هنرمند کلاسیک هرگز تلاش نمی کند که شخصیت خود را نجات دهد تا بعد بکلی گم کند. این ادبیات بزرگ ترین امتیازی که بر سایر جریانهای ادبی اروپا دارد این است که اجتماعی و همصدا است و به همین سبب بیشترین موفقیت آن در عالم تناثر است که می خواهد همیشه طرف خطابش مردمی باشند که در یکجا گرد آمده اند.

دو نکته ای در باره کلاسیسیسم مایه ایجاد سوء تفاهم می شود، نخست وجود اصول و قواعد است، چنانکه گویی نویسنده، دست و پایش با زنجیر این اصول و قواعد بسته است. و دیگر تقلید از نویسندگان دوران قدیم است چنانکه گویی کلاسیکهای فرانسوی نسخه برداران مطیع آثار گذشتگان بوده اند. این پیشداوریها را معمولاً عصیانگران رومانیک فرانسه،

حتی شاعران متصنع نیز ادعا می کنند که آثار شان موافق طبیعت و عبارت از نقاشی طبیعت است.

ولی تقلیدی که کلاسیکها از طبیعت می کنند با روش دیگران فرق دارد و قابل بحث است: آیا تقلید از طبیعت باید مانند عکاسی عیناً و با دقت انجام گیرد؟ نه! باید از نقوش درهم طبیعت، جوهر هر چیز خوب و بد را بیرون کشید و این جوهر مشخص کننده را به نحوی که مطابق با حقیقت و واقعیت باشد، به صورت کامل بیان کرد. این اثر مشخص کننده باید از زوائد و مطالب اضافی مجزا شود و به تنهایی خودنمایی کند. هنرمند باید حالتی را که می خواهد نشان دهد، به جای تقلید جزئیات آن با چند عبارت کوتاه و قوی بیان کند، و در حقیقت باید به طبیعت فرمان دهد که بهتر از هر موقع دیگری جلوه کند. یعنی هنرمند کلاسیک به جای نقاشی طبیعت، صورت کاملتری از آن می سازد و آن را با آرمانها و آرزوهای بشریت توأم می کند.

و باز سوال دیگری پیش می آید: از خود می پرسیم آیا هنرمند کلاسیک در نظر دارد همه آن چیزهایی را که در طبیعت وجود دارد بیان کند؟ هنرمند کلاسیک تمام طبیعت را نمی خواهد تقلید کند. او فقط در صدد تقلید طبیعت انسانی است زیرا هنوز قرن هفدهم، طبیعت خارج، یعنی آن طبیعت زنده و جالب و رنگارنگی را که باید در آینده ژان ژاک روسو کشف کند شناخته است و به آن توجهی ندارد. سنت اورمون *Saint- Evermond* نویسنده قرن هفدهم در این باره چنین می گوید:

"گفتاری که در آن فقط از درختان، رودها، چمنزارها، کوهها، و باغها سخن رود، اثر رخوت آوری در ما دارد یا حداقل، لذت تازه ای در ما ایجاد نمی کند، اما آنچه از بشریت گرفته شده است، از قبیل تمایلات و محبتها و تاثیرات، طبیعتاً در اعماق روح ما نفوذ می کند و احساس می شود، زیرا زانیده طبیعت واحدی است و به آسانی از روح هنرمند به روح خواننده یا تماشاگر منتقل می شود."

خردگرایی و تجربه گرایی انگلستان قرن هجدهم، بیماری بیشتر از دوران رومانتیکها وجود داشته است: بیماری عصبی، مالیخولیا، و انحرافات جنسی. نویسندگان دیگری بودند که توانستند قبول کنند که نیروی جوانی شان را تلف کنند و به دنبال کمال مطلوبی خیلی بالا تر اوج بگیرند و صاعقه زده فرو بیفتند. این قبیل آدمها را بیشتر بین رومانتیکها می بینیم. *نووالیس، هولدراین، ژان پل، شلی، نروال* نمونه های آنها هستند. حال و هوای آنها، حال و هوای نگرانی و کشش به سوی ناتمام ماندن است و همان طور که موسه می گوید، بی نهایت آنها را رنج می دهد، همان طور که حتی *لامارتین* و *هوگو* را دچار اضطراب کرده است. البته کلاسیکها هم در لحظاتی همین اضطراب را احساس کرده اند و همان آرزوها در دلشان پیدا شده است، اما کوشش کرده اند آن را تابع ضرورتهای بالاتری بکنند و آن ضرورتها عبارت است از احتیاج به تسلط آرام بر خویشتن و آن شادمانی که نویسنده از زندانی کردن رویای خود در قالب کمال یافته ای احساس می کند و بیشتر از این که به فکر "بی نهایت" باشد به "کمال" می اندیشد.

#### تقلید از طبیعت

قبل از رعایت هر قانون یا قاعده دیگری آنچه نویسنده کلاسیک باید در نظر بگیرد، تقلید از طبیعت است. *بولو در فن شعر* خود می گوید:

"حتی یک لحظه هم از طبیعت غافل نشوید."

(فصل سوم)

اما نکته قابل توجه در اینجا است که بنیادگذاران سایر مکاتب نیز ادعای تقلید از طبیعت را دارند. مثلاً *ویکتور هوگو* پیشوا رومانتیسم، در حالی که به مخالفت با کلاسیسیسم برخاسته است و می خواهد اساس آن را در هم بریزد، اراده می کند که فرمانروایی طبیعت را مستقر سازد و می گوید: "پس طبیعت! طبیعت و حقیقت!" سپس *زولا* وقتی که *ناتورالیسم* را بنیاد می نهد، ادعا می کند که طبیعت را به عنوان چیز تازه ای در ادبیات آورده است.



در مورد طبیعت انسانی نیز باید از خودمان بپرسیم که آیا هنرمند کلاسیک می خواهد صفات پست را هم که ساختگی نیست و در طبیعت او وجود دارد بیان کند؟ "بوالو" از این کار نیز خودداری می کند. آئین کلاسیک ادبیات را از نشان دادن صفات پست انسانی منع می کند، زیرا عقیده دارد که این صفات در حیوانات نیز وجود دارد و صفاتی که ما را از حیوانات مشخص ساخته و انسان نموده است خیلی بالاتر از اینها است و باید به تشریح و توصیف آنها پرداخت. حیوانات اسیر غرایز و انسان حاکم بر حیوانات است. مخصوصاً از صفات انسانی، آن صفاتی را باید تشریح کرد که زودگذر نیست بلکه مداوم است. این صفات مداوم در روح انسانی وجود دارد: عشق و حسد و خست و غیره از این قبیل است و همین قسمت کلاسیسیسم است که آن را *رنالیسم*، که ممکن است قسمتهایی از زندگانی اجتماعی عصر معین یا محیط مخصوصی را تشریح کند، دور می سازد.

#### تقلید از قدما

طبیعت بطور مستقیم و بی واسطه قابل تقلید نیست، زیرا هیچیک از سرمشقهایی که طبیعت در معرض دید بشر گذاشته است، دارای مشخصات کامل و بی نقص زیبایی نیست. در این میان قدما توانسته اند از میان این مظاهر طبیعت، بهترین و مناسب ترین آنها را انتخاب کنند و در آثارشان به طرز شایسته ای بیان نمایند. هنرمند کلاسیک می گوید که زیبایی جاودانی را باید در آثار قدما جستجو کرد و در این باره اصل مسلمی را که به آن اعتقاد دارد چنین بیان می کند:

آثار تازه ای که به وجود می آید ممکن است خوب باشد یا بد. اغلب این آثار دیر یا زود فراموش می شوند اما فقط شاهکارهای تردید ناپذیری مانند *Eneide* اثر *ویرژیل* و *ایفی ژنی* اثر *Iphigenie* اثر *اورپیید Euripide* است که می تواند پس از گذشتن دو هزار سال باز هم مورد ستایش باشد. پس این آثار به سبک شایسته ای

نوشته شده است و کسی که می خواهد اثرش زنده بماند باید از آنها تقلید کند بنابراین باید موضوع و نوع، و مخصوصاً سبک و تکنیک آنها را تقلید کرد (نا گفته نماند که راسین از اورپیید و لافونتین از ایزوپ *Esopé* تقلید کرده اند.) البته این تقلید را نباید نوعی بردگی شمرد، بلکه عبارت از رعایت قانون و روش معینی است و هر هنرمندی به خودی خود ارزش جداگانه ای دارد و هنرهای تازه تری می تواند داشته باشد. پس وقتی که نویسنده ای از قدما تقلید می کند، اگر بخواید که اثر پرارزشی بوجود آورد، احتیاج به چیز تازه ای دارد و آن "غور و تعمق" است. هر نویسنده کلاسیک مانند لابیرویر تکرار می کند که: "همه چیز گفته شده است." اما در عین حال آن *Alain* می گوید: "نکته جالب زندگانی بشر این است که همه چیز گفته شده ولی هیچ چیز کاملاً درک نشده است." از اینرو حقایق باید در هر دوره ای تکرار شود.

وقتی که آثار نویسندگان قدیم را می خوانیم می بینیم همان طور که *دیدون Didon* قهرمان *ویرژیل* و یا *آندروماک Andromaque* قهرمان *اورپیید* عاشق شده اند، در قرن هفدهم نیز به همان صورت عاشق می شوند. پس باید گفت که قلب عشاق عوض نشده است. راسین "ایفی ژنی" را از *اورپیید* تقلید کرده و در مقدمه ای که بر آن نگاشته است چنین می نویسد:

"آنچه از اورپیید و همچنین از هنر تقلید کرده بودم، در صحنه تئاتر ما تاثیر نیکویی بخشید و تاثیر به من نشان داد که ذوق سلیم همیشه ثابت است و در هیچ قرنی با قرن دیگر فرق نمی کند و ذوق پاریس با ذوق آتن تطبیق کرد. تماشاگران من به دیدن چیزهایی که زمانی اشک از چشم مردم دانشمند یونان قدیم سرازیر می کرد، دچار هیجان گشتند."

#### "اصل عقل" یا احساس

اما نقد قرن بیستم لحن ملایم تری را به کار می برد و ادعای آن مقررات خشک و انعطاف ناپذیر را که چهره این جریان ادبی و هنری را مشوب کرده بود، عملاً کنار گذاشته است. چنان که در عبارات بالا

زمام اختیار خود را به دست دل دیوانه نمی سپارد، شخصیت‌های دیگر رمان مانند او از عشق نمی ترسند و تسلیم آتش درون خود هستند که حتی زندگی شان را می سوزاند. اما همین قهرمانان تراژدی و رمان کلاسیک، در عین حال تحلیل گران روشن بین احساسات خود هستند. و شاید در این مورد بهترین سرمشق را از مونتنی گرفته باشند. او که در تتبعات خودش غرابی را از نوع آثار نویسندگان باروک آزموده بود، در عین حال با توسل به همه تجارب خودش از تاریخ و زندگی اقوام مختلف و تحلیل روحیه انسانان گوناگون، مردم را به هشدار "خود را بشناس" به اندیشه عقل گرایی تشویق می کرد. این روش سقراطی در عین حال راه زندگی را به همه مردم یاد می داد. شاید مشخص ترین اظهار نظر او در این باره در یکی از مقالات جلد سوم تتبعاتش باشد که می گوید پیوسته در مسیر عقل پیش برویم، و اضافه می کند که البته زندگی به شور و هیجان و لذت و شهوت و غیره نیز احتیاج دارد، اما "من برده هیچکدام آنها نمی خواهم باشم مگر برده عقل".

پس از تتبعات مونتنی اثر دیگری که تقلیدی از آن شمرده می شد در باره فرزاندگی (De la Sagesse اثر پی یر شارون P. Charron بود که در سال ۱۶۰۶ منتشر شد. در این کتاب نیز که تاثیر فراوان در طرز تفکر عصر خود داشت، شارون ادعا کرده بود که راه خوشبختی فرد و نظم جامعه در این است که هر کسی خود را بشناسد. تاثیر فلاسفه دیگری از قبیل گاسندی Gassendi (۱۵۹۲-۱۶۵۵) و لاموت لویه La Mothe Le Vayer (۱۵۸۸-۱۶۷۲) نیز در طرز تلقی نویسندگان کلاسیک قابل توجه بود، که بحث از آنها در حوصله این مقال نیست.

آموزنده و خوشایند

به عقیده صاحب نظران کلاسیک، تنها تجسم زیبایی برای تکمیل یک اثر هنری کافی نیست، بلکه اثر هنری در عین حال باید آموزنده و دارای نتیجه اخلاقی باشد. اما باید دانست که کلاسیسیسم مکتب و عظمت و خطابه خشک نیز نیست، بلکه یک مکتب اخلاقی حذفاصل بین درس و تعلیم محض و بازی تفریح ساده است، و

دیدیم، معمولاً تا اوایل قرن بیستم کلاسیسیسم را با خردگرایی دکارتی همانند می کردند؛ البته از لحاظی خود دکارت این زمینه را فراهم ساخته بود، زیرا با قید این که عقل بین همه مردم جهان به تساوی تقسیم شده است خواسته بود که از آن، فرهنگی جهانی و پایه ای برای علوم و نظم دنیا فراهم کند. اما بعضیها دکارت را تا حدی اهل کشف و شهود می دانند و به طوری که زندگینامه نویسنش می گوید، این فیلسوف در سال ۱۶۱۹ رویایی عجیب (شاید در بیداری) دید که شاید مسیر فلسفی او را تعیین کرد. اندیشه دکارت از چند لحاظ، خردگرایی غالبی است که جاه طلبانه از پیروی ساده خرد فراتر می رود. از سوی دیگر اگر فلسفه دکارت پس از مرگ او در ۱۶۵۰، سخت ستوده شده است، بیشتر در انگلستان و هالند و سویدن و آلمان بوده است تا در فرانسه که با مخالفت‌هایی روبرو بود. وقتی که کارتزیانیسم رواج یافت پاسکال، رتز، مولیر، و لاروشفوکو، هر کدام عقاید شان ساخته و پرداخته شده بود و هیچکدام از دکارت تاثیر نپذیرفتند. حتی لافونتن و راسین نیز تحت تاثیر دکارت نبودند. در قرن بعد که در انگلستان آن را "عصر خرد" Age of Reason می نامند، ایمان به عقل برای مدتی عقیده راسخ و پرشور شد. در واقع، تقریباً تمام اخلاقیون، نمایشنامه نویسان و شاعران فرانسوی که به کلاسیک معروف بودند، ادعای خردگرایی و دادن نظام خردگرایانه به زندگی را مسخره می کردند. کارتزیانیسم را که روش انتزاعی و بیشتر به هندسه نزدیک بود، چندان مناسب حال ادبیات و هنر نمی دانستند و آن زیبایی و ظرافت ناگفتنی را که در آثار باستانی وجود داشت و جوهر ابدی آثار ادبی بود، بر خردگرایی دکارت ترجیح می دادند.

نویسندگان نیمه دوم قرن هفدهم روحیه تحلیل را جایگزین خردگرایی خشک کردند. آنها می دانستند که شور درون مقاومت ناپذیر است و احساسات آدمی گول زننده و گونه گون است. "ارمیون"، "روکسان"، و "فدر" (قهرمانان آثار کلاسیک) مانند ژولیت شکسپیر، افسون شده اند. اگر شاهدخت کلو

های آنان در حقیقت تعبیر و تفسیر آن عبارت است. عبارت ارسطو چنین است:

"شکی نیست که اثر شاعر از آن چیزی که اتفاق افتاده است بحث نمی کند، بلکه از آن چیزی سخن می گوید که وقوع آن بر حسب ضرورت یا "حقیقت نمایی" امکان دارد. یعنی فرق شاعر و مورخ این نیست که اولی گفته اش منظوم باشد و دومی منثور، بلکه فرق اصلی شان این است که مورخ از آنچه اتفاق افتاده است بحث می کند و شاعر از آنچه می توانست اتفاق بیفتد... شعر پیوسته از کلیات بحث می کند و تاریخ از جزئیات. "کلی" آن چیزی است که هرکسی، مطابق مشخصات روحی خود و بر حسب ضروریات یا حقیقت نمایی می تواند آن را بگوید یا انجام بدهد. شعر بر روی این زمینه اسامی خاص می نهد. و "جزئی" آن است که مثلاً "آکیبیاد" انجام داده است، یا نسبت به او اعمال کرده اند."

این نظریه "حقیقت نمایی" که آنرا از "حقیقی" و "ممکن" جدا کرده اند، بعدها بوسیله محققان ایتالیایی تفسیر و تشریح شده و محققان فرانسوی این اصل را از آنان فراگرفته اند. چنانکه بعداً "شاپلین"، نویسنده کلاسیک، "کورنی" را به این عنوان که موضوع نمایشنامه "لوسید" او، در عین "ممکن" و "حقیقی" بودن، حقیقت نما نیست، عیب می کند. "دوبریاک" در سال ۱۶۵۷ در باره رعایت این اصل در تئاتر چنین نوشت:

"حقیقت نمی تواند موضوع نمایش باشد، زیرا چه بسیار چیزهای حقیقی که نباید بمعرض تماشا گذاشته شود... ممکن نیز نباید موضوع تئاتر قرار گیرد زیرا خیلی چیزها اجرایش امکان دارد اما نمایش دادن آنها مضحک خواهد بود... پس در این میان فقط چیزهای "حقیقت نما" است که می توان شعر نمایش را زمینه آنها ساخت."

همانطور که گفته شد اثر هنرمند باید آموزنده باشد. برای رهنمایی مردم به سوی شرافت و مزایای اخلاقی، فقط بیان مسایل "حقیقت نما" است که می تواند مورد استفاده شاعر قرار گیرد، نه ذکر وقایع حقیقی.

روشی که برای این آموزشها اتخاذ می شود باید برای مردم خوشایند باشد. فصاحت و بلاغت بوسونه، مخصوصاً در مرثیه هایی که گفته است چنین منظوری را تامین می کند. لوکرس *Lucrecc* می گوید: "داروی تلخ را به کودکان در جامی می دهند که اطراف آن را شیرینی مالیده باشند، زیرا کودک به شیرینی سرگرم می شود و دارو را می خورد". به طور کلی همه هنرمندان کلاسیک معتقدند به این که اثر هنری باید در زیر ظاهر زیبای خود دارای یک جنبه اخلاقی باشد که جوهر اصلی آن اثر و دلیل ایجاد آن شمرده شود.

### وضوح و ایجاز

اثر کامل هنری است که روشن و واضح باشد. وضوح و سادگی عبارت از این نیست که اثر فقط از طرح سطحی و ساده ای تشکیل یافته باشد، بلکه عبارت از این است که جمله ها با دقت و ظرافت هنرمندانه ای تنظیم شود و از کلمات نا مفهوم و زاید تصفیه گردد. زبان کلاسیک وسیع نیست و کلمات محدودی دارد. می گویند که "راسین" در آثار خودش بیشتر از هشتصد کلمه بکار نبرده است. هنرمند کلاسیک در استعمال اصطلاحات بسیار سختگیر و مقید است و کلمات متعدد و غیرمصطلح بکار نمی برد.

همچنین قاعده مهم سبک، در مکتب کلاسیک، این است که مطالب بیشتتری با حداقل کلمات ممکن بیان شود. نمایشنامه ای که دوهزار بیت داشته باشد و اندرزی که به سه سطر برسد طولانی شمرده می شود. آثار هر نویسنده باید در یک یا دو جلد جا بگیرد. فقط باید برای بیان مطلبی نوشت، همان طور که ولتر می گوید: "هیچ چیز بی فایده ای نباید گفت."

### حقیقت نمایی *Vraisemblance*

"حقیقت نمایی" در میان اصول مکتب کلاسیک بر هر اصلی مقدم است. ارسطو در فصل نهم "فن شعر" عبارتی را به بیان این مطلب اختصاص داده و نویسندگان قرون بعد، همه تعریفهایی را که در این باره آورده اند از آن عبارت اقتباس کرده اند و گفته

در هنر، حقیقت نما آن چیزی است که عقاید عمومی در باره آن متفق است. از اینرو نویسنده کلاسیک باید وقتی هم که شخص معینی را به عنوان قهرمان اثر خود انتخاب می کند، آن خوی او را موضوع اثر خود قرار دهد که برای اشخاص هم تیب او جنبه کلی دارد و الی انتخاب خوی استثنایی او، مثلاً "خشم آشیل" به عنوان مایه اصلی اثر، بهیچوجه شایسته نیست.

### برازندگی (Bienseances) Decirum

برازندگی یکی از اصطلاحات اساسی زیبایی شناسی کلاسیک است. این اصطلاح معادل کلمه لاتینی Decirum و سخت مورد علاقه فن بلاغت لاتین است. کلمه دکوروم را معمولاً ناشی از "هنر شاعری" هوراس می دانند اما جالب توجه اینکه هوراس در سراسر این نامه منظوم حتی یکبار هم این کلمه را بکار نبرده است؛ زیرا در واقع "برازندگی" خلاصه مجموعه دستورالعملهایی است که هوراس در نامه خود پیشنهاد می کند. اما سیسرون در جلد سوم اثر معروف خودش در باب خطابه (De oratorium) از آن سخن گفته است. کلمه با اندیشه های انجمنهای هوماتیستی قرن شانزدهم شرح و تحلیل شده است و نظریه پردازان ادبیات کلاسیک، بخصوص شاپلین (در سالهای ۱۶۳۰-۱۶۴۰) آن را جزو اصول مکتب کلاسیک مطرح کرده اند، مفهوم برازندگی ظنین دوگانه ای دارد: اخلاقی و بلاغی. لایبرویر می گوید: "چیزهای زیبا معمولاً نابجا نمی افتد. برازندگی مایه کمال می شود و از عقل برازندگی می زاید." آنچه در روابط اجتماعی و زندگی روزمره مردم مراعات می شود، در جهان اندیشه نیز کارساز است. باز هم لایبرویر می گوید: "هرگز در نماز خانه ای آهنگ رقص شنیده نمی شود یا در مراسم دعای کلیسا آهنگ تئاتر." رعایت برازندگی برای نویسنده، نه تنها حفظ ظاهر آراسته اثر، بلکه در درجه اول توجه به این نکته است که ادبیات به حد یک بازی ذوقی تنزل نکند، یا راحت تر بگوییم، هیچ چیزی نابجا نیفتد. یعنی همه چیز مناسب با قراردادهای یک "نوع ادبی"، با روحیات یک شخصیت و حالت خاص یک موقعیت (برازندگی درونی) و متناسب با تفاهم یا حساسیت

گروه تماشاگران (برازندگی برونی). بدینسان برازندگی از مفهوم قواعد چندان جدا نیست و نقش مهمی در شناخت ارزش تئاتر باستانی بازی می کند. (در سال ۱۹۷۴، راپین Rapin در کتابی با عنوان اندیشه هایی در باره بوطیقای ارسطو چنین نوشت: "آنچه مخالف قواعد زمانه، آداب و اخلاق و احساسات باشد، بیانش مخالف برازندگی است.")

بدینسان "برازندگی" در اغلب مواقع، با اصول "حقیقت نمایی" و "تناسب" در هم می آمیزد: حقیقت تاریخی اغلب دلخراش است و نویسنده باید آن را ملایمتر کند تا مراعات برازندگی را کرده باشد. "تناسب" مربوط به اشخاص نمایش است و حال آنکه برازندگی با تماشاگران سر و کار دارد. وقتی که تناسب، رسوم و عادات و آداب زمانه و محل حادثه را در نظر می گیرد، برازندگی به عقاید و آداب و اخلاق مملکت در روزگاری که نمایش در آن به صحنه می آید، نگاه می کند.

این اصل در تمام اصول دیگر مکتب کلاسیک دخالت دارد و در صورت عدم رعایت آن، همه اصول دیگر ارزش کلاسیک خود را از دست خواهند داد.

### قانون سه وحدت

منظور از "قانون سه وحدت" وحدت موضوع، وحدت زمان و وحدت مکان است که از اصول مهم مکتب کلاسیک شمرده می شود و از ادبیات یونان و آثار ارسطو به ارث مانده است. نویسندگان کلاسیک به پیروی از پیشوایان یونانی خود عقیده داشتند که در هر اثر ادبی باید این وحدتها باید مراعات شود و اثری که فاقد این سه وحدت باشد نمی تواند مورد قبول هنرمندان کلاسیک واقع شود. در این جا هر یک از این سه وحدت را جداگانه مورد بحث قرار می دهیم:

### وحدت موضوع Unite d' action

وحدت موضوع عبارت از این است که حوادث فرعی و اضافی داخل حادثه اصلی نشود و حادثه نمایشنامه از شاخ و برگهای خارجی و وقایع زاید بری باشد. "وحدت موضوع" را ارسطو در "فن شعر" خود بیان کرده است. نخست می گوید که وحدت موضوع

بهیچوجه فقط با انتخاب یک نفر بعنوان قهرمان داستان حاصل نمی شود زیرا در زندگی یک نفر ممکن است چندین حادثه گوناگون اتفاق بیفتد. سپس از گفته خود چنین نتیجه می گیرد.

"افسانه (Fable)... فقط باید یک حادثه (موضوع) کامل را بیان کند. همه قسمتهای این موضوع چنان باید کنار هم چیده شده باشد و چنان وحدتی تشکیل دهد که کوچک ترین قسمت آن را نتوان تغییر داد یا حذف کرد. زیرا آن مضمونی که هم بتوان در مطلبی وارد کرد و هم بدون لطمه خوردن به مطلب از آن حذف کرد، جزو آن مطلب نیست."

این اصل در ثلث اول قرن هفدهم مایه کشمکشهای فراوان شد ولی رفته رفته نویسندگان کلاسیک بر این اصل تکیه کردند و شرح و تأویل هایی بر آن نوشتند و بعنوان اصل مسلمی قبول کردند که هر اثری باید فقط یک حادثه از زندگی قهرمان را بیان کند، حادثه ای که قسمتهای مختلف آن کاملاً بهم مربوط باشد.

در سال ۱۶۶۰ "کورنی" نظر شخصی خود را به این اصل اضافه کرد و گفت که وحدت موضوع در کمدی عبارت از وحدت "مانع" (Obstacle) و در اثر تراژیدی عبارت از وحدت "تهلکه" (Peril) است. و به این ترتیب در باره تمام انواع آثار ادبی دیگر نیز تعمیم خواهد یافت.

#### وحدت زمان *Unite d' temps*

وحدت زمان نیز از ارسطو به یادگار مانده است. ارسطو می گوید: "تراژیدی می کوشد که تا حد امکان خود را در یک شبانه روز محصور کند و یا حداقل از این حدود تجاوز ننماید." نمایشنامه مطلوب آن است که مدت وقوع حادثه آن تقریباً معادل همان مدتی باشد که برای نمایش دادن آن لازم است. زیرا جا دادن حادثه سالها و قرنهای در یک نمایشنامه سه چهار ساعتی طبیعی نیست و دور از "حقیقت نمایی" است و عدم تناسب زمان نمایش با زمان واقعی حوادث تراژدی را از صورت عادی خارج می سازد.

#### وحدت مکان *Unite d' lieu*

در باره "وحدت مکان"، ارسطو چیزی نگفته است، بلکه وحدت مکان را در سال ۱۴۵۵ "مگی" Maggi، منتقد ایتالیایی مطرح کرد. منتقد مزبور این اصل را از اصل "وحدت زمان" نتیجه گیری کرده و گفته است که اگر مدت نمایش کوتاه باشد ولی مکانهایی که حوادث در آن اتفاق می افتد متعدد و دور از هم باشند تراژدی جنبه طبیعی خود را از دست می دهد. از اینرو تا حد امکان حادثه باید در مکان واحد اتفاق بیفتد. تراژدی وقتی موثر می افتد که جمع و جور باشد و اگر حادثه آن بین زمانهای مختلف و مکانهای متعدد تقسیم شود، عاقلانه شمرده نمی شود.

وحدت مکان نخست چندان اجباری شمرده نمی شد و می گفتند: مکان واحدی که برای یک نمایشنامه در نظر گرفته می شود، ممکن است عبارت از یک جزیره، یک شهر و یا یک ایالت باشد و یا به قول کورنی "نقاطی که در ظرف ۲۴ ساعت بتوان بین آنها رفت و آمد کرد." ولی در سال ۱۶۳۵ "شاپلین" آن را کاملاً جدی و اجباری اعلام کرد و گفت که در سراسر نمایش هیچگونه تغییر دکوری جایز نیست.

بالاخره پس از سال ۱۶۶۰ پیروزی هر سه وحدت در عالم فکر و ادب قطعی شد.

#### چهارمین وحدت

"هوراس"، در آغاز "فن شعر" خود، وحدت چهارمی را نیز به این سه وحدت اضافه کرده است که عبارت از وحدت "لحن" (Ton) است. ولی اگر این وحدت مراعات گردد، یعنی در سراسر اثر فقط یک لحن بکار برده شود، آثار مختلطی از قبل "حماسی و کمیدی" Heroi- Comique یا "تراژدی و کمیدی" Tragi- Comique از شمار آثار کلاسیک خارج می شود.

مأخذ: مکتبهای ادبی  
تتبع و نگارش از هومر

این بحث ادامه دارد

# د پلار زیارت

ټول وارثان د بلې هدیرې مړې سپیڅلي او ښاغلي نه گڼي. دا ځکه چې دوي ټول یو له بله سره په جگړو کې مړه دی او اوس هر یو بل د جگړې په پیلولو پوره بولي .

په دې هدیرو کې په رښتیا هم گڼ کسان په سره کفانه مړه دي خو حیرانونکي او خندونکي خبره دا ده هغوی چې پخپل مرگ هم مړه دي پلویان او وارثان یې شهیدان او غازیان بولي او ددوي له قطاره یی نه راباسي.

مور نه هومره پیسې درلودې چې په دغو هدیرو کې دپلار د قبر لپاره ځمکه په بیه راوښو او نه هم له هغو سره تړلي وو چې هدیرې یې خپل ملکیت دی. له یوې خوا دپلار د مړینې دروند غم او له بلې خوا په ډاگ دده دمړي پا تي کیدلو ټولې کورنۍ ته لویه اندیښنه را اچولې وه، له ویر او اندیښنو مو خوب تښتیدلی وو. د کورنۍ د هر غړي سترگه په شپو شپو سره نه وه ورغلي.

د هر چا سترگې له ډیرې بې خبرۍ او ژړا په مخ کې ننوتې وې، په ستونۍ کې غرونه بند وو لکه چا چې مو په مړۍ لاس ایښي وو سون مو له خولې نه را خوت. بېوسي او ناداري یوه ټکه او ددنیا شرم بله ټکه چې په مور رالویدلې او مور یی پوره زبېښلي وو. لار رانه ورکه او وارویار مو خطا وو. نه پوهیدو د غم دا دروند بار او شرم څنگه له اوږو ښکته کړو!

چې څنگه شپه او ټولو ورونو او خویندو د ما سختن لمونځ ادا کړ، ددې ستونزې د هوارې په لټه مو کورنۍ غونډه را وبلله.

د پلار د مړینې مې یوه اونۍ تیره شوې وه خو له بده مرغه نه توانیدو خاورو ته یې وسپارو. د دده د وصیت له مخې مو باید کلی ته وړی وای او پخپله پلارنۍ هدیره کې مو د کلیوالو په بدرگه خاورو ته سپارلی وای خو دکلی هدیره په چاودیدونکو رنگارنگ توکو ډکه وه. هره ورځ نه یوازې گڼ څاروی د هغې په لارو او غاړو الوتل بلکې ډیر مړی هم دې چاودنو له قبرونو دباندې راغورځول.

په ښار کې د هدیرو کمی نشته خو هسې چې زورواکو او شتمنو گڼ ښارونه او منصبونه رانیولې دي گردې هدیرې یې هم ملکیت گرځیدلې دي او هیچا، نه هغه وخت او نه اوس ددوی له اجازې او اجورې پرته هلته خپل مړي خاوروته سپارلی شي.

دلته هره هدیره خپل بیرغونه، سیمبولونه او رنگونه لري. د یوې هدیرې د مړو په قبرونو سرې جنډې راځوړندې دي، په بله سپین بیرغونه رپیري او ددریمې په قبرونو شني ټوټې باد رپوي. په قبرونو د شنو، سرو او سپینو جنډو برسیره په هره شناخته د هر مړي تصویر هم سلینس دی.

ددغو مړو په لویو او وړو عکسونو نه یوازې ټولې هدیرې ډکې دي، دې لویو او وړو عکسونو د ښار ټولې کوڅې او واټونه هم نیولي دي او د هر یوه له نا مه سره د شهید او غازي لقب هم په لویو او وړو تورو لیک دی. له دې جوتیري چې د دوی لویه برخه پخپل مرگ نه دی مړه یا چا وژلي او یا هم دوی څوک وژلي دي. ددې مړو

مشر ورور مي چي اوس يي مورن ته د پلار  
خاي نيولي وو په ورو خبري پيل كړي:

- پوهيږم چي دا به لوي پيغور او شرم وي چي  
د پلار نيکه پتي گرو يا خرڅوو خو چاره څه ده؟  
بله لار نه لرو.

خو خبره بي لا بشپړه نه وه چي بل ورور مو  
جلال په خبره كي ور ودانگل:

- په كوم كليوال به پتي گرو او يا واخلي، په  
دي شپو ورځو كي چي دلته په بناړ كي پيسي نشته  
په كلي كي هغو خورانو پيسي د كومه كړي؟

د مشر ورور سترگي بتي راووتي. خوله يي له  
حيرانتيا وازه پاتي شوه، نا بېره يي له خولي  
ووتل:

- دوكان څنگه؟

د دوكان په اوريدو مي ټول ورونه وترهيدل.  
لكه كار او د روزي دروازه چي بي په مخ وتړل  
شي او يا يي له لاس تياره مړي واخلي جمال  
ورور مي ور غبرگه كړه:

- دا څه وايي لالا له دوكانه خو روزي راځي دا  
راباندي څنگه دروي !! دا چي ودريري گيده په  
څه مړوي او دا لويه خيلخانه په څه شي ساتي؟

مشر ورور چي وارو پار بي خطا او د پلار  
دروند غم تري عقل، پوهه او سنجش وري وو  
دريم وړانديز وكړ:

- كور څنگه؟ دي كي څه وياست كه دا په چا  
گرو او مور د څه وخت لپاره كوم كرايي كور ته  
كده يوسو؟

دريم وړانديز ټول په فكر كي لا هو كړل، يو  
څه د ټولو زړه ومنله چي د پلار د قبر د رانيولو  
لپاره دا يوازيني لار ده چي ټول با يد غاړه ورته

كيزدي خو كشري ورور جميل لكه په بنوونځي  
كي چي ناست وي او له خپل بنوونكي پوښتنه  
كوي لاس پورته كړ:

- اجازه ده لالا زه څه ووايم.

لالا سر را پورته او كشري ورور ته ځير شو،  
سر بي د تا بيد او تصديق په بڼه وخوراوه. ورور  
مي هيښوونكي وړانديز وكړ:

- څه وياست كه پلار په همدې كور كي بنځ  
كړو؟

د جميل ورور وړانديز ټولو ورونو ته ټكان  
وركړ، ټولو اوږي وغورزولي. يوه بل ته مخ  
ورواراوه او له هر يوه لار ورکه شوه چي ددغه  
هيښوونكي وړانديز په غبرگون كي څه ووايي!! خو  
جميل ژر دا چوپتيا ماته كړه او دوي بي ځواب او  
بيړني غبرگون ته پرينبوستل.

- هيڅ فكر مه كوي ما په هر څه فكر كړئ.

ټولو په يوه ساه په حيرانونكي بڼه وويل:

- څنگه؟

ورور مي غاړه تازه كړه:

- د پلار په قبر زيارت جوړو.

زموږ ستر گي بيا ردي راووتي او خولي مو  
بيا وازي پاتي شوي، ټولو په حيرانتيا وويل:

- زيارت!!؟

- خود، ولي زموږ پلار ددي دومره زيارتونو  
له مړو له چا كم دي؟

مشر ورور مي لكه له لوپي اخلاقي ننگوني  
سره چي مخ شي ځمكه په سوک وو هله او له  
غوسي بي چيغه كړه:

قبر لپاسه مو د لویو او شنو جنډو تر څنگ د هغه لوی تصویر هم ودراره .

مورن پوهیدو چې درواغ وایو خو نه شرمیدو ځکه چې د یو بل د تیرایستني په دغو شپو ورځو کې د رښتیا په پرتله درواغ ښه چلیدل او بازار یی ښه روان وو. سمه ده چې مورن درواغ ویل او دنورو په څیر مو خلک گمراه کول او پخپله اختراع کې ریښتیني نه وو خو دومره بد احساس مو هم نه کاوه ځکه زمورن پلار که د ولي مرتبي او درجي ته نه و رسیدلی نو چا ته به په ټول ژوند کې بد هم نه وو رسولي او ټول عمر یی په دیانت او تقوا کې تیر کړی وو خو د نن سبا د زیارتونو ډیرو مرو یا پخپل لاس او یا پخپلو امرونو او فرمانونو ډیر بیگناه وگړي وژلی او د گڼو تباهیو د گناه بار یی په اوږو وړ.

اوس له هغې نیتي څو کلونه اوږی زما د پلار زیارت ته هره ورځ د شا وخوا کوڅو، لیرې او نږدې سیمو په سلگونو کسان رادرومي. او زما مرحوم پلار خدای (ج) ته واسطه گرځوي او له ده غواړی چې د ژوند ارمانونه او امیدونه یی پوره شي.

زما د ورور د دې نوښت په برکت مورن اوس نه یوازي د ټولې کوڅې کورونه رانیولي دي او کوڅه اوس زما دپلار په نامه یادیري بلکې د ښار ډیر مارکیټونه او تعمیرونه مو خپل ملکیت گرځیدلی دي. اوس مورن هم د نورو شتمنو او زورورو په څیر خپله ځانگړې کورنۍ هدیره لرو. چې په قبرو را ځورندې جنډې مو هم خپل ځانگړی رنگ او سیمبول لري.

سو تهال - لندن

د شپې یوه بجه د ۲۰۱۶ میلادی کال د اپریل ۲۳

- دوی خو ټول په درواغو او زور له خپلو مرو ولیان او غازیان جوړ کړي. مورن نه ددوی هومره زور لرو او نه ددوی هومره درواغجن یو چې د خلکو په سترگو کې خاورې وشیندو.

خو کشری ورور جمیل په سره سینه د خپل وړاندیز سپیناوی او ننگه وکړه:

- خو کله چې درواغ او غولونه عامه شي په داسې سودا او معاملو ټوله ټولنه اوږي او که څوک له داسې سودا پرهیز او ډده کوي نه به په کور کې ځای ولری او نه په صحرا. اوس مورن اړ یو لالا.

په مورنې چې له پيله یی د زامنو خبرې په ځیر څارلي رپ ولگید نا بیره لکه د لیونتوب حمله چې پرې راشي چیغه کړه:

- تاسې اوس غواړئ په خپل پلار سودا وکړئ. هغه تاسو ددې لپاره ستر او سړي کړئ؟ زه مې خپلې شیدې نه دربخنم .

او له دې سره یی ژړا او چیغو ته نور هم زور ورکړ او له پینډې او مرکې نیغه پا څیده.

مورن مې خواږې او بیرته را نغله. مورن تر نا وخته بحث و غزاوه او په داسې یوې پریکړې صلاح کیدل راته خورا گران کار وو خو جمیل مورن ټول په دې باوری کړو چې په کور کې د پلار خښول پر ځای کار او پریکړه ده.

مورن پخپل کور کې لوی قبر وکیند خو قبر ته د پلار له سپارلو د مخه مو په خپلو او پردیو کې آوازه گډه کړه چې پلار مې له اوږدې څپلې او د قران پا ک له تلاوته وروسته ساه ورکړې ده او د مرینې په شپه یی محمد رسول الله هم په خوب ورغلی دی. په څو ورځو کې مو دده ښکلي مقبره چمتو او لوي دیوالونه مو ترې را وگرځول. دده د



# عید قربان در غربت

شد چندان راضی نبودند و دایم پدر را نق می زنند که چرا این قدر دور خانه گرفته است! و پدر بیچاره همه این نق و فق ها را با شکیبایی تحمل می کند. وی نمی تواند به فرزندانش که از کودکی به زندگی اروپایی رو آورده اند و کم تر به زوایای تنگ زندگی مهاجرت علاقه می گیرند، بگوید که پول قرضه خرید (مارگیج) این خانه را هم با مشکلات فراوان تهیه می کند.

موقعیت خانه به تناسب سایر همسایگان استثنایی است؛ از طرف چپ به سرک موتررو، از رو به رو پارکینگ عمومی مردم محل، در عقب ساختمان همسایه با فاصله زیادی، با تعمیرری در حاشیه جانب مقابل خانه شان طوری موقعیت دارد که صدای یکدیگر را به مشکل می توان شنید. تنها زمانی که در حویلی (باغچه) قرار داشته باشند هم قابل رویت اند و هم گفتگوی شان قابل شنید است. و اما یگانه همسایه در به دیوار در سمت راست خانه شان، به اصطلاح دیوار شریکند و صدا، بخصوص در هنگام خاموشی شب به وضوح شنیده می شود.

به هر صورت، امسال، بعد از مشوره با دوست و آشنا و آگاهان مسایل دینی به این نتیجه رسید که باید قربانی بدهد.

یک روز پیش از عرفات قیوم و خانمش به قریه ای که برایش نشانی گفته بودند و حدود پنج مایل از خانه شان فاصله داشت رفته و از قصاب محل نشانی فارم مطلوب را جویا شد.

ملاقات با فارمدار خود قصه جداگانه دارد.

روز اول عید قربان بود. قیوم برای نخستین بار، بعد از دوازده سال اقامت در مهاجرت (غربت) فکر می کرد "قربانی" بالایش گشته است و بدین منظور آمادگی لازم را برای "قربانی" گرفته بود.

یک هفته پیش با پرس و جو از در و همسایه و دوست و آشنا، بالاخره توانست بفهمد که گوسفند زنده را از کجا به دست آورده می تواند، بهتر گفته شود، به هدف قربانی خریده می تواند!

تازه یک سال می شد که بعد از کار و زحمت زیاد، و بعضاً طاقت فرسا در ملک مسافرت؛ از توزیع ورقه های تبلیغاتی موسسات تجارتي گرفته تا پیتزا رسانی و پیتزا فروشی، بالاخره به شغل مطلوب خود، که درصد بیشتر هم میهنانش در این شغل مصروفند، به درجه مینی کپ درایوری (راننده تکسی) ارتقا کرد و توانست صاحب یک دربند حویلی شیک دست دوم قابل ترمیم، سه اتاق خوابه ( یک سالون بزرگ پذیرایی، با آشپزخانه و تشناب در منزل اول و سه اتاق خواب و شاور در منزل دوم) شود، و نقل مکان کند.

قصه بوری کوبی باشد برای بعد!

خانم قیوم، با وجود فاصله زیاد خانه شان تا شهر و دوری از دوستان و آشنایان، از اینکه بعد از سالها بی خانگی صاحب سرپناه شخصی شده اند خوش بود، اما پسر و دختر جوانش، که اولی به یونیورسیتی و دومی در کالج درس می خوانند از این که بیشتر وقت شان در راه رسیدن به درس سپری می شود و فرصت دیدواید با دوستان کم می

کرده بود گذاشت و با عجله به جانب خانه حرکت کرد.

حال مرحله بعدی و نسبتاً حساس رسیده بود. گوسفند را چگونه، و به دور از چشم کنجکاو همسایه های "فضول!" و رهگذران تصادفی به باغچه داخل کرد و به محل مورد نظر رساند؟

قیوم به خانمش گفت از موتر پیاده شود، دروازه حویلی را باز نگهدارد و ترصد کند تا کسی در کوچه و در عقب کلکین های همسایه ها نباشد!

خانم چنان کرد. کارها به خوبی و بدون جنجال پیش می رفتند. گوسفند نذری، بدون آن که از جانب کدام چشم بیگانه ای "نظر" شود (در مسیر راه گوش چپ گوسفند را با رنگ سرخ اسپری کرده بودند) به خیر داخل محوطه حویلی شد. در همین لحظه، گوسفند با دیدن انبوه سبزه های تازه درو شده که به غرض تغذیه وی در گوشه باغچه انباشته شده بود ناگهان صدایی از شادی کشید و "بع، بع" بلندی سر داد.

در این جا بود که دل از دل خانه قیوم کنده شد. وارخطا به سوی پنجره همسایه ها نگاه می کرد. از بخت نیک آنها و یا از برکت عید قربان کسی در این وقت روز در خانه یگانه همسایه بغلی نبود. قیوم نفسی به راحت کشید و گوسفند گوش سرخ را به طرف ساختمان مخروبه ای که، شاید سی سال پیش، حین ساختمان این خانه برای گاراج موتر در نظر گرفته شده بود، اما اکنون به صورت متروک و بدور از استفاده بود، هدایت کرد و برای اینکه جلو بع بع بی جای وی را گرفته باشد یک بغل خوراکی در برابرش گذاشت.

زن و شوهر خود را به داخل اتاق نشیمن رسانده و بالای کوچ چرمی خوش قواره ای که هنوز ششماه از عمر آن نگذشته است انداختند و نفسی به راحت کشیدند.

فارمدار اول از وی هدف خرید گوسفند را پرسید، بعد در مورد محل و نحوه نگهداری سوالهایی کرد و بالاخره سرتفیکت لازم را تقاضا کرد.

وی به همه پرسشها پاسخهایی ته و بالا داد اما در ارایه تصدیقنامه (سرتفیکت) نمی دانست چگونه گریز کند!

بعد از من و من کردنها و پس و پیش رفتنها، در آخر دل را به دریا زد و به صاحب فارم "وعده دروغ" داد که، سرتفیکت را در خانه فراموش کرده و اگر جناب عالی اعتماد کنند، یا جنس آن را تا فردا حاضر خواهد کرد و یا هم برایشان ایمیل خواهد نمود.

صاحب فارم که آدم با پرنسیپ معلوم می شد و نمی خواست اصول و مقررات را نقض کند و تا تصدیقنامه را نبیند از ارایه جنس خودداری خواهد کرد، اما در برابر سماجت و یکدنگی خریدار و گردن پت وی بالاخره نرم شد و گوسفند را در ازای پول معین به وی تسلیم کرد.

بدین ترتیب مرحله اول "قربانی" به خیر گذشت.

فارمدار که در عین زمان از مدافعان گروه دفاع از حقوق حیوانات نیز بود از خریدار تقاضا کرد تا در انتقال سالم و مطلوب (متناسب با جایگاه گوسفند) نورم های لازم را رعایت کند. ناگزیر جای گوسفند در سیت پشت سر راننده تعیین شد و موتر حرکت کرد.

در اولین گولایی، قیوم موتر را متوقف ساخت و با شتاب، پیش از آن که "گوسفند نذری" سیت پشت سر را که بیشتر مسافران تکسی در آن لم می دهند آلوده کند آن را بغل زده و در صندوق عقب موتر، بالای فرش پلاستیکی که قبلاً به این منظور آماده

این کار تا شب بار بار تکرار شد. گوسفند گوش سرخ گاهگاهی یگان بع بع می کرد اما نه آن قدر بلند که موجب نگرانی قیوم را فراهم آورد.

==

روز عرفات با نگرانی و بیرون رفتنها و درون آمدنها و خبرگیری از قربانی، و یگان ترصد از همسایه ها در حال به پایان رسیدن بود. قیوم از غذا و آشامیدنی گوسفند خبرگیری می کرد و تلاش می کرد کمبودی در خدمت به "گوسفند نذری" بوجود نیاید تا مبادا موجب ناراحتی وی را فراهم کند و ناگهان بع بع وی را بلند نماید!

شب با سنگینی اش فرارسید و قیوم قبل از آن که به بستر برود یکبار دیگر به طرف قربانی فردای خود رفت و جویای اوضاع شد. دید همه چیز مرتب است و کوتاهی ای وجود ندارد. با خیال راحت به خانه بازگشت و بعد از شستن دندانها به بستر رفت. به زودی، به خواب عمیقی فرو رفت؛ چون شب قبل، به خاطر نگرانی، می شود گفت حتی خوابیده بود.

نمی دانست ساعت چند بود، اما هنوز هوا به اصطلاح شفق داغ نشده بود که از صدای بع بع گوسفند از خواب بیدار شد. برای لحظاتی نفهمید آواز از چیست و از کجا بلند شده است. ناگهان ذهنش مرتب شد و به سرعت خود را از تخت به پایین انداخت. قریب بود خانم خود را که وی نیز از سر و صدا بیدار شده بود صدمه بزند. به شتاب زینه ها را دو تا سه تا یکی کرده و خود را به منزل اول و به باغچه رسانید. آواز بع بع در این سکوت سحرگاهی به آواز بوغ گاو می ماند. قیوم از ترس همسایه ها خود را تقریبا به داخل گاراج پرتاب کرد و از برخوردش با تخته چوبی که در داخل گاراج نگهداری می شد سرو صدای بلندتری ایجاد شد. قیوم از ضربه ناشی از تصادم با تخته به شدت

حین نوشیدن یک پیاله چای سبز هیل دار قیوم خانمش را مخاطب ساخته و گفت: "شکر خداوند، امسال بعد از سالها دوری از وطن و تحمل رنج و عذاب فراوان زندگی مهاجرت، که بیشتر اوقات در محنت و ناداری بسر بردیم و- در حسرت زندگی گک بخور و نمیر اما با عزت وطن، که خوب زندگی کردیم و به اصطلاح از کسی پس نبودیم- در عالم غربت چه چیز هایی را که تحمل نکردیم، علاوه بر ناداری، احساس بیگانگی دایمی، نتوانستیم از رسم و رواجهای وطنی حراست کنیم، عید و برات ما به عید و برات نمی ماند و جشن و خوشی ما به خوشی! حال، حداقل با این قربانی که انجام خواهیم داد هم ادای مراسم مذهبی می کنیم و هم عید قربان را به معنای واقعی عید می گیریم. خوب است که امسال روز اول عید اولاد ها هم در خانه هستند و در جمع هم جشن می گیریم و لذت می بریم."

خانم نیز گپهای قیوم آغا را با جملات کوتاه و جنبانیدن سر تایید می کرد و از برنامه توزیع گوشت قربانی به دوست و آشنا و سیال و شریک برده برداشته اظهار خوشی می نمود.

اما سپری کردن یک روز دیگر بدون سروصدا و بدون جلب توجه در موجودیت گوسفند قربانی در خانه، به زودی شادی ناشی از تصور عید خوش را به تشویش و نگرانی بدل کرد. قیوم از این که مراسم قربانی بدون جلب توجه ساکنان بومی محل، که هیچگونه تصویری از مراسم قربانی ندارند و برای شان تعجب آور خواهد بود و شاید هم خلاف ارزشهای جامعه شان تلقی شود هر لحظه مشوش تر می شد. گاهی بیرون می شد و دوباره به داخل خانه می آمد. باز به طرف گاراج می رفت و از گوسفند خبر گیری می کرد. آن روز به کار هم نرفت.

دردی را در ناحیه بند پا احساس می کرد اما از ترس رسوایی صدایش نمی برآمد.

گوسفند با شنیدن صدای برخورد قیوم با تخته چوب و احساس نور شدید چراغ دستی در چشمهایش به شدت ترسیده و شروع به حرکتهای نامنظم و هستریک کرد و هی به دور خود می پیچید و رشته ریسمان نایلونی که در گردنش بسته شده بود هر لحظه حلقه دورگردنش را تنگ تر می کرد و تنفس را برایش مشکل تر. بع بع گوسفند هر لحظه بیشتر و بلند تر می شد.

قیوم کاملاً دست و پاچه شده بود. نمی دانست چه کند که سرو صدا خاموش شود و گوسفند قربانی از بع بع بماند. یکبار تصمیم گرفت کار گوسفند را همین لحظه، بدون مراسم مذهبی به پایان برساند و هم خود و هم گوسفند مظلوم را از شر این جنجال نجات دهد. حتی می خواست به جانب آشپزخانه بازگشته و کارد را با خود بیاورد. در این لحظه خانمش خود را به گاراج رسانید و دید که قیوم در وضعی قرار گرفته است که نمی تواند اوضاع را کنترل نماید. اولین کاری که می توانست بکند چراغ دستی را از دست قیوم گرفته و جهت روشنی را، که تا این لحظه بالای گوسفند متمرکز شده بود به جانب دیگر بگرداند. بعد، آهسته آهسته خود را به قربانی رسانیده در حالی که یک مشت خوراکی در دستش آن را به دهن گوسفند نزدیک کرد. سر "گوش سرخ" را در بغل گرفت و با ملایمت به نوازشش پرداخت. گوسفند در حالی که هنوز وحشتزده به نظر می رسید، اما آرام آرام آواز بع بعش پایین تر شده می رفت، دیده می شد که این تدابیر موثر واقع شده اند.

قیوم کاملاً گیج شده بود؛ اگر همسایه ها آواز گوسفند و سرو صداها را شنیده باشند، اگر شکایت کنند، اگر ... !

وقتی به روی حویلی بازگشتند با دقت به سوی خانه همسایه بغلی نظر انداخت، در همین لحظه به نظر رسید که پرده اتاق خواب همسایه جابجا می شود. قیوم دقایق زیادی در انتظار واکنش همسایه در روی صحن باغچه ماند اما هیچگونه نشانه ای مشکوکی به نظر نیامد. وقتی که به خانه داخل می شد دید که آفتاب یک روز گرم تابستانی طلوع کرده است و نماز صبح هم قضا شده است.

دیگر خواب از چشمان قیوم پریده بود. نماز هم قضا شده بود. فکر می کرد چگونه چند ساعت محدود به زمان قربانی به خیر بگذرد تا وی و خانواده اش از این جنجال ناخواسته در عالم مهاجرت نجات یابند.

قیوم فکر کرد اگر اول به نماز عید برود و بعد به سروقت گوسفند قربانی برسد شاید رسوایی دیگری به وقوع بپیوندد. علاوه بر آن تا نزدیک ترین مسجد باید یک ساعت از این طرف و حداقل یک ساعت در راه بازگشت را در نظر بگیرد. تشویش رسوایی بیشتر و بلند شدن سروصدا گوسفند وی را از خیر ثواب نماز عید باز داشت و تصمیم گرفت به جای ضایع کردن وقت در مسیر راه نماز عید به سروقت گوسفند برسد. فکر کرد، همین که قربانی می دهم خداوند بزرگ است و مرا می بخشد!

هنوز ساعت نه نشده بود که گودال نچندان عمیقی در پناه دیوار گاراج، به دور از دید کنجکاو همسایه بغلی آماده شد. قیوم پیش بند آشپزی خانمش را به گردن آویخت و کلان ترین پنتوس را با چند دانه کاسه پلاستیکی همراه با دو دانه کارد بران که در اثر تابش شعاع آفتاب جهان تاب برق می زدند با خود گرفته و در همراهی با خانم به طرف گاراج حرکت کرد.

در داخل گاراج، اول دعای لازم را خواند و به طرف گوسفند حاضر به قربانی چف و پف کرد.

را کلافه ساخته بود و توان هرگونه واکنشی را از وی گرفته بود.

در این هنگام پولیس ها نیز خود را به داخل حویلی رسانیده بودند. سرو کله زن همسایه بغلی نیز از عقب کلکین خانه اش پیدا بود. خانم همسایه عقبی نیز که امروز در خانه بود یگان قد بلندک می کرد تا بفهمد در خانه همسایه اش چه می گذرد!

خانم جوانی که همراه با مرد قد کوتاه با نشان دادن کارت هویت به داخل راه یافته بود و می دید که بزرگ تر های خانه وحشت زده شده اند خود را به جوان تر ها رسانیده و خود را چنین معرفی کرد: "من ... افسر اداره دفاع از حیوانات هستم. به ما اطلاع رسید که گوسفندی در این آدرس به وضع نامطلوب نگهداری می شود. آمدم جویای وضع شویم. لطفا در مورد توضیح دهید.

مشاهده اوضاع می رساند که واقعاً این گوسفند زبان بسته به دور از حقوق حیوانات در این جا نگهداری می شود. ما ناگزیریم وی را با خود ببریم!"

یکی از افسران در حالی که کارد تیز قصابی را قبلاً از دست قیوم گرفته بود، حضور خود را چنین بیان داشت: "از دیشب ما اطلاع گرفتیم که بعضی حرکات مشکوک در داخل این خانه صورت می گیرد و صدا های غیر عادی به گوش می رسد. زمانی که امروز می خواستیم غرض بررسی اوضاع به این طرف حرکت نماییم به ما گفته شد که صاحب خانه با سلاح سرد مسلح شده است. لطفاً غرض توضیح با ما به پولیس محل تشریف بیاورید!"

\* \* \*

نتیجه: قیوم به حکم دادگاه از حمل هرگونه سلاح (گرم و سرد) و نزدیک شدن به حیوانات محروم ساخته شد!

بعد پا های پیشرو و عقبی ریسمان گوسفند را بریسمان محکم بستند. گوسفند را بغل زده و به طرف قربانگاه روان شدند.

هنوز گوسفند را به داخل گودال قرار نداده بودند که ناگهان آواز بلندی از جانب دیوار منتهی به سرک موتر رو بلند شد که می گفت: Hands up! " دستها بالا!" "Don't move!" - بی حرکت!"

از عقب دیوار سر و کله دو افسر پولیس مسلح با تفنگ های خودکار پیدا بود که میله های سلاح خود را به جانب قربانگاه گرفته بودند. قیوم و خانمش جابجا خشک شان زد. هک و پک مانده بودند، نمی دانستند چه واکنشی نشان دهند. آرام آرام دستها را بالا بردند و از جای خود بلند شدند.

در این هنگام کسی درب حویلی را به شدت می زد؛ هم زنگ خانه صدا می زد و هم آواز ضربه های مشت به دروازه چوبی فضای ناخوشایندی را ایجاد کرده بود. یکی از افسران از خانم قیوم تقاضا کرد که در را بکشد. خانم قیوم با ترس و گامهای لرزان به طرف دروازه خانه رفت و آن را باز کرد. در عقب در زن جوان و نسبتاً خوش چهره ای با مرد میان سال و کوتاه قدی در حالی که کارت هویت خویش را به خانم قیوم نشان می دادند چیز هایی گفتند که در آن لحظه برای وی معنی خاصی را افاده نمی کرد. همین قدر حدس می زد که پیدا شدن این زن و مرد بی ارتباط به ظاهر شدن پولیس ها و گوسفند قربانی نیست.

از سرو صداها پسر و دختر شان در لباس خواب و سر و روی نامرتب خود را به پدر و مادر رسانیدند و می خواستند از قضیه آگاه شوند. قیوم که نای گپ زدن نداشت نمی دانست چگونه بر اوضاع مسلط شود. حضور افسران پولیس مسلح و دو نفر ناشناس دیگر و تهدید، دستها بالا! کاملاً وی

# مولانا و موسیقی

موسیقی، یکی از ارکان مهم شعر است. حتا ابتدایی ترین سروده ها و ترانه های انسانهای اولیه که از طبیعت الهام می گرفته اند، با ریتم و موسیقی همراه بوده است. در عرفان اسلامی هم موسیقی یکی از اصل های پذیرفته شده تلقی شده است. با همین دلیل است که مولانا سرود و سماع را یکی از شاخصه های مکتب عرفانی خود می داند. دیوان کبیر شمس را می توان یک سمفونی بزرگ از خلاقیت هنری بشر دانست. مولانا بدون تردید با تمام سازها و آلات موسیقی زمان خودش چون رباب، نی، چنگ و دف، رباب و سنتور و دهل و قانون آشنا بوده است که تمام این آلات موسیقی هم در مثنوی معنوی و هم در رباعیات و دیوان کبیر از آنها نام برده شده است. همانطوری که گفته شد، جلال الدین محمد، ناله این سازها را از جای دیگر می داند:

نی بهانه است، این نه پریانی نی است  
نیست الی بانگ پران هُمای  
اگر خالی شوی از خویش چون نای  
چو نی، پر از شکر آکنده باشی

داستان (نی) در سروده های مولوی از جمله مثنوی معنوی، از شورانگیز ترین و عاشقانه ترین داستانها در تاریخ شعر دری و عرفان است که در هیچ بیت و غزل و رباعی و مثنوی هایش دامنش را رها نکرده و در همه حالات با مولانا همسفر بوده است:

رابطه مولانا با موسیقی، رابطه با ایمان، جهان و رابطه با خدا است. مولانا همه موجودات، نمودها و هستی را در رابطه تنگاتنگ و مستدام با جهاندار بزرگ می بیند و می داند که هیچ موجودی جدا از او نیست. موسیقی هم یکی از نمودها و مظاهری است که می توان از طریق آن به عظمت و قدرت آفرینندگی خدا پی بُرد. از یاد نبریم که کتاب مستطاب مثنوی معنوی هم با (نی) آغاز می شود و سرود جدایی انسان از اصلش را می سراید:

بشنو از نی چون حکایت می کند  
از جدایی ها شکایت می کند  
کز نیستان تا مرا ببریده اند  
از نفیرم مرد و زن، نالیده اند  
نی، حدیث راه پر خون می کند  
قصه های عشق مجنون می کند

مستند ترین دلیلی که مولانا برای اهمیت موسیقی (نی) و رابطه آن با روان انسان و شناخت خدا دارد، آیه "وَمَارْمِيتُ وَلَكِنْ اللَّهُ رَمِي" (هر نغماتی که به نی نسبت داده می شود، از نای زن است) می باشد.

این همه آوازها، از شه بود  
گرچه از حلقوم عبدالله بود  
ما چو نایبیم و نوا درما، ز تست  
ما چو کوهیم و صدا در ما، ز تست

من نای تو ام، از لب تو می نوشم  
 تا نخروشی، هر آیینه نخروشم  
 این لحظه که خاموشم، از آن خاموشم  
 تا نیشکرت به هر خسی نفروشم  
 زئی است مستی ما، نه می، بزن زمانی  
 که حریف خوش نفس به زشراب ارغوانی  
 مولانا در سروده هایش خود را (سُرناى  
 خدا) می داند:

دف و چنگ و طبل و دهل و رباب نیز از  
 ساز های دلنواز مولانا اند. به همان اندازه که  
 (نی) عاشقان را به رقص و سماع و شور و  
 شیدایی و آرامش روحی می برد، چنگ و دف  
 و رباب نیز آرامش روحی و شوریدگی ایجاد  
 می کند. از کار برد این سازها و آلات موسیقی  
 در سروده هایش چنین بنظر می رسد که مولانا  
 استاد و پیام آور طرب و عشق و شاد کامی  
 برای ما انسانها است:

گر دریایی، ماهی دریای تو ام  
 ور صحرائی، آهوی صحرای تو ام  
 در من میدم، بنده ء دم های تو ام  
 سُرناى تو، سُرناى تو، سُرناى تو ام

مرا چون نی در آوردی به ناله  
 چو چنگم خوش بساز و ناله ها کن  
 اگرچه می زنی سیلیم، چون دف  
 که آواز خوشی داری، صدا کن  
 چو دف تسلیم کردم روی خود را  
 بزن سیلی و رویم را قفا کن

مولانا معتقد است که به جز از این سُرنا،  
 سُرناى دیگری درنهان خانه ما (موکل) هم  
 هست که از می لب هایش عاشقان را مست می  
 کند:

بقول مولانا، چنگ و دف و نی که مطربان  
 معرفت اند، عاشقان را مست می الست می  
 کنند:

هست این سُرنا پدید و هست سُرناىی نهان  
 از می لب هاش باری مست شد سُرناى من

مست شدند عارفان، مطرب معرفت بیا  
 زود بگو رباعی ای، پیش درآء بگیر دف  
 عشق ارسماع باره و دف خواه نیستی  
 من همچو نای و چنگ، غزل کی شخولمی  
 امشب منم مهمان تو، دست من و دامان تو  
 یا قفل در، وا میکنی یا تا سحر، دف می زخم  
 زخاک من اگر گندم بروید  
 ازان گر نان پزی، مستی فزاید  
 میا بی دف به گور من برادر  
 که در بزم خدا، غمگین نشاید

مولانا مانند همه پیامبران، خوابهای  
 رسولانه می دید. خوابهایی که از جنس  
 خوابهای ما آدمیان نیست. خوابی است که  
 بیداری دارد. در چنین خوابی است که عرش  
 و کرسی و دیر حرم و کعبه جان و ماه و  
 خورشید و عارف و صوفی و عامی در نظرش  
 جلوه گر می شوند.

رند شیراز حافظ نیز در ساقی نامه خود  
 بیت های دلنشین و رندانه ای دارد:

دوش خوابی دیده ام، خود عاشقان را خواب کو؟  
 کاندرون کعبه می جستم که آن محراب، کو؟  
 کعبه جان ها، نه آن کعبه که چون انجاری  
 در شب تاریک گویی، شمع یا مهتاب، کو؟

به تابوتی از چوب تاکم کنید  
به راه خرابات، خاکم کنید  
به آب خرابات، غسل دهید  
پس آنگاه بر دوش مستم نهید  
مریزید بر گور من، جز شراب  
میارید در ماتم جز رباب  
ولیکن به شرطی که در مرگ من  
ننالذ بجز مطرب و چنگ زن

پیش از مولانا و پس از او هم مانند رودکی  
سمرقندی و امیر خسرو دهلوی و بسیار  
عارفان دیگر با موسیقی و هنر الفتی فراوان  
داشته اند چنگ می نواختند و سرود می  
خواندند و برای مردم، شادی می آفریدند.  
رودکی گوید:

رودکی، چنگ بر گرفت و نواخت  
باده انداز، کو سرود انداخت

مولانا نیز با نوازندگان زمانه اش همدم و  
همراز بوده، رباب و چنگ می نواخته و  
دانستن و فرا گرفتن موسیقی را گواه بر قوت  
ایمان و عشق خود می پنداشته است و این ساز  
و ترانه و سرود بوده که از حال درونی او  
سخن می گفته است:

چنگ را در عشق او از بهر ان آموختم  
کس نداند حالت من، ناله من، او کند

دانستن علم موسیقی، به شهادت ایمان داری  
اش:

ای چنگ! پرده های سپاهانم آرزوست  
وی ناله، ناله ی خوش سوزانم آرزوست  
این علم موسیقی بر من، چون شهادت است  
چون مؤمنم، شهادت و ایمانم آرزوست

رباب نیز از آلات دوست داشتنی مولانا  
است که درونش مانند رباب در شور و  
نواست:

ای بانگ رباب، از تو تابی دارم  
من نیز درون دل، ربابی دارم  
در مگذر ساعتی بیا و بنشین  
مهمان شو، گوشه خرابی دارم

اشعار بر گرفته شده از کتاب "از خاک تا  
افلاک"، نوشته دکتر قدمعلی سرامی.

می ۲۰۱۶ - لندن .





## منزل مقصود

تا در رهی هستی و عدم عشق تو پیداست  
دور از خم هر حادثه این پستی و بالاست  
صد قافله ره برده و حیران بما ندیم  
کاین سلسله رفتن به فنا تابه کجا هاست  
ما بیم و هزار حادثه در پیچ و خم دهر  
تا منزل مقصود پر از آبله پاهاست  
فریاد برآرد جرسی محمل دوران  
کاین دهر بود فانی و این شیوه دنیا است  
ظالم نتوان برد ز اعمال پلیدش  
آنجا که قضاوتگران داور یکتا ست  
عیش دوجهان نیست چو یک لحظه لطفش  
گر لطف کند، هر دوجهان را چه بناهاست  
گر عشق بود همت راه طلب وصل  
هموار شود راهی که پر صخره و خارا ست  
از اشک (عزیزه) چه بود بیش مرادت؟  
کزگریه تو قافله ها جانب دریا است

## یارانو ته ...؟!!

په جنت کی به آرام نه وی یارانو  
چی پکی پته دجام نه وی یارانو  
خه به پوه په حقیقت دمحبت شی؟  
چی ساقی دچا امام نه وی یارانو  
دهغی یاری خه خوند او خه مزه ده  
چی دیار پر یار سلام نه وی یارانو؟  
په هر کار کی چی افراط وشی بنکاره ده  
بنه یی پایله او انجام نه وی یارانو  
چی جوهر پکی د درد نه وی پوهیبرم  
خوندور به هېخ کلام نه وی یارانو  
خه چی سترگی درکوی لاره دربنیئ  
کارول به یی حرام نه وی یارانو  
ژوند فانی دی محبت ورکری یو بل ته  
که مو دی تکی ته پام نه وی یارانو  
خپلې ژبې سره پام کری چی دتپ یی  
په آسانه التیام نه وی یارانو  
چی تېنگار پکی کم رنگه وی دمینی  
تفسیر شوی به اسلام نه وی یارانو  
(دا دنیا ده خدای له عشقه پیدا کری)  
تر دی بل به بنه پیغام نه وی یارانو  
بی ریاجی خوک خدمت دخلق الله کری  
لور به بل تر دی مقام نه وی یارانو؟

## MAHABBAT

A none periodical newsletter published by ADS  
(Afghan Dosty Society)  
22 Town Field Way, Isleworth, Middlesex, TW7 6TN, UK  
Tel: 0044(0)20 35386167 - 0044(0)7956190157  
E-mail: mahabbat@gmail.com  
Bank name: Barclays,  
Account No: 23541010, Sort Code: 20-70-70, UK  
SWIFTBIC BARCGB22- IBAN GB33 2070 70235410 10

بنیادگذار و صاحب امتیاز: انجمن دوستی افغان

تحت نظریات تحریر

مدیر مسئول: بایون ماچ

بهایی اشتراک یک ساله بریتانیسی پوند سترلینگ. سایر کشورها معادل آن

بهایی تک ماهه: ۸ پوند سترلینگ

# MAHABAT

*May 2016*

*To Mercy, pity, peace and love all pray*

*A Periodically Issue*



**BUZKASHI, AN ANCIENT TRADITIONAL SPORT OF AFGHANS**